

خیمهها

نشریه هیأت هاو مجالس حسینی

شماره چهارم / ربیع الثانی ۱۳۳۲ خرداد و تیر ۱۳۳۲ ۲۰۰۰ تومان

KHEIMEH

- انتظار فرج از نیمه‌ی خرداد کشم • سیر در ساحت ملک و ملکوت بادی از مرحوم آقانجفی قوجانی
- اگر اصل تعلیم و تربیت در مداحی جایفتد... • فرهنگ منبر • خیمه نوجوان
- ... چه بخوای چه نخوای می آرمت تو مجلس! • روانشناسی عزاداری • ۲۳۸/۳۱۷ کیلومتر مربع زندان
- راز اجابت دعا • نقش پرداز جلوه‌های عاشورایی • استاد سید مهدی چینی

خیما

نشریه هیات‌ها و مجالس حسینی
شماره چهارم، بهار ۱۳۹۳ (مهر ماه و آبان ماه ۱۳۹۲ - ۱۳۹۳)
KHEIMEH

صاحب امتیاز: محمد رضا زائری
مدیر مسئول: مرتضی وافی
سر دبیر: مهدی توکلیان
مدیر هنری: سید محمد علی سید ابراهیمی
طراحی نامواره: حمید عجمی
دبیر سرویس ادبیات و هنر آیینی: سید مهدی حسینی

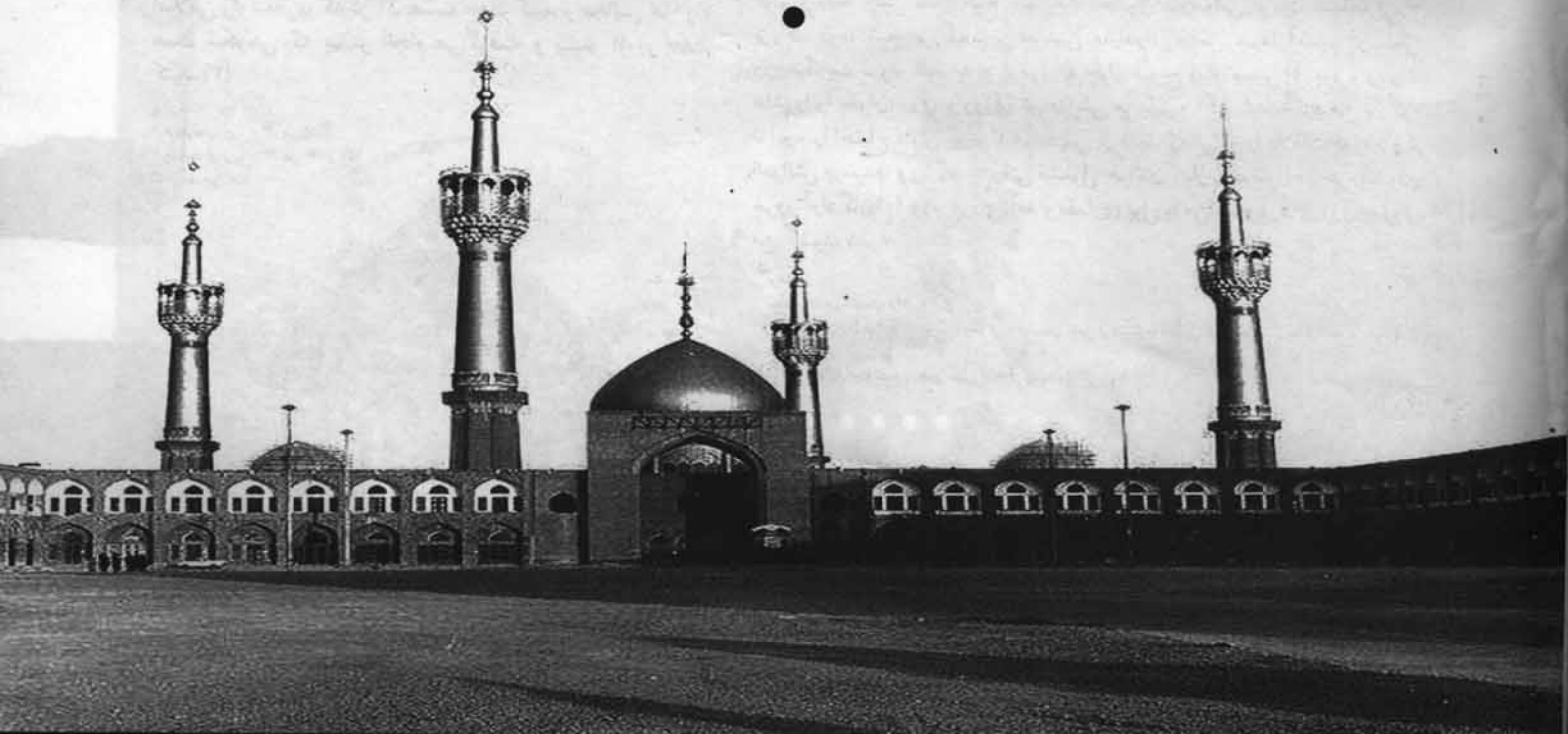
با همکاری:

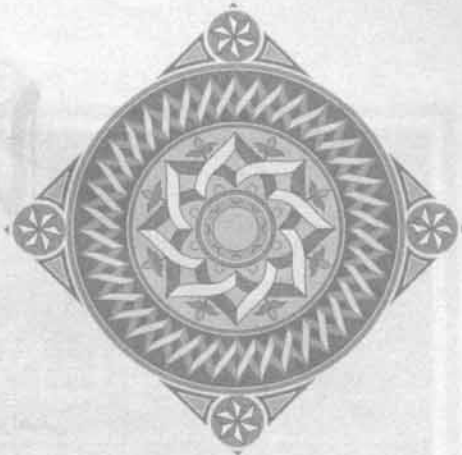
هانی اسکندری، حسن هدایتی، محمد کاظم اطمینان، سرکار خانم ایزدی، روح‌الله
ثانی، رضا حبیبی، داود صالحی، مسعود معینی، علی مهر، سید مهدی هاشمی

در این شماره:

- صلوات ۲/ • خطبه ۳/ • انتظار فرج ۴/ • مصاحبه با حاج غلامرضا سازگار ۷/ • زمزمه ۱۲/ • استاد
سید مهدی چیتی ۱۶/ • خیمه نوجوان ۱۷/ • فرهنگ منبر ۲۱/ • روانشناسی عزاداری ۲۲/ • معرفی
کتاب ۲۴/ • مداحهای موسمی ۲۵/ • ۴۳۸/۳۱۷ کیلومتر مربع زندان ۲۶/ • شهید حسین
مالکی نژاد ۲۸/ • سیر در ساحت ملک و ملکوت ۳۰/ • نمایش غریبه شام ۳۲/ • راز اجابت دعا ۳۳/
• گزارش مصور دهمین جشنواره مطبوعات ۳۴/ • نامه‌های رسیده ۳۶/ • پذیرایی ۳۷/ • حاج آقا
دعابفر مائید ۳۸/ • فرهنگ اصطلاحات مداحی ۳۹/ • فرم اشتراک ۴۰/

مطالب ارسالی را با خط خوانا و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید.
آثار و تصاویر ارسالی در صورت نیاز، سالم بازگردانده می‌شود.
ممکن است مجبور باشیم بعضی از مطالب را خلاصه و بازنویسی کنیم.
برای درج آگهی در نشریه تماس حاصل فرمایید.
نشانی: قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۴۴۹ تلفن و دورنگار: ۰۲۵۱+۷۷۴۴۳۶۶





□ در اعمال ماه ربیع الثانی:

روز اول:

در این روز بخواند دعایی را که سید بن طاووس نقل فرموده: «اللهم انت اله کل شیء....»

روز دهم:

در این روز و به قولی در روز هشتم سال ۲۳۲ (دویست و سی و دو) ولادت امام حسن عسکری (ع) واقع شده نام والدهی آن جناب را «حدیث» و بعضی «سلیل» گفته‌اند و آن معظمه در نهایت عفت و صلاح و ورع و تقوی و ازعارفات صالحات و مفرع شیعه بوده است. علامه مجلسی (ره) در زاد المعاد فرموده و شیخ مفید نیز گفته است که: در روز دهم ماه ربیع الثانی سال ۲۳۲ (دویست و سی و دو) از هجرت نبوی حضرت امام حسن عسکری (ع) متولد شده‌است و این روز، روز شریف و بسیار مبارکی است و مستحب است به شکرانه این نعمت عظمی روزه بدارند.

مؤلف گوید: زیارت آن حضرت و سایر اعمال خیر در این روز با برکت، مناسب است.

۲. است

۱. مفرع «بناگهان، مناجات».

۲. شیخ عاص قمی (ره)، مروریهای درخشان، باب دهم.

□ امام خمینی و شعائر اسلامی

«امروز ما دیگر انقلاب کردیم، روضه دیگر لازم نیست!» از غلط‌هایی است که تو دهن‌ها انداختند. مثل این است که بگویم «امروز ما انقلاب کردیم دیگر لازم نیست نماز بخوانیم!» انقلاب برای این است؛ انقلاب کردیم که شعائر اسلام را زنده کنیم نه انقلاب کردیم که شعائر را بمیرانیم. (۱)

زنده نگه داشتن عاشورا یک مسأله‌ی بسیار مهم سیاسی عبادی است... یک شعار الهی است، عزاداری برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داده، یک مسأله‌ی سیاسی است؛ یک مسأله‌ای است که در پیشبرد انقلاب سهم بسزایی دارد... این مظاهرو مشاعر و اموری که در اسلام به آن سفارش شده، باید فکر کنید که اینها یک مسأله‌ی سطحی نبوده است... خیر! ما ملت گریه‌ی سیاسی هستیم؛ ما ملتی هستیم که با اشکها، سیل



جریان می‌دهیم و خرد می‌کنیم سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده‌است. (۲)

این مجالس را حفظ کنید، همه‌ی مجالس که اجتماعات دینی هست، اجتماعات اسلامی هست؛ اینها اسلام را در قلوب ما زنده نگه می‌دارند؛ جماعات را حفظ کنید؛ جمعه را حفظ کنید، اعیاد اسلامی را؛ شعائری که در آن هست حفظ کنید و مجالس عزای ارباب همان شکوهی که پیشتر انجام می‌گرفت و بیشتر از او حفظ کنید. (۳)

پی نوشت:

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۱۳، ص ۱۵۶.

۲. صحیفه‌ی نور، ج ۱۳، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۵۸.

□ زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن

بطرف شدن مشکلات دشوار

مرحوم دستغیب (ره) می‌نویسد: نزد سید فرید، یکی از علمای ساکن تهران حضور یافتیم. او گفت: زمانی با مشکل دشواری مواجه شدم، سخن مرحوم آیت‌اللهمیرزا محمد تقی شیرازی را بخاطر آوردم و از اول ماه محرم الحرام، شروع به خواندن زیارت عاشورا نمودم و به شکل شگفت‌انگیزی رهایی یافتم. (۱)

زیارت عاشورا و افزایش رزق

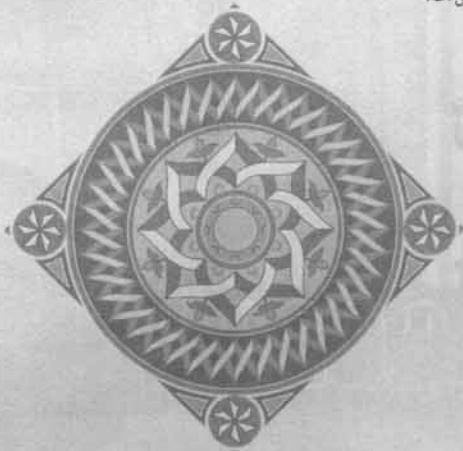
عالم و زاهد جلیل‌القدر، شیخ عبدالجواد حایری مازندرانی فرمود: شخصی نزد بزرگ قوم، شیخ بزرگ زین‌العابدین مازندرانی (قدس سره) آمد و از کمی رزق شکایت نمود، شیخ به او فرمود: به جوار ضریح امام حسین (ع) برو و زیارت عاشورا را بخوان، رزق و روزی تو افزایش می‌یابد و اگر نشد به نزد من بازگرد تا آنچه را احتیاج داری به تو بدهم. (۲) پس از مدت زمانی او را ملاقات نمودم و از احوالش پرسیدم، وی گفت: وقتی مشغول خواندن زیارت عاشورا در حرم پیشوای سرور آزادگان (ع) بودم، مردی آمد و مقداری پول به من داد و درهای رزق به روی من گشوده شد. (۳)

پی نوشت:

۱. القصص العجیبه، شماره ۱۴۸.

۲. گفته‌ی ایشان (ره) چه نزد من باز گردد حاکمی از اطمینان کامل او نسبت به حصول فوری حاجتش بعد از انجام مراسم زیارت است.

۳. تذکره‌الزائرین (جدیداً شده) نسخه‌ی خطی ۱۳۷۸، کتابخانه‌ی ملی شورا.





السلام عليك يا ثارالله وابن ثاره

چند ماه پیش خدمت عزیزی رسیدم فرمود: «حال که از امام حسین می نویسد به گونه‌ای باشد که اعتقاد مردم به مهدویت و محبتشان به امام زمان (عج) زیاد شود. الان امام حسین هم انگشت اشاره‌شان به سمت ولی عصر حجة بن الحسن (عج) است.»

و چندی بعد از بزرگی شنیدم که برکات و فیوضاتی که از ناحیه ائمه اطهار به ما می‌رسد، از مجرای فیض و عنایت حضرت صاحب الزمان است.

برای همه‌ی شما که امام حسین را دوست دارید، «زیارت عاشورا» جلوه و معنایی خاص دارد. زیارت عاشورا هم، انسان را به سمت امام منصور، حضرت ولی عصر (عج) هدایت می‌کند. زیارت عاشورا انباشت معارف در شریان‌های حیاتی شیعه است و معرفت عاشورائی است که زمینه ساز درگیری همه جانبه جبهه‌ی تاریخی حق با تمام جبهه باطل می‌شود. این معرفت منجر به آمادگی و تشکیل جبهه واحد برای ظهور حضرت بقیة‌امی گردد.

روح این انسجام و مبارزه از زیارت عاشورا الهام می‌گیرد. در فرازهای آغازین زیارت، جبهه‌ی حق و باطل ترسیم می‌شود، «سلم» و «حرب» و «دوستی» و «دشمنی»، محور خدایی پیدا می‌کند.

و بعد زایر امام حسین عرضه می‌دارد:

فاسئل الّذی اکرم مقامک واکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد.

از خدایی که هم تو را حسین جان و هم مرا به واسطه‌ی تو اکرام کرد، می‌خواهم که خدمت در رکاب

امام زمان را برای قیام و طلب خون تو، رزق و روزی‌ام سازد.

دست عنایت خدا، هیأت‌ها، مجالس دعا و توسل و زیارت خواندن‌هایمان را به سوی این هدف رهنمون

سازد.

ان شأ الله



انتظار فرج از نیمه‌ی خرداد کشم

• صلابت و شجاعت

در نوروز سال ۴۲ به مناسبت سالگرد شهادت امام صادق علیه‌السلام مراسمی باشکوه در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم برپا شده بود. کماندوهای شاه معدوم، به طلاب و مردم حمله کرده و جنایاتی را مرتکب شدند که روی تاریخ را سیاه می‌کردند. فرماندهی این دژخیمان، سرهنگ مولوی، رئیس ساواک تهران بود.

حضرت امام (ره) در روز عاشورا که مصادف با ۱۳ خرداد همان سال بود، در مدرسه‌ی فیضیه، سخنرانی تاریخی و مهمی را در جمع ده‌ها هزار نفر ایراد فرمودند. در ضمن آن سخنرانی، که عمده خطابشان به شاه بود، از ماجرای جنایت‌بار فیضیه صحبت کردند وقتی می‌خواستند از سرهنگ مولوی نام ببرند، فرمودند:

«... آن مردک آمد در مدرسه‌ی فیضیه، حالا اسمش را نمی‌برم آن وقت که دستور دادم گوش‌هایش را ببرند، آن وقت اسمش را می‌برم...»

در روز بعد، یعنی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ امام را دستگیر کرده، در سلولی در پادگان عشرت آباد تهران، زندانی کردند.

مرحوم حاج آقا مصطفی (قدس سره)، از حضرت امام نقل می‌کرد که در همان ساعتهای اول زندانی شدن، سرهنگ مولوی وارد شد و با همان ژست قلدرمابانه و با لحن مسخره‌ای گفت:

آقا تازگی دستور نداده‌اند که گوش کسی را ببرند؟

او با این سخن خواسته بود که نیش زهرآگین خود را بزند و به خیال خودش، با این طعنه، روحیه‌ی امام را تضعیف کند؛ ولی امام (ع) بعد از چند لحظه سکوت، سرشان را بلند کردند و با لحنی مطمئن و محکم می‌فرمایند:

«هنوز دیر نشده است.»

در آن روزها انتظار می‌رفت که سرهنگ با خوش رقصیها و توانایی‌هایی

که در ساواک، از خود نشان می‌داد، ارتقا یافته و احیاناً به مقام کل ساواک برسد، ولی دیری نگذشت که همه چیز معکوس شد. سرهنگ به یکی از مناطق دور افتاده‌ی آذربایجان انتقال یافت و بعد از چندی شایع شد که در حادثه‌ی سقوط هلی‌کوپتر هلاک شده است. بدین گونه، بدون آنکه خیلی دیر شود، در حقیقت گوش او بریده شد!

در سایه‌ی آفتاب، ص ۸۹.

• آزادگی و وارستگی

امام به هیچ فردی وابستگی نشان نداد و به مقامات و مناصبی که شاه به او پیشنهاد کرد، پشت پا زد و به او گفت: «من اکنون قلب خود را برای سرنیزه‌های مأمورین شما حاضر کرده‌ام، ولی برای قبول زورگویی و خضوع در مقابل جباری‌های شما حاضر نخواهم کرد.»

امام خمینی آزاده‌ترین مرد جهان بود که از تعلقات رهیده بود. این را از مولایش حسین بن علی (ع) به ارث برده بود. استقلال کامل، بر وجود امام حاکم بود و هیچ قیدی او را از راه حق باز نمی‌داشت، حتی مردم هم برای او قیدی نبودند؛ اگر به بی‌راهه می‌رفتند، بدون هیچ تأملی آنها را ارشاد می‌کرد.

شهید آیت‌الله سعیدی می‌گوید: به امام عرض کردم شما را تنها می‌گذارند! فرمود: «گر جنّ و انس یک طرف باشند و من یک طرف، حرف همین است که می‌گویم.»

خلاصه، امام فقط یک وابستگی داشت و آن وابستگی تمام عیار به حضرت حق بود و همین وابستگی بود که او را از همه جا آزاد کرده بود و می‌توانست آنچه را تشخیص می‌دهد، بگوید و عمل کند و به منزل مقصود، یعنی پیروزی حق بر باطل و محو طاغوت از تاریخ ایران، دست یازد.

سیما‌ی امام خمینی (ره)، ص ۲۲.

• آشنای غریب

یکی از نزدیکان امام می‌گوید: فرزند شهید امام، حاج آقا مصطفی، می‌گفت: «وقتی با امام از هواپیما در فرودگاه بغداد، پیاده شدیم، هیچ کس ما را نمی‌شناخت و پولی هم برای کرایه‌ی اتوبوس واحد یا تاکسی نداشتیم که به کاظمین برویم.»

واقعاً فراز و نشیب‌های زندگی شگفت - انگیز و آموزنده است! امام، مرجع تقلید دهها میلیون شیعه و ملجأ و امید میلیون‌ها مسلمان، این‌گونه غریب و بی‌پول، سرگردان و متحیر که چگونه باید از فرودگاه به بغداد و کاظمین بروند.

کمی در محوطه قدم می‌زنند که ناگهان تقدیر، دگرگون می‌شود؛ یکی از علاقه‌مندان به امام که چند سال قبل از آن، امام را زیارت کرده بود، با اتومبیل شخصی خود عبورش به آن طرف می‌افتد؛ ناگهان چشمش به دو سید معمم می‌افتد. حرکت اتومبیل را کمی آهسته می‌کند. گویا آنها را دیده است، به نظرش آشنا هستند! کنار آنها توقف می‌کند و خیره می‌شود، آیا واقعاً درست می‌بیند؟! به مغز خود فشار آورد؛ قم! تهران! ۱۵ خرداد!... تبعید... ترکیه. ولی اینجا بغداد است، فرودگاه است! حقیقت است نه رؤیا، و امام را با حاج آقا مصطفی در کنار خود می‌بیند.

با شتاب از ماشین می‌پرد پایین... سلام علیکم! آقا شما هستید؟ کی رسیده‌اید؟ چرا ایستاده‌اید؟ آیا منتظر کسی هستید؟ لطف بفرمایید و سوار اتومبیل شوید. سوار می‌شوند و به کاظمین می‌روند و مستقیم به حرم امام موسی بن جعفر و امام محمد تقی (ع) مشرف و بعد مردم و علما مطلع می‌شوند.»

همان، ص ۱۱۷.

• عمل به تکلیف

(۱)

پس از مرگ آیت‌الله بروجردی

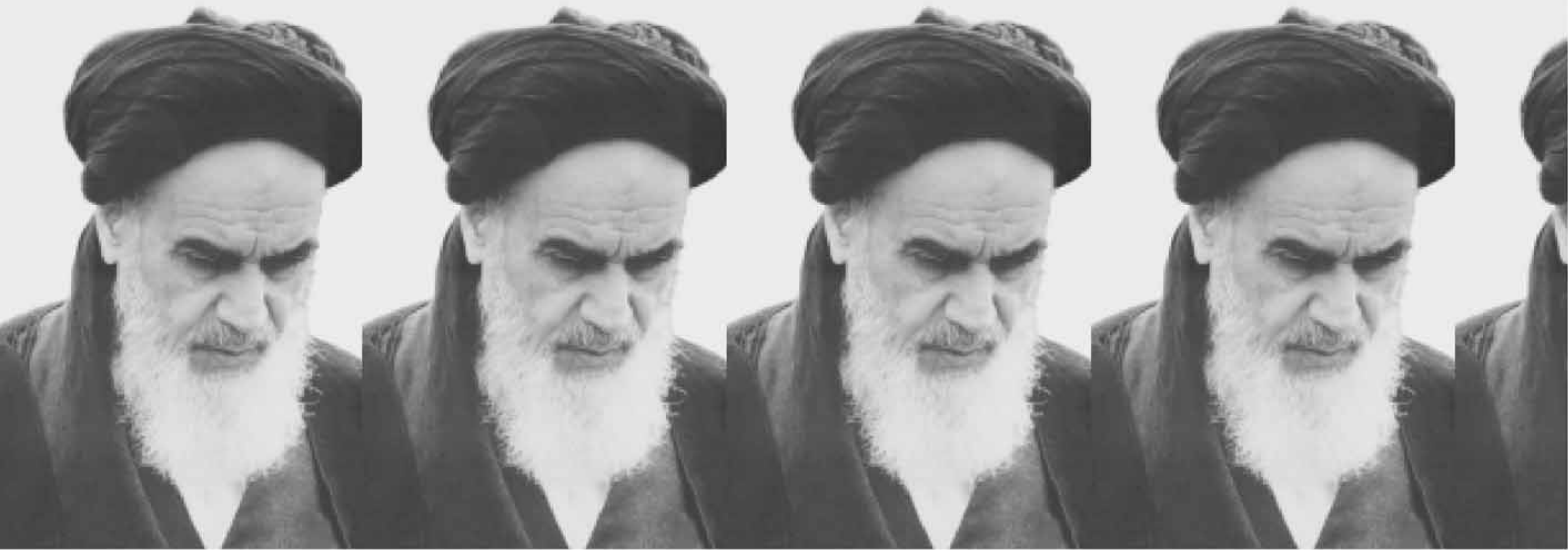
او عصاره‌ی انسانیت و نخیه‌ی تاریخ فضایل بود مردی که با انقباس روح‌اللهی‌اش، جانی نو در کالبد انسانیت و اسلامیت تاریخ ما دمید و چراغی شد فرا راه حقیقت، تا مردم وامانده در کوره راه‌های گم‌شدگی و جهالت را به شاهره روشنی برساند. پیامبری نو بود که پیام حقیقت را که هزار و چهارصد سال پیش عرضه شده بود تکرار نمود و غبار جهالت را از این آینه‌ی الهی زدود او قرن خویش را برای بیعتی تازه فرا خواند و انسان‌های خفته در سکوت و غفلت را به عهد ازلی که با خدای خویش داشته و دارند، بیدار و آگاه کرد خلف صالح ابراهیم و محمد و علی بود که برای شکستن بنهای نمرودی و بوجهلی، تبر عزم‌بدوش گرفت و فریاد توحید و وارستگی سر داد...

و بدین سان با تحمل سختی‌های راه و مبارزه با فرعون‌ها و طاغوت‌های گوناگون، این راه دشوار را با گامهایی استوار طی کرد؛ افق‌های روشنی را در نور دید، تا قاف حقیقت را بر همگان، برونش، عیان نمود و امروز افکار او، رفتار و گفتار او، هر کدام مشعل‌های روشنی است فراراه بقیه‌السلف او، بویژه جوانان، که در جست و جوی نام و مرام اویند.

این نوشتار را به بهانه‌ی سالگرد آغاز قیام باشکوه او پانزده خرداد ۱۳۴۲ که برای او در حکم انتظار فرج بود و در این سخن نیز راز و رمزی نهفته است و سالم‌رگ او که سوگواری همیشگی دل‌های عاشق را رقم زد تقدیم جوانان هیأتی می‌کنیم که هیأت خود را با کلمات نورانی و سخنان روشن‌گر او، منور داشته‌اند.

برای پرهیز از کلی‌گویی پیرامون آن مرد راستین که هیچ شناختی به دست خواننده جوان و جست و جوگر نمی‌دهد ترجیح دادیم فرازهایی هر چند کوتاه و مختصر از زندگی سراپا آگاهی و بصیرت او را در قالب چند خاطره (۱) تقدیم کنیم؛ تا فضایل و کمالات بی‌شمار او برای جوانان، جنبه‌ی حسی و جلوه‌ی عینی یابد و بر این باوریم که این نوشتار، هرگز حق معرفت درباره‌ی او را ادا نکرده، حتی رشح‌های از دریای کمالات و فضایل او را به کام تشنگان نمی‌چشانند، اما:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید در پایان، عذر تقصیر به پیشگاه آن قائد بزرگ، آن مجموعه‌ی کمالات، بزرگی‌ها و عظمت‌های انسانی می‌آوریم و از خدای بزرگ می‌خواهیم، توفیق شناخت سیره و رفتار او، و نیز تداوم راه نورانی او را، به ما عنایت فرماید.



خواستیم در تشییع جنازه‌ی ایشان، اطراف امام را گرفته و ایشان را به عنوان مرجع تقلید معرفی کنیم. هر چه گشتیم ایشان را بیاییم موفق نشدیم. بعد فهمیدیم در تشییع جنازه شرکت نداشته است. پس از چند روز مسأله‌ای از طرف یکی از مدرسین حوزه نسبت به یکی از دوستان امام در محضر او مطرح شد که اینها بخاطر تجلیل از شما نسبت به من توهین کرده‌اند. امام فرمود: «من راضی نیستم کسانی را که به من علاقه‌مند هستند، علاقه‌شان از قلب تجاوز کند و آن را ابراز نمایند، هر کسی به من علاقه‌دارد، بگذارد در همان محدوده‌ی قلب بماند، کسی برای ریاست من حتی یک قدم برندارد». بعد این جمله رافرمودند: «من که به تشییع جنازه‌ی آقای بروجرودی نیامدم برای این نبود که کسالتم آنقدر شدید بود که نمی‌توانستم تشییع جنازه نمایم، نیامدم برای این بود که دیدم تشییع جنازه، تبعاتی دارد؛ آنجا مسائلی مطرح خواهد شد و من برای آن که از آن مسائل دور بمانم و کنار باشم، از تشییع جنازه صرف نظر کردم».

همان، ص ۱۴.

• عبودیت (۱)

امام عاشق عبادت بود؛ مخلصانه عبادت می‌کرد و بیشترین بهره‌ی معنوی را از آن دریافت می‌کرد. عمر خود را با یاد و نام خدا طی کرد و در حالی که ذکر خدا می‌گفت به عالم باقی پر کشید. یکی از اساتید حوزه‌ی علمیه قم گوید: «شب‌ی مهمان حاج آقا مصطفی بودم، نصف شب از خواب بیدار شدم و صدای آه و ناله‌ای شنیدم، نگران شدم که در خانه چه اتفاقی افتاده است! حاج آقا مصطفی را بیدار کردم و گفتم: بین در خانه‌ی شما چه خبر است؟ ایشان نشست و گوش فراداد و گفت: صدای آقا (امام خمینی) است که مشغول تهجد و عبادت است».

شهید عالیقدر، آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی، می‌گوید: «یک روز دیدم آقا (امام) در اتاق خود هستند و صدای گریه‌ی ایشان بلند است؛ از مادرم پرسیدم چه شده که آقا گریه می‌کنند؟ مادرم فرمودند: ایشان در شبی که موفق به نماز شب و راز و نیاز با خدا نشود، روز آن چنین حالی دارد».

همان، ص ۴۸.

(۲)

یکی از نزدیکان امام گوید: قبل از کسالت اخیر امام، شب‌ها یکی از برادران پاسدار، پشت در اتاق ایشان می‌خوابید. یک وقت من از ایشان سؤال کردم شما که مدتی شبها مراقب امام بودید، آیا خاطره‌ای از او دارید؟ گفت: بله؛ امام شب‌ها معمولاً دو ساعت به اذان صبح مانده، بیدار بودند، یک شب متوجه شدم امام با صدای بلند گریه می‌کند. من هم متأثر شدم و شروع کردم گریه کردن. ایشان که برای تجدید وضو بیرون آمدند، متوجه من شدند و فرمودند: فلانی! تا جوان هستی

قدر بدان و خدا را عبادت کن! لذت عبادت در جوانی است. آدم وقتی پیر می‌شود دلش می‌خواهد عبادت کند، اما حال و توانایی برایش نیست.

همان، ص ۱۰۱.

• بر آستان اهل بیت

یک روز، به مناسبت یکی از وفیات ائمه علیهم‌السلام، برای خواندن دعای توسل، به اتاق امام رفتیم. همه رو به قبله نشسته و شروع به دعا کردیم. بعد از شروع، امام وارد شدند و در صف نشستند و همراه با همه، دعا خواندند. در ضمن دعای توسل، یکی از آقایان ذکر مصیبت مختصری کرد؛ با آنکه ذاکر، روضه‌خوان ماهری نبود و با حضور امام دستپاچه نیز شده و صدایش هم مرتعش و بریده شده بریده بود، اما همین که شروع به روضه کرد با آنکه هنوز مطلب حساسی را بیان نکرده بود امام چنان به گریه افتادند که شانه‌هایشان به شدت تکان می‌خورد؛ بنده وقتی زیر چشمی به سیمای امام نگاه کردم، دانه‌های متوالی اشک را که از محاسن معظم له روی زانوانشان فرو می‌ریخت، می‌دیدم.

چند لحظه‌ای طول نکشید که یکی از نزدیکان از زاویه‌ای که امام نبیند، به ذاکر اشاره کرد که روضه را قطع کن؛ زیرا این گریه‌ی شدید، ممکن بود خدای نکرده بر قلب مبارک امام اثر بگذارد.

امام در مدتی که در نجف اشرف بودند، در تمامی شبهای شهادت معصومین (ع) در منزلشان ذکر مصیبت داشتند و به مناسبت رحلت حضرت زهرا (س) این برنامه سه شب ادامه داشت. آن گریه کردن و اشک ریختن بدون استثنا در همه‌ی این روضه خوانی‌ها وجود داشت.

در سایه‌ی آفتاب، ص ۳۶.

• تقیید به زیارت

حضرت امام در طول مدت چهارده سال، جز در مواردی مشخص و شبهایی که به مناسبت زیارت‌های مخصوصه به کربلا مشرف می‌شدند در تمام شبهای دیگر، هرگز برنامه‌ی تشریف به حرم و زیارتشان ترک نشد. این در حالی است که عموماً کسانی که در عتبات مقدسه، مجاور می‌شدند، هر چند هم علاقه‌مند باشند، کم کم وضعیت برایشان عادی می‌شد، چه بسا هفته و ماه هم بر آنها می‌گذشت و توفیق تشریف پیدا نمی‌کردند، ولی حضرت امام بر مبنای ایمان و عشق غیر قابل وصی که به مقام ولایت کبری داشتند و با نظم شگفت - انگیزی که در کارها و برنامه‌هایشان بود، زیارت حضرت امیر (ع) در ردیف نماز جماعت و درسشان قرار داشت و هرگز بدون عذر، زیارتشان ترک نمی‌شد. گر چه حتی در اوقاتی که به دلایلی به حرم مشرف نمی‌شدند، خبر داشتیم که در خانه و احیاناً از روی پشت بام، زیارتشان را می‌خواندند!

همان، ص ۳۹.

• دقت نظر

یک بار، هنگامی که حضرت امام (س) به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرف شده بودند با آنکه معمولاً کمتر به این سو و آن سو نگاه می‌کردند و مخصوصاً در حرم مطهر، توجهی به امور ظاهری نداشتند در حال عبور از رواق مطهر، متوجه شدند که یکی از زوآر روی زمین افتاده، عتبه مبارک را می‌بوسند. ایشان نسبت به این صحنه خیلی سریع و تند واکنش نشان دادند و به یکی از آقایانی که همراه معظم له بودند، فرمودند:

«به این آقا بگویید بلند شود و این کار را نکند».

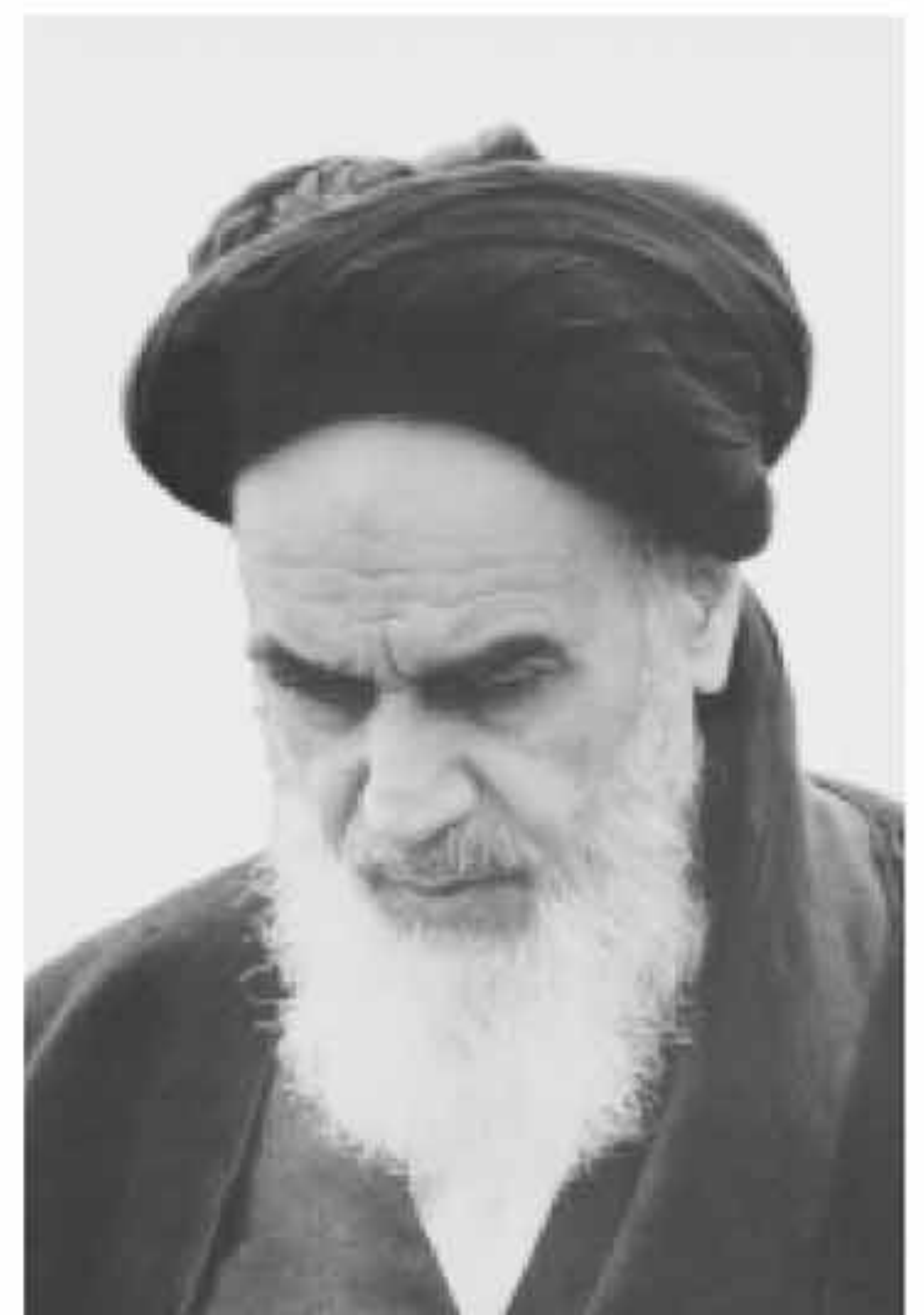
آن توجه و عکس‌العمل امام در برابر این مسأله نسبت به سایر رویدادها، شاید یک امر استثنایی بود دلیل آن تا

آنجایی که برای ما قابل درک بود، دو نکته‌ی مهم بود: یکی آن که انجام این کار، فی نفسه معمولاً شکل و هیأت سجود را پیدا می‌کند و سجده جز در پیشگاه خداوند متعال جایز نیست. دیگر آن که، از این کار و امثال آن دشمنان اسلام بهره‌برداری نموده، شیعیان را متهم به شرک و بی‌دینی کرده‌اند. با آن که نیت و قصد صاحبان این گونه اعمال چیزی دیگری بود و هرگز قصد سجده کردن را نداشته‌اند.

همان، ص ۱۱۹.

• انس با قرآن

خانم طباطبایی، همسر فرزند امام، حاج سید احمد آقا گوید: نجف که بودیم،



یک دفعه آقا چشمشان ناراحت شده بود. دکتر آمد چشمشان را دید و گفت: شما چند روزی قرآن نخوانید و استراحت کنید.

امام یکدفعه خندیدند و گفتند: دکتر! من چشمم را برای قرآن خواندن می‌خواهم، چه فایده دارد اگر چشم داشته باشم و قرآن نخوانم؟ شما یک کاری بکنید که من بتوانم قرآن بخوانم!

سیمای امام خمینی (ره)، ص ۱۰۶.

• عدالت ورزی

«بعد از پیروزی انقلاب، در روزهای اولی که امام به قم آمدند، اکثر روزها جمعیت زیادی برای دیدار ایشان به قم می‌آمدند و صف‌های ناوایی طولانی بود. در شهر قم جمعیت موج می‌زد. پیرمردی لاغر اندام بود که در منزل امام خدمت می‌کرد و او را «بابا» صدا می‌کردند. یک روز امام به او فرمودند:

«شنیده‌ام وقتی می‌روی در صف ناوایی بایستی، می‌گویند ایشان خدمتکار آقا است و تو را جلو می‌برند و هر چند تا نان که بخواهی بی‌نوبت به تو می‌دهند. این کار را نکن، این خوب نیست که از این خانه کسی برود و بدون این که نوبت راعایت کند، خرید کند. تو هم مانند دیگران در صف بایست. مبادا امتیازی برای تو باشد.»

همچنین وقتی که یکی از علما فهمیدند که فرزندشان دستگیر شده‌اند، در اعتراض به این موضوع، چند روزی از نظرها پنهان شدند. پس از آن که ایشان خدمت امام رسیدند، امام به ایشان گفتند: «پسر شما یکی از منحرفان وابسته به گروهک‌های چپ است و نباید این قدر از این بابت که دستگیر شده‌اند ناراحت شوید. والله اگر احمد (فرزند امام) دچار کوچکترین انحرافی باشد و حکمش مرگ باشد، من شخصاً او را خواهم کشت.»

همان، ص ۷۳.

• غیرت دینی

یکی از مسؤولان وزارت خارجه از ایشان سؤال کرد: همان گونه که در مناسبت‌ها و مراسم مربوط به خودمان، از دیگران دعوت می‌شود، آنها نیز برای مراسم‌شان از نمایندگان ما دعوت می‌کنند. اگر نمایندگان ما در مراسم آنها شرکت نکنند، آنها نیز در مراسم ما شرکت نمی‌کنند، اشکال کار این است که در مراسم و جلسه‌های آنها، مشروبات الکلی و... هست، تکلیف ما چیست؟

امام فرمودند: «نباید شرکت بکنند و دلیل آن را هم بگویند که برای این جهت است که شرکت نمی‌کنند.»

در موردی دیگر، یکی از سفیران نوشته بود «در بعضی مجالسی که دعوت می‌شویم، مشروبات الکلی وجود دارد و اگر ما نپذیریم و نرویم، حمل بر چیزهایی دیگر می‌شود و مشکلاتی در روابط پیش می‌آید.»

حضرت امام فرمودند: «به جهنم! نباید از این چیزها بترسند. نباید بروند. دلیلش را هم بگویند تا آنها کم‌کم بفهمند برای چیست؟»

در سایه‌ی آفتاب، ص ۳۲۷.

• ساده‌زیستی

«امام، در زندگی همواره ساده‌ زندگی می‌کرد، ساده‌ می‌پوشید، ساده‌ می‌خورد، از غذای چرب و نرم همواره پرهیز می‌کرد، از خوراکی‌های مقوی دوری می‌جست، در نجف غذای مورد

علاقه‌ی ایشان نان و پنیر و مغز گردو بود.

یکی از نزدیکان امام می‌گوید: «یک بار که امام در کربلا بودند، ما برای کاری به اندرون رفتیم، خادمه‌ی ایشان حضور نداشت، کنجکاو شدم که بینم در یخچال آقا چه چیزی هست؟ به آشپزخانه رفتم و در یخچال را باز کردم. دیدم فقط یک کاسه‌ی پنیر و یک پاره‌ی هندوانه بود.»

سیمای امام خمینی (ره)، ص ۲۲.

• صبر و شکیبایی

وقتی بعضی از نزدیکان امام به خدمت او می‌رسند که در شهادت شهید بهشتی و ۷۲ نفر از یاران او به ایشان دلداری دهند، ایشان قضیه‌ای را نقل کرد و فرمود:

«یکی از علمای اسلام آباد منبر بود که ایشان خبر می‌دهند حادثه‌ای اتفاق افتاده است و در آن عده‌ی زیادی جان سپرده‌اند. آن عالم با همان وضعیتی که روی منبر نشسته بود، فرمودند تقارب آجال شده است» (خداوند اجل‌ها را نزدیک کرده‌ست).

براستی قلب امام خمینی از تکه‌های فولاد محکم‌تر بود و گرنه در فاجعه‌های سنگین و پی‌در پی، دوام نمی‌آورد. امام به کسانی که می‌خواستند به او دلداری دهند دلداری می‌داد و به کسانی که گرفتار مصیبت و سختی می‌شدند با ظرافت خاص خود روحیه‌ی صبر و مقاومت می‌دیدم.

یکی از علمای خوب نجف، آقا بجنوردی بود که به امام بسیار علاقه‌مند بود و امام نیز به ایشان عنایت داشتند. وقتی فرزند او را به همراه جمع دیگری دستگیر کردند و زمزمه‌ی اعدام آنها به گوش می‌رسید، آقای بجنوردی برای پسر خود بسیار ناراحت شده بود. یک شب امام تصمیم گرفتند نزد او رفته، دلداریش دهند پس به منزل او رفته و عنایت زیادی کردند و حتی چند مزاح هم با او نمودند تا روحیه‌ی او عوض شود. آنگاه فرمودند: «من وقتی در ترکیه بودم، گفتند که مصطفی رفته زندان. من گفتم که خوب است زندان رفته، ورزیده می‌شود!»

وقتی امام این صحبت را کردند، آقای بجنوردی به امام گفتند «آقا ما دل و قلب شما را نداریم.»

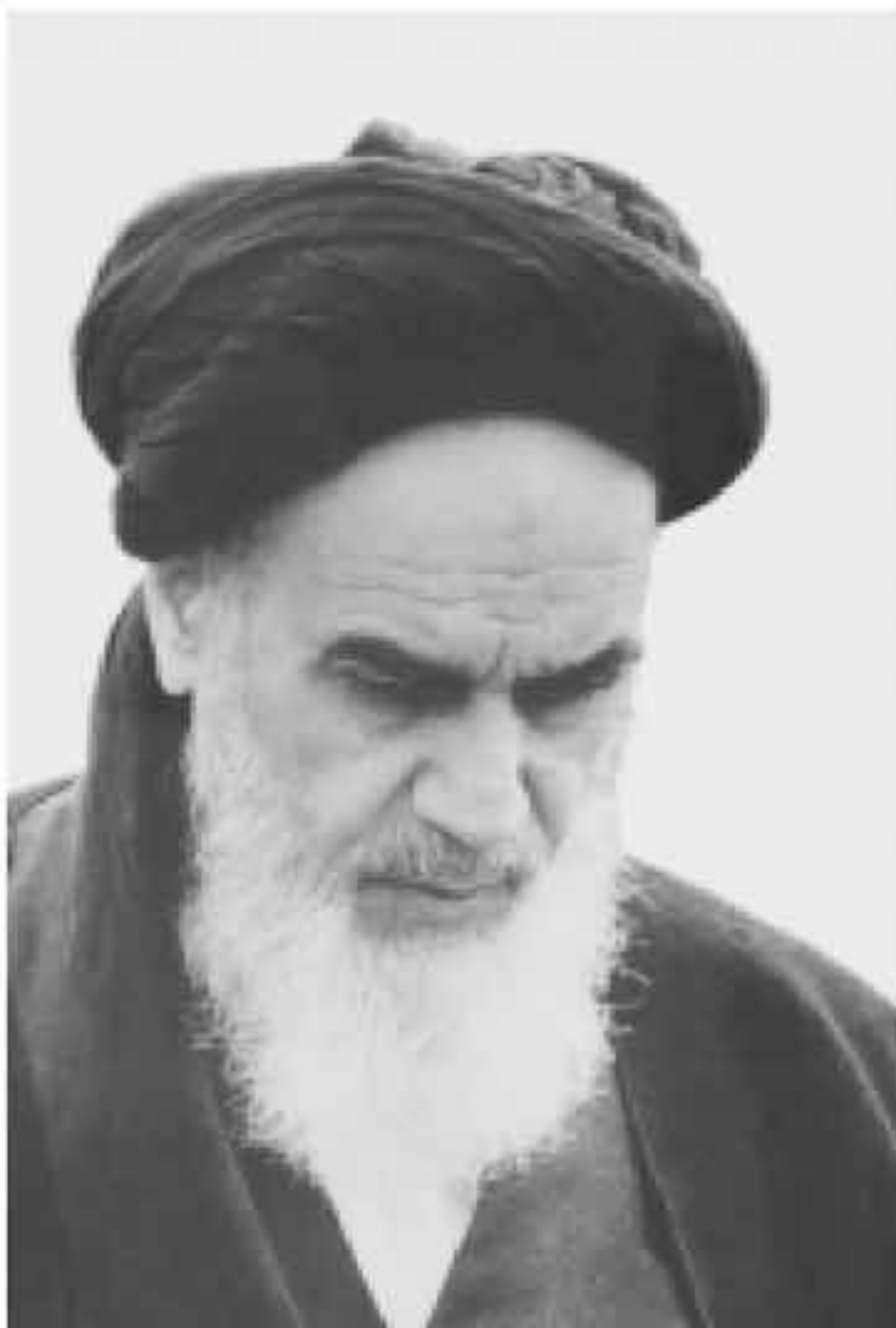
سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی (ره)، ص ۱۵۳.

• جلوه‌های کرامت

(۱)

شهید محراب آیت‌الله صدوقی گوید:

«در یکی از مسافرت‌هایی با امام همراه بودیم، در مسافرت مشهد، اخلاق پدرا نه‌ای نسبت به ماداشتمند. وقتی از مشهد مقدس برمی‌گشتیم در بین راه، روس‌ها برای بازرسی جلوی ماشین ما را گرفتند در آن زمان قسمت‌هایی از ایران، زیر نظر دولت‌های شوروی و آمریکا و انگلستان بود همگی پیاده شدیم. امام که از اول تکلیف، مراقب نماز شب خود بودند و این عمل، هیچگاه از ایشان ترک نشده بود پس از پیاده شدن خواستند نماز شب بخوانند، اما آن جا که وسط بیابان بود، آبی وجود نداشت. یک وقت نگاه کردیم که آبی جاری شد! و ایشان آستین بالا زد و وضو گرفت. بعد نفهمیدیم که پس



از نماز آن آب بود یا نبود. به هر حال ما در آن سفر یک چنین کرامتی از ایشان دیدیم.

سیمای امام خمینی (ره)، ص ۹۰.

(۲)

آیت‌الله حائری شیرازی امام جمعه شیراز گوید: در سال ۵۲ یا ۵۴، روزی در زندان (شاه) چشم‌هایم را بسته بودند و دوره‌ی بازجویی طولانی داشتم، در آن روزهای خاص، شبی حالت خیلی سخت بود. شب در خواب، جلسه‌ای را دیدم که امام در آن جا درس می‌دادند و صحبت می‌کردند، روحانیون هم زیاد بودند، در آن حال سیدی وارد شد، امام جلوی او راست قامت ایستاد و سه بار فرمود: الامان، الامان، الامان، یا صاحب الزمان! که من متوجه شدم وجود مقدس حضرت امام زمان (عج) بوده است. از فردای آن شب، روش بازجویی عوض



اگر اصل «تعلیم و تربیت» در مداحی جا بیفتد...

مصاحبه با حاج غلامرضا سازگار، مداح و شاعر اهل بیت (ع)
بخش دوم

... ما هیچ ویژگی اخلاقی و اسلامی را پیدا نمی‌کنیم، مگر اینکه حدّ اعلای آن در وجود مقدس امام حسین (ع) باشد؛ ابعاد بسیاری از شخصیت امام حسین (ع) در کربلا متجلی شد مثلاً بعد ایتار و جوان‌مردی که به دشمن خود هم آب می‌دهد! نمی‌گذارد دشمن هم ناامید رود، و ابعاد دیگر مثل ادب، حماسه، عرفان و... هر بعدی که شما فکر می‌کنید می‌بینید که بهترین نمونه‌اش را در کربلا پیدا می‌کنید آیا این امام حسین با این ویژگی‌های الهی، و این کربلا مکتبی که تمام ابعاد سیاسی و انسانی و اخلاقی و الهی را در خود متجلی دارد درست است که فقط به یک بعد آن تکیه کنیم و ابعاد دیگر آن را رها کنیم؟

در همین یک شب عاشورا نمونه‌های بسیار نابی از اخلاق و حماسه می‌توان یافت. به عنوان مثال: حضرت زینب (س) می‌فرماید که: آمدم در خیمه‌ی بنی‌هاشم (این مطلب را کتاب «ثمره الحیاة» نقل می‌کند) دیدم حضرت علی اکبر به جمع بنی‌هاشم می‌گوید که مبادا شما بگذارید ابتدا، انصار به میدان بروند، آن وقت عده‌ای بگویند که اینها دیگران را

صاحب نظر؟! پاسخ به این سؤال و دیگر سؤالات این چنینی را در گفت و گویی صمیمی از او جویا شدیم. سازگار در این گفت و گو درد دل‌هایی بسیار داشت و حرف‌هایی ناگفته؛ او رفع مشکل مداحی را در مطالعه و تأمل مداحان می‌داند که باید به صورت یک «فرهنگ» درآید. جریان «نقد» را برای مداحی ضروری می‌داند و از اساتید فن توقع دارد شعرهای او را نقد کنند... برآستی اگر سبک‌شناسی مداحی امروز و نقد شیوه‌های مداحی به عنوان یک ضرورت مطرح شود آنگاه می‌توان بدرستی چهره‌ی اصیل اما غبار گرفته‌ی مداحی بزرگان را در این آینه دید.

سازگار اگر گله‌ای هم می‌کند نسبت شخصی خاص نیست از همه به احترام یاد می‌کند و کاری هم ندارد که مشکلات به گردن کیست او فقط نگران وضع موجود است. در شماره‌ی پیشین بخشی از صمیمانه‌ی او را مرور کردیم. او مدح اهل بیت را معرفی سیره‌ی اهل بیت می‌داند و بر این باور است که:

غلامرضا سازگار، متولد ۱۳۲۰، ساکن تهران؛... کمتر کسی حاج غلامرضا را به طرز رسمی و شناسنامه‌ای می‌شناسد. از نظر هیأتی‌ها او شاعر و مداح اهل بیت است. شاعری دلسوخته و مداحی مردمی اما فرهیخته. به عبارت دیگر پیش از آن که شاعر یا مداح اهل بیت باشد، نغمه پرداز شیفتگی‌ها و دلدادگی‌های خویش است به ساحت مقدس اهل بیت (ع) و از رهگذر این عشق است که از کودکی به مداحی می‌پردازد و سپس شاعری را تجربه می‌کند و هر بار در طی این مراحل، به عنایتی و کنایتی، روشنی راه خویش را بروشنی درمی‌یابد.

شاید خیلی از جوانهای دیروز، سازگار را با «کربلای ما خودش یه کشوره» شناختند. از همان زمان، سازگار در ذهن آنان گل کرد و شکوفا ماند. اما برآستی سازگار که در قیاس با برخی مداحان صاحب شهرت، نه آن صدای قوی و جذاب را دارد و نه برخی جذابیت‌های عوام‌پسند عده‌ای از مداحان جوان امروز را، چرا هنوز با طبع مردم سازگار است و مقبول طبع مردم

ثروت‌ها عواطف انسانی است؛ بُعد عاطفی، آخر کار است گل می‌کاریم، میوه را می‌کاریم، آخر کارها، آب دادن است چرا که میوه‌ها بدون آب از بین می‌رود. اول باید تمام مطالب اخلاقی، انسانی، حماسی و عبادی کربلا را در نظر بگیریم و مطرح کنیم بعد با اشک به این گله‌ها آب دهیم تا زنده و شاداب بمانند. این وظیفه‌ی سنگین مامدآحان است. این بار به دوش ما مدآح‌ها است. ما در سایه‌ی مودت نسبت به اهل بیت باید در نظر داشته باشیم که کوهی از وظایف به‌روی دوش ماست نباید از توجه به ابعاد مهم حادثه‌ی کربلا غافل باشیم و فقط از بُعد عاطفی یعنی گریه و اشک مجلس را بگردانیم اینطور نباشد که چون خوشمان می‌آید مردم پای منبرمان گریه کنند و بگویند که فلانی خیلی گریه از ما گرفت ما هم به همین یک بعدپردازیم و از ابعاد دیگر مثل بُعد حماسی آن غافل شویم.

خیمه: خود شما الان در کنار مدآحی، جلسه‌ی آموزشی در تهران دارید. برای رفع این مشکل و ایجاد این فرهنگ که تعریف کردید، تا چه اندازه تلاش کرده‌اید و تا چه اندازه موفق بودید؟

من به اندازه‌ای که با دوستان مدآح تماس دارم، تلاش می‌کنم. هم در جلسه‌ای که جمعه‌ها در منزل برگزار است، و هم شنبه شبها در جلسه‌ی مجمع‌الذاکرین که البته بیشتر جنبه‌ی توسل دارد اما در منزل که جلسه‌ی آموزش مدآحی است خیلی نتیجه گرفته‌ام. البته باید در نظر داشت که تهران شهری بزرگ است. چهار، پنج هزار هیأت دارد. روز عاشورا کنار هر هیأت، دو جوان نوحه می‌خواند، شما حساب کنید نزدیک به ده هزار نوحه‌خوان است اینها همه که نمی‌روند استاد ببینند شاید در طول سال هم خیلی از اینها مدآحی نکنند شب یاروز عاشورا می‌آیند یک نوحه‌ی زنجیرزنی یا سینه‌زنی بخوانند... بنابراین امکان دسترسی به آنان وجود ندارد. مسأله‌ی دیگر که بسیار مهم است این که در این کار قوه‌ی اجرایی وجود ندارد ما بنده و امثال بنده تلاش می‌کنیم، ولی اگر یک قوه‌ی اجرایی وجود داشت، که اگر کسی روضه‌ی دروغ خواند، روضه‌ی باطل خواند، تخدیرکننده خواند که شأن ائمه نبود، دادگاهی باشد که او را بخواهد به او تذکر دهد یا او را ادب کند، نمی‌دانم این کار به صلاح است یا خیر ولی باین کار، خیلی از مسایل حل می‌شود. لاقلاً همه دنبال مطالعه می‌رفتند.

خیمه: اصطلاح «گرفتن مجلس» یعنی چه؟

بعضی از مدآحان می‌گویند که ما برای امام حسین (ع) می‌خوانیم چشمشان را هم می‌بندیم؛ مجلس می‌خواهد بگیرد می‌خواهد نگیرد، مردم می‌خواهند گریه کنند یا... نه! باید به اصل «توجه مردم» دقت داشت؛ به تعبیری «گرفتن» خوب است. معنی گرفتن این است که مجلس، خوب جا افتاده، خوب هم مردم گریه کردند، یعنی گل کرد. اما گاهی از اوقات با این گل کردن، هم مجلس می‌گیرد، هم دل امام‌زمان (ع) می‌گیرد! این «گرفتن» اصلاً خوب نیست. نکته‌ی بسیار مهم، نیت مدآح است. من مدآح، در گرفتن



سرش را بعد از نماز به دامن می‌گیرد، سعید رومی کند به حضرت که: یا بن رسول الله! آقا! وظیفه‌ام را درست انجام دادم؟ آیا در مکتب جانبازی مورد قبول شما شدم؟

و یا نمونه‌ای دیگر این که، وقتی حبیب بن مظاهر دارد جان می‌دهد، مسلم بن عوسجه بالای سرش می‌آید، می‌گوید: من می‌دانم چند دقیقه‌ی دیگر به تو ملحق می‌شوم ولی همین دو سه دقیقه اگر وصیتی داری بگو... او هم با انگشت اشاره می‌کند به امام حسین و می‌گوید که همین چند دقیقه هم از یاری مولایش دست بردار می‌بینید که این ابعاد، چقدر سازندگی دارد! یعنی چه ثروتی داریم ان‌شاءالله آقایان مدآح به این ابعاد توجه داشته باشند بدانند که تنها یکی از این

سپر بلای خود قرار می‌دهند همان لحظه به سراغ خیمه‌ی حبیب بن مظاهر و دیگر انصار رفتیم؛ دیدم که همین حرف را حبیب هم می‌زند که: مبادا بگذارید فردا ابتدا، بنی‌هاشم به میدان بروند، که دیگران بگویند یاران امام حسین (ع) چقدر بی‌وفا بودند! به همین بُعد را توجه کنید یعنی سبقت گرفتن برای میدان رفتن این همان بُعد است از کربلا آموخته شده که رزمندگان از هم، برای رفتن روی مین سبقت می‌گرفتند، یا به نماز ظهر عاشورای امام و اصحاب‌شان توجه کنید و می‌بینید که تمام ایثار، گذشت و فداکاری در آن ظاهر شده است. گویا سعید بن عبدالله است هنگام نماز امام، در برابر تیرهایی ایستد؛ سیزده چوبه‌ی تیر به بدنش می‌خورد و به زمین می‌افتد. امام حسین (ع)

مجلس، نباید قصدم خودنمایی باشد که کار خودم بگیرد! بعضی آقایان صدایشان که می‌گیرد، می‌گویند یا امام حسین (ع) آبروی ما را حفظ کن! نمی‌گویند: آبروی مجلس را حفظ کن! دیگر این که خدای نخواستہ زمین زدن کسی هم نباشد. یعنی من مدّاح، بخوادم طوری بخوانم که مدّاحی آقای فلانی که قبل از من خوانده تحت الشعاع قرار گیرد، یا کاری کنم که آقای فلانی که قرار است که بعد از من بخواند، نتواند اجرای خوبی داشته باشد! اگر این رفتار از کسی به عنوان مدّاح سر بزند، دیگر نیت او را نمی‌توان مدّاحی اهل بیت دانست. این رفتار، غیر الهی است؛ این رفتار مصداق بارزی از همان سخن آقای عجمی است که در مصاحبه با نشریه‌ی شما اظهار داشتند. البته شاید بعضی از مدّاحان حرف ایشان را نپسندند ولی من می‌پسندم. این یک واقعیت است که شیطان گاهی از راه نماز هم سراغ انسان می‌آید. کسی از حرف ایشان ناراحت نشود. ابلیس به من نمی‌گوید عرق بخور، ابلیس می‌گوید اگر این دروغ را در مدّاحی بگویی، مجلس است خوب می‌گیرد!

خیمه: به نظر شما در «مدّاحی» توجه به رضایت

اهل بیت مهم است یا سلیقه‌ی مردم؟! پاسخ شما شاید در این کلام مرحوم فلسفی رحمه‌الله علیه باشد؛ ایشان می‌فرمود: منبر خوب آن منبری است که خدا از آن راضی باشد، خودم هم از آن راضی باشم، مردم هم از آن راضی باشند.

خیمه: پس سلیقه‌ی مردم مهم است؟

بله، سلیقه‌ی مردم مهم است چون این مردم به عنوان مخاطب، حق دارند.

خیمه: ولی شرط اصلی نیست؟

بله. شرط اصلی، رضایت خداست. در صورتی رضایت مردم قابل توجه است که رضای خدا پایمال نشود.

خیمه: دیده شده که بعضی از مدّاحان بین آن شیوه‌ای که در برابر جوانها می‌خوانند با شیوه‌ای که، مثلاً جلوی یک عالم، می‌خوانند از نظر محتوایی و فنی تمایز و تفاوت قائل شده‌اند. ارزیابی شما در این باره چیست؟

من به یکی از آقایان مدّاحان گفتم چرا این سبک نوحه را خواندی، این سبک فلان ترانه است! گفت: حاج آقا چه کنیم؟ مردم به مامی گویند اینطور می‌خواهیم! گفتم: این که مردم از شما خواستند آیا امام حسین (ع) هم خواسته؟!

سؤال شما را این گونه جواب دادم که: یک مدّاح باید اهل بیت را در مجلس «ناظر» بداند چون عقیده‌مان این است که: «شهد انک تسمع کلامی و تشهد مقامی» اینها می‌دانند که چه می‌کنیم، اگر نفهمند که با من فرقی ندارند! حتی افراد عادی در مقایسه با ائمه‌ی اطهار مثل «جبعلی خیاط» خیلی از چیزهایی را که دیگران بظاهر نمی‌بینند، ایشان می‌دیدند چطور می‌شود که امام نبیند؟ چطور می‌شود ائمه‌خبر نداشته

باشند؟ بنده عقیده‌ام این است که اگر با وجود هزار فرسنگ فاصله، رو به کربلا کنی و بگویی «السلام علیک یا ابا عبدالله...» امام حسین (ع) می‌شنود. در مجلس اهل بیت هم بر این باور باشیم که در محضر آقا امام زمان هستیم. به عنوان مثال اگر شخصیت بزرگی مثل رهبر انقلاب بطور اتفاقی وارد مجلس ما شدند، چطور مواظبیم که مجلس خوبی تحویل دهیم و غلط نخوانیم و... همیشه این احساس رعایت و دقت نظر را داشته باشیم. البته رضایت مردم هم باید در نظر گرفته شود، اما نه به شیوه‌ی خطیب مجلس یزید! که خدای نکرده ما هم مصداق این سخن شویم که: «ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضاة المخلوق لسخط الخالق؟».

خیمه: کدام یک از شعرهایتان را بیشتر دوست

دارید و در خلوت خودتان آن را زمزمه می‌کنید؟

مثنوی که در مدح و رثای حضرت صدیقه‌ی طاهره است؛ با دو بیت و پنجاه بیت:

ای بهشت قرب احمد فاطمه

لیلة القدر محمد فاطمه

ای خدا مشتاق یارب یارب

ای سلام انبیا بر زینت ...

ابیاتی از این مثنوی را که خیلی دوست دارم گاهی اوقات زمزمه می‌کنم؛ آن وقتی هم که آن را می‌سرودم به فکر تحسین دیگران نبودم؛ در این فکر بودم که دارم در فضای عنایت آن حضرت، سیر می‌کنم مثلاً:

از شب میلاد تا آخر نفس

مصطفی یک دست را بوسید و بس

آن هم ای دست خدا دست بود

ای بر آن دست و بر آن لبها درود!

وحی، بی‌ایثار تو کامل نشد

«هل اتی» بی‌نام تو نازل نشد

ای سه شب بی‌قوت و از قوت تو سیر

هم یتیم و هم اسیر و هم فقیر

و گاهی هم این ابیات را که راجع به امام حسین (ع) است زمزمه می‌کنم؛ شاید خیلی شعریّت نداشته باشد! ولی برایم دلنشین است:

گرد حرم دویده‌ام، صفا و مروه دیده‌ام

هیچ کجا برای من کرب و بلا نمی‌شود!

خیمه: از «نخل میثم» بگویید، چطور شد که پس از مدتها به فکر چاپ اشعارتان افتادید؟ آیا تمامی آثار گذشته‌ی شما در این مجموعه آمده است.

من قصد نداشتم اشعارم را چاپ کنم، چون می‌دانستم که هر شاعری باید شعرش را در انجمن‌های ادبی مطرح کند تا نقد شود و به تعبیری سیلی بخورد. اما من همان طور که در مقدمه‌ی کتاب هم نوشته‌ام نتوانستم وقت بگذارم و تمام اشعار خود را تصحیح و بررسی کنم یا در انجمن‌های ادبی مطرح نمایم، از طرفی دلم هم نمی‌آمد که در قبال آن بی‌تفاوت باشم، بالاخره در این اشعار، اشعار مورد توجه هم وجود دارد، به این دلیل مجبور شدم که آنها را چاپ کنم. درست است که اگر آن اشعار نقد و بررسی می‌شد، بهتر بود؛ از طرف دیگر دغدغه داشتم که اگر عمرم کفاف ندهد... نکته‌ی

دیگر این که شعرای زیادی را می‌شناسم که آثارشان پس از مرگشان مفقود شده، چون قبلاً آثارشان چاپ نشده بود! شاعری می‌شناسم که قصیده‌های بلند و مطوکی می‌خواند، ایشان کتابش را چاپ نکرد و در دوران حیاتش، تمام اشعارش در حادثه‌ای مفقود شد؛ ایشان از این موضوع دق کرد و مرد. به هر حال تصمیم من این شد که اشعار خود را در دسترس مردم بگذارم، خود بزرگان، نقد و بررسی‌اش را انجام دهند و اشعاری که خواندنی است، بخوانند.

خیمه: به نظر شما «زهیر»، که مثل خود شما مدّاح

شده است چقدر بوی «غلامرضا سازگار» می‌دهد؟

آینده‌ی او را چگونه می‌بینید؟

من فکر می‌کنم زمانی که هم سن او بودم خیلی پایین تر از حالای او بودم چند حسن در او دیده‌ام که جالب توجه است یکی اینکه طلبه‌است؛ دیگر این که بدون مطالعه مدّاحی نمی‌کند. با آن که شاعر نیست ذوق شعریش خیلی خوب است. من فکر می‌کنم اگر ایشان با این رویه پیش رود به سن من که برسد ابعاد موفقیتش بیش از این خواهد بود.



خیمه: برگزاری همایش‌ها و محافل بررسی وضعیت

مدّاحی در رفع مشکل مدّاحی، چقدر موفق بوده؟

برگزاری این همایش‌ها حداقل دو نتیجه داشته است یکی این که «مدّاحی» به جامعه بیشتر شناسانده شده است؛ دیگر این که، وضعیت خطیب مدّاحی برای جوامع مدّاحی روشن شده و خود مدّاحان بیشتر متوجه شدند چه وظایف سنگینی دارند. اما مشکلات مدّاحی، چیزهایی است که صرفاً با برگزاری همایش، حل نشدنی است. بعید است بتوانیم تمام عیوب مدّاحی را برطرف کنیم. اگر تشکیلاتی باشد و اصل «تعلیم و تربیت» در مدّاحی جا بیفتد، امید بیشتری می‌توان داشت. حل برخی مشکلات مدّاحی امروز بسیار دشوار است به عنوان مثال یکی از مشکلات در مدّاحی این است که یک نفر به عنوان مدّاح، برنامه‌ی بی‌محتوایی اجرا می‌کند و مردم هم دورش جمع می‌شوند؛ این جوان مدّاح شور می‌اندازد و دیگران بالا و پایین می‌پرند و سینه می‌زنند. مردم دور این جوان را می‌گیرند؛ این جوان بالینکه هیچ کس به مدّاحی او را قبول ندارد خودش را بالاتر از همه می‌داند... حل امثال این مشکل بسیار دشوار است.

می خوانند اولیای خدا گریه می کنند، مصیبت امام حسین (ع) را هم که می خوانند اولیای خدا گریه می کنند.

من هم از این نگاه ذوقی، بهره گرفته ام و چیزهایی را به آن اضافه کرده ام، مثلاً: قرآن را بالای نیزه بردند، سر امام حسین (ع) را هم. اما قرآن را دیگر سنگ باران نکردند، در مجلس شراب نبردند، در مجلس عبیدالله نبردند، تیرباران نکردند، زیر سم اسبها به آن جسارت نکردند... این نگاه ذوقی از جمله چیزهایی است که خود مداح، باید با سفر ملکوتی به کربلا برود و از خود امام بگیرد و بیاورد. همه‌ی مداحی به این نیست که مداح فقط آنچه مطابق کتاب، دیده همان را هم بگوید.

خیمه: مدح اهل بیت را بیشتر می پسندید یا مرثیه را؟ چرا؟

مسلماً ایام فرح و شادی اهل بیت را بیشتر دوست دارم. ولی من «مدح خوانی» را به این خاطر دوست دارم چرا که اگر یک باره در مداحی سراغ مصیبت برویم عاطفه‌ی مردم، نسبت به عشق و علاقه‌ی به اهل بیت تحریک نمی شود؛ فقط به سوز تحریک می شود. به یادمانده است که مرحوم حاج ملا حسین مولوی در ابتدای برنامه‌ی خود، پس از مداحی یکی از مداحان که روضه خوانده بود، شروع کرد به مدح خوانی و گفت تا برای شما مدح اهل بیت را نخوانم و شما نسبت به آنها شوق و ذوق بیشتر و معرفت والا تر پیدا نکنید، نمی توانم از شما در روضه گریه بگیرم. من هم «مدح» را بیشتر از «مرثیه» دوست دارم چرا که مدح، هم مدح اهل بیت است هم مقدمه‌ی مرثیه و روضه.

خیمه: مفهوم و معنی اخلاص از نظر شما؟
در یک جمله‌ی کوتاه بگویم: اخلاص یعنی طلب رضایت خدا و اهل بیت.

خیمه: مهم ترین وظیفه در مداحی
سه وظیفه است: احساس وظیفه در برابر خدا، مردم و خود.

خیمه: کدام مرثیه را که برای اهل بیت می خوانید، بیشتر دوست دارید؟

مرثیه‌ی حضرت زهرا (س) را به قول مرحوم آیت الله گلپایگانی وقتی روضه‌ی حضرت زهرا (س) را می خوانید همه‌ی اهل بیت حاضر هستند.

خیمه: و کدام شعرتان را؟
شاید این شعر، خیلی شعریت نداشته باشد ولی با آن خیلی از مردم گریه گرفته ام. احساس می کنم این شعر مورد عنایت اهل بیت است:

بریز آب روان اسماً
به جسم اطهر زهرا
ولی آهسته آهسته...

خیمه: اگر به خودتان قرار باشد نمره دهید نمره‌ی تولی و تبری شما چند است؟



صغَر (کودکی)، انسان یاد می گیرد، مثل نقشی است که بر حَجَر است، پاک نمی شود.

خیمه: حالا که بحث مطالعه مطرح شد، چند کتاب
مقتل معتبر را برای علاقه‌مندان معرفی کنید.

برای کسانی که مداحی را تازه شروع کرده‌اند، مقتل «لهوف» و مقتل «نفس المهموم» کافی است. گرچه مبتدی‌ها شاید بخشی از آن را نفهمند، اما مقاتل بسیار خوبی است. مخصوصاً «نفس المهموم». چون «لهوف» مختصر است ولی «نفس المهموم» مفصل تر است. دو کتاب دیگر، که مداح را در مرثیه‌خوانی کمک می کند، یکی «مَحَنُ الْأَبْرَارِ» است که بخشی از «بحار الانوار» مرحوم علامه‌ی مجلسی است. این کتاب مطالب بسیار خوبی دارد؛ شاید چهل صفحه مربوط به ورود شام و سرگذشت اهل بیت در شام نوشته است.

کتاب دیگر «خصائص الحسینیة» ای مرحوم شیخ جعفر شوشتری است. خدا رحمتش کند بابتی تازه را در مقتل باز کرده. این باب از همان نگاه‌های ذوقی است که به حادثه‌ی کربلا داشته و البته به او عنایت شده؛ مثلاً امام حسین (ع) را به قرآن تشبیه کرده؛ می گوید قرآن در علم خدا بود. حسین هم در علم خدا بود، قرآن دو مرتبه نازل شد، امام حسین (ع) هم دو مرتبه نازل شد (دو مرتبه به آسمان رفتند و آمدند، یک بار شب ولادت قنداقه‌اشان را بردند و آوردند نازل شدند یک بار بعد از شهادت، بدن پاره پاره‌شان را به آسمان بردند) می گوید قرآن جایش روی سینه‌ی پیامبر (ص) بود؛ امام حسین (ع) هم جایش روی سینه‌ی پیامبر (ص) بوده است. قرآن را با صوت می خوانند، مصیبت امام حسین (ع) را هم با صوت می خوانند. قرآن در همه‌ی خانه‌ها هست، امام حسین (ع) هم است، قرآن آیه آیه است، امام هم بدنشان آیه آیه شد. قرآن را که

حالا که بحث تعلیم و تربیتی در مداحی شد، بگذارید این نکته را هم بگویم که تلویزیون به عنوان یک رسانه‌ی عمومی، حتی برنامه‌ی آشپزی دارد، اما برنامه‌ی تعلیم و نقد مداحی ندارد! بسیار خوب است اگر راجع به نقد شعر، نقل مقتل، و شیوه‌های مداحی یک برنامه‌ی آموزشی باشد و مداحان پای تلویزیون بنشینند چون رسانه‌ای است که در همه‌ی خانه‌ها است. بزرگان هم در این برنامه شرکت کنند، حرف بزنند. با مداح‌ها صحبت کنند آموزش بدهند. مسلماً در این برنامه، مقداری از مشکلات مطرح می شود و راههای برای حل آن یافت می شود.

خیمه: چه توصیه‌ای به جوانان دارید؟

من توصیه‌ام به مداحان این است که اگر مطالعه کنند، اگر شعر حفظ کنند آینده‌ی کارشان تضمین است. من الان به این سن و سال، قصیده را زود حفظ می کنم، ولی زود هم فراموش می کنم؛ اما آنچه که در جوانی حفظ کردم هنوز به یادمانده است. در آن روزها منزل ما برق نداشت؛ کل خانه‌ی ما شاید ۶۰ متر بود من در زیر زمین خانه که متروکه و مرطوب بود چراغ گردسوزی روشن می کردم و در همانجا شعر حفظ می کردم؛ از شعرهایی که آنروز حفظ می کردم به یادمانده، مثل این شعر «جودی»:

عمه امشب خواب در چشم من افکار نیست
حالتی دارم که او را حالت گفتار نیست

این شعرها را من هنوز هم حفظ می خواهم بگویم جوانان عزیز! والله اگر شعر حفظ کنید اگر مطالعه کنید، وقتی سنتان بالا رفت ومویتان سفید شد، مردم دورتان می گردند؛ چون هم احترام پیش کسوتی دارید و هم مطلب دارید که تحویل مردم بدهید. سعی کنید هرچه می توانید قصیده حفظ کنید، آن علمی که در

خودم که نمی‌دانم چقدر «تبری» دارم و چقدر «تولی»! اما می‌دانم «تبری» مهم است. می‌گویند خانمی کفنی آورد برای امام صادق (ع) مشهور است که گفت: آقا من دو کفن آورده‌ام در حال بافتن یکی، از دشمنانتان بیزاری جستم و در حال بافتن دیگری صلوات فرستادم. حضرت صادق، آن کفنی را که مخصوص «تبری» بود قبول کرد. در «تبراً» «تولی» هم جلوه‌گری دارد.

خیمه: تعریف «عشق» در یک جمله‌ی کوتاه:
از خود بیرون آمدن و غرق در محبوب شدن.

خیمه: رابطه‌ی عقل و عشق؟!

این باید از بزرگان سؤال شود. از قول نویسنده‌ای می‌گویم. «عقل، چراغ «تومبیل بدن» است و عشق، موتور اتومبیل بدن، اینها لازم و ملزومند. باید در کنار هم باشند.»

خیمه: بزرگ‌ترین آرزوی شما در دنیا چیست؟
اهل بیت ما را قبول کنند و منبرمان برای مردم سود داشته باشد.

خیمه: حضرت عباس (ع) در یک عبارت کوتاه؟
عصاره‌ی ایثار.

احساس شما، اولین بار که چشمتان به خانه‌ی خدا افتاد؟
در آن لحظه هیچ چیز جلوی نظرم نبود، نه زن، نه بچه، نه خانواده؛ در آن لحظه خودم را در آغوش خدا دیدم. ولی زود گذر بود. برگشتم دوباره به آغوش دنیا!

سفر به کربلا یعنی...؟!
سفر به دیار همه‌ی خوبیها.

«غلامرضا سازگار» از نظر خودش؟!
حباب خالی‌ام اما به بحر متصلم
چه باک اگر بکند تیغ موج، بنیادم

«غلامرضا سازگار» از نظر مداحان؟!
این را باید از مداحان پرسید؛ ولی بنا به لطفی که آقایان مداحان نسبت به من دارند فکر می‌کنم دوستی دو طرفه است.

خیمه: و از نظر شعرا؟

چون لباسی مداحی بر تن من است، خیلی‌ها مرا شاعر نمی‌دانند! ولی خیلی‌ها در مجالس شعرخوانی، نسبت به ما محبت و بزرگواری دارند.

خیمه: اگر نکته‌ای باقی مانده. خاطره‌ای... یا صحبتی با آقایان مداحان و هیأتی‌ها...

نکته‌ای با رؤسای هیأتها دارم. شما برادران، گردانندگان چرخ ولایت اهل بیت هستید و پیش امام حسین (ع) خیلی عزیزتر هستید. چون ما اجازه بدهید ساده بگویم پاکت می‌گیریم و ان‌شالله قصد هیچ

کس پاکت گرفتن نیست، نوکری می‌کنیم، اما شما پاکت می‌دهید و نوکری می‌کنید؛ پس شما خیلی عزیزید. سعی کنید کسی را دعوت کنید که امام حسین علیه‌السلام دوستش داشته باشد، فکر این نباشید که جمعیت زیاد شود؛ البته خوب است جمعیت زیاد باشد طوری نشود که هیأت را با جار و جنجال بگردانید، بلکه با عشق و خلوص بگردانید. اول خودتان فیض ببرید بعد دیگران. همه‌ی شما در محضر امام حسین (ع) هستید؛ مواظب باشید در بغل شیطان... مداحان هم همین‌طور، تا وقتی برای امام حسین (ع) می‌خوانند در محضر او هستند، وقتی جدا شوند، در بغل شیطان هستند! مثلاً شنیدم در هیأتی، برادری با لباس خونی نماز خوانده است! از او پرسیده‌اند چرا با لباس خونی نماز می‌خوانی؟ گفته است این خون سینه‌زنی است پاک است! برادرهای سینه‌زن، نوحه‌خوانان و هیأتی‌ها باید از حریم شرع، از آنچه بزرگان و مراجع گفته‌اند، خارج نشوند. اگر می‌خواهند خوب عزاداری کنند مواظب باشند مثل آن آقا نشوند که به مرجع تقلید خود گفت: دوازده ماه سال از شما، ده روز از خودمان! نه این همان پیروی از شیطان است.

خیمه: همه چیز کهنه می‌شود اما امام حسین (ع)، نام ایشان، قیام ایشان کهنه نمی‌شود. دلیلش چیست؟!
من فکر می‌کنم بهترین جواب را قرآن داده است. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» امام حسین (ع) همه‌ی وجه‌رب است؛ همان‌طور که قرآن وجه‌رب است. آن که وجه‌خدایی دارد کهنه نمی‌شود. هر چه وجه‌خدایی بیشتر، دوامش بیشتر. این یک دلیل است؛ دلیل دوم «اخلاص» امام حسین (ع) است. عبدالله زبیر هم گفت من با یزید بیعت نمی‌کنم. امام هم فرمودند. او خروج کرد امام هم خروج کردند. او جنگید و کشته شد. امام هم

جنگید و کشته شد؛ اما می‌بینید که در جامعه‌ی ما عده‌ای از مردم حتی نمی‌دانند عبدالله زبیر چه کسی بوده است! ولی نسبت به امام حسین (ع)، حتی بچه‌ها از شب اول محرم، پیراهن سیاه می‌پوشند و «حسین، حسین» می‌گویند. و دیگر این که وقتی خدا می‌خواهد ان‌الله شی‌ان یراک قتیلای پیامبر (ص) می‌گوید وقتی خدا می‌خواهد او را کشته‌ببیند، پس تا وقتی که خدا زنده است او هم زنده است و کهنه‌شدنی هم نیست، انتها هم ندارد.

تا خداوندی خدا بر جاست
پرچم شاه کربلا بر پاست

خیمه: نشریه‌ی خیمه را چگونه دیدید. چه سفارشی برای بهتر شدن کار دارید؟

همان‌طور که ما مداحان اگر مقصدمان از مداحی گرفتن پاکت باشد فقط کاسب هستیم، نویسنده هم اگر قصدش از نوشتن، این باشد که این نشریه چقدر برای او مداخل دارد و... اگر هدف، این باشد این نشریه پستوانه‌ی الهی ندارد و من با شناختی که از اعضای این نشریه دارم می‌دانم برادران اهل این حرفها نیستند. می‌دانم قصدشان این است که، ان‌شالله درد جامعه را دوا کنند. این دو شماره را که تورقی کردم دیدم از زحمات برادران، بوی اخلاص می‌آید امیدوارم که در این کاری که شروع کرده‌اند موفق و مؤید باشند.

خیمه: با تشکر از شما که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید.



در گذشته‌ی نه چندان دور، یعنی همین بیست، سی سال قبل، «مداحان» شیوه‌هایی داشتند که امروزه کمتر مرسوم است:

- معمولاً اشعار بلند اکثراً در قالب «قصیده» یا «مسمط» انتخاب می‌نمودند و می‌خواندند.
- همیشه شعر را از حفظ می‌خواندند. ظاهراً متوجه شده بودند که اگر برای خواندن یک قصیده‌ی طولانی بخواهند یک طومار بلند به دست بگیرند، چه وضعیت زشت و فاحشی پیش می‌آید! (اصلاً قصد زیر سؤال بردن برخی مداحان امروزی را نداریم!)

- اگر قرار باشد کسی یک شعر بلند را بخواند آنهم از حفظ طبیعتاً لازم است معانی الفاظ و مفهوم تعبیرات آن شعر را بفهمد؛ قدیمی‌ها هم به این نکته خیلی خوب واقف بوده‌اند و بر روی مفاهیم شعر، تمرین و مطالعه داشته‌اند و اکثراً ظرایف و نکات شعری را می‌شناخته‌اند.

- مداح قدیم، احساس می‌کرد در برابر اهل بیت (ع) و دستداران ائمه‌ی اطهار، دین و وظیفه‌ای دارد و برای ادای وظیفه باید زحمت بکشد به همین خاطر، اول کاری که می‌کرد هم نشینِ علما و بزرگان می‌شد، پای تفسیر قرآن می‌نشست و...

- مستمعان و مخاطبان مجالس مداحی هم در قدیم، از سلیقه و آگاهی بسیاری بهره‌مند بودند با آن که به ظاهر سواد و درک دانشگاهی نداشتند دلیلش بسیار روشن است! زیرا در پای منبر سخنرانی و مداحی، بهره‌ی بسیاری می‌بردند، شعر خوب می‌شنیدند: در لابه‌لای شعر، از مضامین حدیث و روایت و تحلیل تاریخ و... بهره می‌بردند.

کوتاه و سبویا

از میراث گذشتگان، چه یافته‌ایم؟

- مداح، به صورت غیر مستقیم، مستمعان را با فرهنگ و سیره‌ی اهل بیت (ع) آشنا می‌ساخت، به همین دلیل بر خود لازم می‌دانست که پیش از هر برنامه، مطالعه‌ای داشته باشد و خود پیش از همه، اهل بیت را بشناسد و سیره‌ی الهی آنان را بخوبی درک کند تا بتواند برای مستمع خویش در قالب مداحی، آن را به عنوان یک «فرهنگ» معرفی کند و القا نماید.

می‌دانست که اگر بخواهد بر دل و جان و عواطف مستمعان تسلط یابد و قلب و روح آنان را تسخیر کند، بایستی خود ابتدا دل و جان خود را تسلیم اهل بیت نماید و وجود روحانی خویش را آمیخته با آن انوار نورانی کند.

- خود را موظف می‌دانست در برابر همه‌ی مستمعان مسؤول بشمارد؛ همین دلیل، در هنگام نقل تاریخ به ظرافت و استادی تمام، کمالات خود را به رخ آنان می‌کشید و برای آن که به مستمع، اطمینان خاطر دهد که آنچه نقل می‌کند «واقعیت» است نه «ساخته‌ی ذهن خود»، حتی الامکان نام کتاب و نویسنده‌ی آن را بیان می‌کرد. مثلاً می‌گفت: «صاحب منتهی‌الامال آورده است...»

- معمولاً نوحه‌هایی انتخاب می‌کرد که «سبک» و «محتوا»ی آن با شأن اهل بیت (ع) منافات و تضادی نداشته باشد؛ به همین خاطر، سبک محتوای نوحه‌ها، اکثراً مضامین و حال و هوای «حماسی» داشت و نه فقط «عاطفی»! به عبارت دیگر، قصد مداحان، نه مظلوم جلوه دادن اهل بیت بوده و نه گریاندن مردم، بلکه معرفی ابعاد مختلف شخصیت آنان بوده، که یکی از آنها «مظلومیت» می‌باشد!

براستی از میراث گذشتگان چه قدر بهره می‌بریم؟!



• حضرت امام خمینی (ره)

ای ازلیت به تربت تو مخمّر
وی ادبیت به طلعت تو مقرر
آیت رحمت، ز جلوه‌ی تو هویدا
رایت قدرت، در آستین تو مضمّر
جلوه‌ی تو نور ایزدی را مجلی
عصمت تو سر مختفی را مظهر
گویم واجب تو را، نه آنت رتبت
خوانم ممکن تو را ز ممکن، برتر
ممکن، اما نمود هستی از وی
ممکن، اما ز ممکنات، فزون تر
وین نه عجب زان که نور اوست ز زهرا
نور وی از حیدر است و او ز پیمبر
نور خدا در رسول اکرم، پیدا
کرد تجلی ز وی، به حیدر صفدر
وز وی تابان شده به حضرت زهرا
اینک ظاهر ز دخت موسی جعفر
این است آن نور، کز مشیت «کن» کرد
عالم آن کو به عالم است منور
این است آن نور، کز تجلی قدرت
داد به دوشیزگان هستی، زیور
آبروی ممکنات، جمله ازین نور
گر نبدی، باطل آمدی سراسر
عیسی مردیم به پیشگاهش، دربان
موسی عمران، به بارگاهش، چاکر
گر که نگفتی امام هستم بر خلق
موسی جعفر ولی حضرت داور
فاش بگفتم که این رسول خدای است
معجزه‌اش می بود همانا دختر
دختر جز «فاطمه» ناید چون این
صلب پدر را و، هم مشیمه‌ی مادر
دختر، چون این دو از مشیمه‌ی قدرت
نامد و ناید دگر، هماره مقدر
آن یک، امواج علم را شده مبدأ
وی یک، افواج حلم را شده مصدر
«لم یلد» م بسته لب و گرنه بگفتم
دخت خدایند، این دو نور مظهر
چادر آن یک حجاب عصمت ایزد
معجز این یک نقاب عفت داور
آن یک خاک مدینه کرده مزین
صفحه‌ی قم را نموده این یک، انور
خاک قم این کرده از شرافت، جنت
آب مدینه نموده آن یک، کوثر

فردایی دیگر

تقدیم به منتظران

• رضاگرامی

کوچه‌های شهر ما ویران نمی ماند عزیز
کار و بار عشق، بی سامان نمی ماند عزیز
خواهش سرشاخه‌های بی رمق گل می کند
آفتاب اینگونه سرگردان نمی ماند عزیز
تا قیامت آسمان، این انزوای بیکران
چشم بر قفل در زندان نمی ماند عزیز
گر گها روزی از آبادی فراری می شوند
حسرت نی بر لب چوپان نمی ماند عزیز
روح این ابر سترون مهد باران می شود
آسمان شرمنده‌ی ریحان نمی ماند عزیز
یک نفر گل می کند با جنگلی در کوله‌بار
نارون تنهای کوهستان نمی ماند عزیز
یک نفر فردا زمین را نور باران می کند
مهدی ما تا ابد پنهان نمی ماند عزیز

یادگار ده امام

بخشی از یک قصیده در مدح امام حسن عسکری (ع)
به مناسبت هشتم ربیع الثانی، میلاد سعود حضرت امام حسن عسکری (ع)، ۲۳۲ قمری

• سید رضا مؤید

با شکرخندی که آن دلبر دل از ما می برد
هوش از سر، صبر از دل، هر دل از جا می برد
آن عزیز مصر جان چون رو به بازار آورد
حسن روی یوسف از یاد زلیخا می برد
مظهر حسن اله است و بود نامش حسن
عاقل از اسم است اگر پی بر مسمی می برد
هر زمان روح الامین بر حضرتش آرد سلام
هر نفس فیض از حضور او مسیحا می برد
خارها گل، قطره‌ها در سنگها گوهر شود
پیک رحمت در فضا تا نام او را می برد
گرد خورشید اینکه می گردد زمین هر روز و شب
انعکاس نور او تا عرش اعلی می برد
سر بلندی آستان عزتش را جبهه سا
پایمردی در برش دست تمنا می برد
فیض بارد بر زمین تا چشم پایین افکند
نور پا شد در فضا تا دست بالا می برد
یا زکی العسکری ای یادگار ده امام!
کز تو قرآن نام در اسمی حسنی می برد
گلشن عمر تو یک گل دارد آنهم مهدی است
کارزوی نهضتش ایزد تعالی می برد
ناز مهدی داشتن تنها تو را زبید کزو
ناز موسی می کشد، فرمان مسیحا می برد
در صف چشم انتظارانش «مؤید» تا که هست
طاعت از زهرا و فرزندان زهرا می برد



کلابه

• عباس سودایی

آورده‌ام پشت دو چشمه بیقراری
گفتم دو چشمه، نه! دو تا ابر بهاری
ای خوب! بد آورده‌ام خیلی طبیعی ست
اینگونه ناله بعد عمری بد بیاری
پای ضریحت می‌نشینم کار خوبی ست
زیر عبور زائرانت گریه زاری
من کودکم، با اشک دور از چشم خدام
روی ضریحت می‌نویسم یادگاری
امروز می‌خواهم بگیرم دامنیت را
امروز می‌خواهم بیاری دست یاری
دلموبه‌هایی با شما دارم خصوصی
دلموبه‌هایی خفته پشتش شرمساری
دلموبه‌هایی جنسش از پاسخ ندیدم
چیزی شبیه با غم کاری نداری
شرمنده‌ام خانم! قلم دست خودم نیست
این شعر هم مثل خودم اشکی ست جاری

دورها آوایی است...

قصیده‌ی معجزیه

به سال ۱۲۱۸ هجری تذهیب گنبد مقدس حضرت
معصومه (سلام الله علیها) توسط فتحعلی شاه قاجار پایان
یافت.

شاعر توانای عصر قاجار، میرزا محمد صادق پروانه‌ی
اصفهان‌ی متخلص به «ناطق» (متوفای ۱۲۳۵ هجری) شعری به
عنوان «ماده‌ی تاریخ» سرود، که پس از آن هرگز برای
دیگری خلق چنین شاهکاری میسر نشده است؛ لذا آن را
«قصیده‌ی معجزیه» می‌نامند.

این قصیده شامل ۶۲ بیت و طبعاً ۱۲۴ مصراع می‌باشد، هر
یک از مصراعهای این قصیده یک ماده تاریخ است، به این
معنی که اگر حروف هر مصراعی را با حروف ابجد محاسبه
کنید برابر با عدد ۱۲۱۸ می‌شود و در نتیجه در این قصیده
۱۲۴ ماده تاریخ وجود دارد:

جالب تر اینکه، لفظ «شصت و دو بیت» نیز با حروف ابجد
۱۲۱۸ می‌شود، و لفظ «یکصد و بیست و چهار مصراع» نیز با
۱۲۱۸ مساوی می‌باشد.

روی امید جمله‌ی عالم به این در است...

این قبه گلبنی است بزبور بر آمده
یا پاک گوهریست پر از زیور آمده
وین صحن به ز صحن جنانست بهر آنک
آبش به از بقا و به از کوثر آمده
زهر اعفاف فاطمه‌ی بنت موسی آنک
بر روی شرف ز فاطمه و حیدر آمده

معصومه‌ای که در ره ایوان اقدش
از قدر و صدق، حور و پری چاکر آمده
شهزاده‌ای که هر دو سرا جدش از عطا
با طالبان مذهب حق یاور آمده
جد آمده رسول حق و جدش بتول
با یمن عصمت از پدر و مادر آمده
یک جد او نبی، شرف کل کائنات
کز جود حق ز جمله رسل، مهتر آمده
یک جد او علیست که از عون کردگار
در روز جنگ، صفدر و نام آور آمده
موسی کاظم آمده باب وی و، وز آن
احسان و علم وجود و سخا بی مر آمده
روی جهان ز درگه او یافت آبرو
پشت فلک به سجده‌ی او چنبر آمده
روی امید جمله‌ی عالم به این در است
حاجت هر آنچه بوده از این در بر آمده
فوج ملک ز شوق دمامد گشوده پر
از عرش بر زمین پی یکدیگر آمده
گفتم قصیده‌ای که چنان لعل پر بها
مقبول طبع قابل هر اشعر آمده
هر مصرعی از این چو یکی حور لاله‌رو
هر بیت آن دو ماه پری پیکر آمده (۱)

۱ این قصیده ۶۲ بیت است، به جهت اختصار فقط ۱۴ بیت آن در
را در اینجا آوردیم.



کعبه‌ی حقیقی دل

• محمد موحیدیان (امید)

اینجا قم است و طور تجلی است مأمّنت
 باشد کویر و کرده صفا رشک گلشنش
 گلزار عشق و عاطفه اینجاست، کز شکوه
 پیرایه‌ای ست لاله‌ی قدسی به دامنش
 خود آن مکین که داده شرافت بدین مکان
 «معصومه» است و دامن عصمت نشیمنش
 اینجا مدینه، فاضله، اینجاست فاطمه
 ای خوشه چین فضل! بیا سوی خرمنش!
 این کعبه‌ی حقیقی دل، کز طواف نور
 آینه‌دار شوق بود مهر روشنش
 از چارسو به شش جهت و نه رواق چرخ
 می‌تابد آفتاب ولایت ز روزنش
 اینجا به جای فاطمه، مظلومه دختری ست
 کامد به شیعه، قبه‌ی الاسلام مدفنش
 زهرا که دفن شد به مدینه، در آن سکوت
 اینجا ز خاک سر به در آورده شیونش
 حس می‌شود به عطر غریبانه‌ی بقیع
 اینجا شمیم فاطمه از پاره‌ی تنش
 این تربتی که چشم و چراغ دیار ماست
 وز فیض توتیاست به مژگان کشیدنش
 چون زینبی که گشت جدا آخر از حسین
 ممکن نشد به وصل برادر رسیدنش
 معصومه داشت حسرت وصل امام خویش
 تا این دیار زنده دلان گشت مسکنش
 دارم «امید» بندگی اش در تمام عمر
 باشد اگر که مرحمت و لطف با منش

بحر عصمت

• محمد رضای براتی

ز نسل موسی یگانه دختر
 ز کلک قدرت بهین مصور
 به نقش خلقت، جمال و زینت
 به عرش داور، شکوه و منظر
 ضمیر عفت از او به مصداق
 صدور عصمت از او به مصدر
 هم او نفیسه، هم او زکیه
 هم او به زهرا کمال منظر
 حریم ذاتش عفاف سرمد
 همه صفاتش صفات مادر
 حسب معزز، نسب مبراً
 صدف منزّه، گهر مطهر
 شکسته کیوان به طاق ایوان
 کشیده طارم ز عرش برتر
 بجای فرشتش بگستراند
 ملک به صحن و رواق، شهپر
 به روز محشر کند شفاعت
 به نزد داور چنان پیمبر
 وزان ز کوبش نسیم جنت
 روان ز جویش زلال کوثر
 قم و خراسان به عزت و شان
 بود به ام‌القری برابر
 ز بارگاهش جهان هستی
 بود معطر، بود منور
 یگانه گوهر به بحر عصمت
 به بحر عصمت یگانه گوهر
 مطاف این در، حریم جانان
 حریم جانان مطاف این در
 عنایت اینجا، کرامت اینجا
 کجا روی بر سرای دیگر؟!
 ز بلده‌ی قم شود بلا گم
 که هست لطفش همواره یاور
 به آن امیدم که از «براتی»
 کند شفاعت به روز محشر

غروب خورشید

• هدایت‌الله کارگر شورکی

ما هم دگر روانه دریا نمی‌شود
 خورشید، خفته‌ایست که برپا نمی‌شود
 در قحط سال کوفه نگر جرعه‌ای وفا
 پیدا برای روز مبادا نمی‌شود
 کو آن دل مسافر مجنون که این زمان
 راهی کربلای معلّی نمی‌شود
 گویا خموش گشت زبان سکوت نی
 دیگر ز حجم حادثه گویا نمی‌شود
 این غصه را تمامی عالم مجال نیست
 و این غم درون جان جهان جا نمی‌شود
 شاعر بمیر و دم نزن این شرح درد تو
 یک قطره در برابر دریا نمی‌شود

رشحات روحی عاشق بر روی تابلوهای عاشورایی

نیز از خصایص مرحوم میرعمادی به نیکی یاد می کند. آثار استاد شامل سه بخش می باشد.

بخش اول: پرده های عاشورایی که هیأت های سینه زنی در عزاداریها از آن استفاده می کنند. اولین پرده به سفارش هیأت محله ابوالمعالی توسط استاد، کشیده شده است.

بخش دوم: تابلوهای رنگ و روغن که بیشتر به سبک کلاسیک نزدیک است و از طبیعت الهام گرفته شده است.

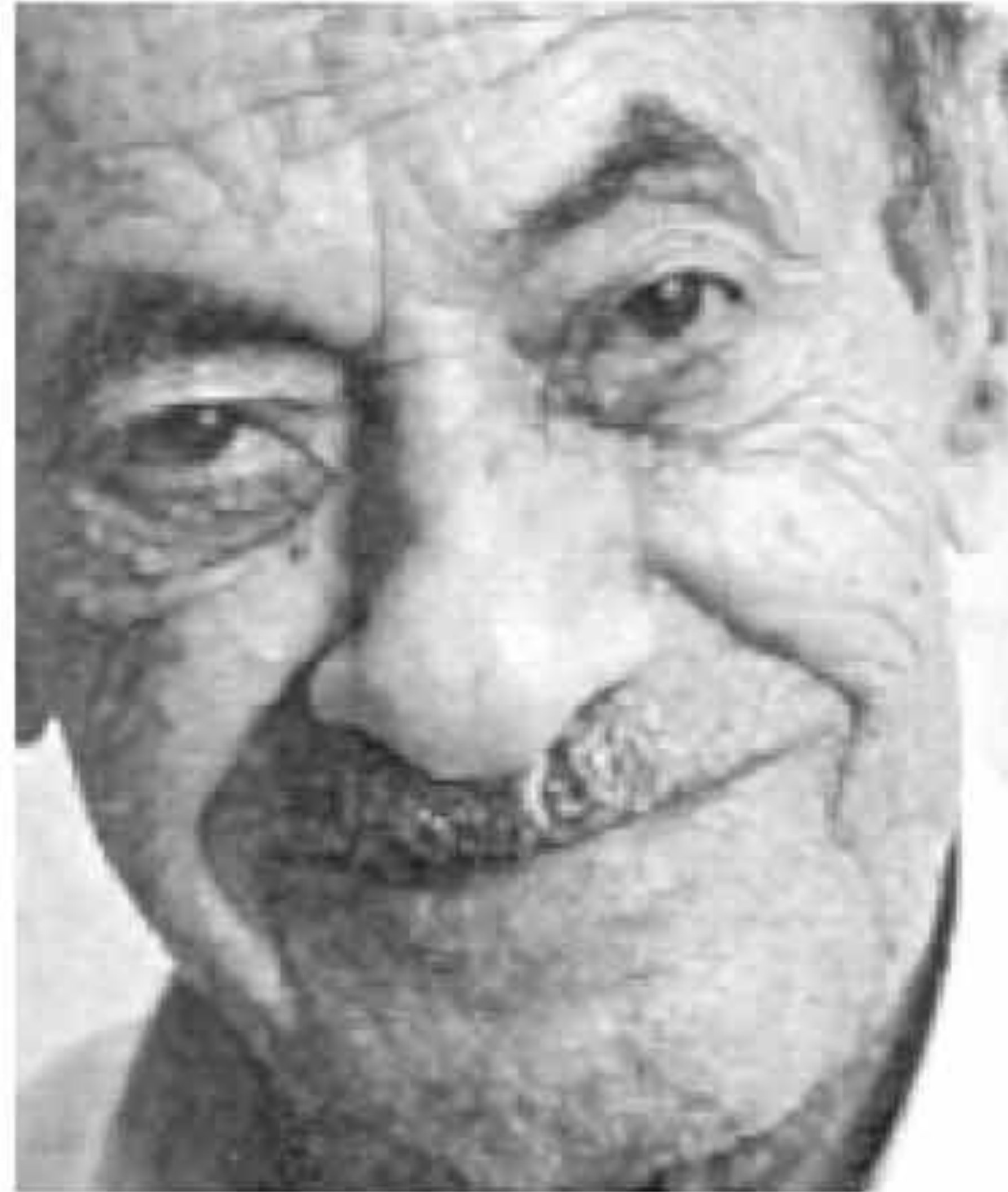
بخش سوم: مجموعه ای زیبا از تابلوهای موزاییک آثار حجمی استاد در قالب مجسمه های نیم تنه از گچ، گل و سنگ است.

مهم ترین شاخص در آثار استاد، عشق است. عشق به زیبایی مطلق، عشق به هستی که مطلق هستی در آن متجلی شده و عشق به اهل بیت (ع) که آینه ای تمام نمای حقیقت عشق اند. روح عشق در جان وجود استاد دمیده شده که از او هنرمندی بزرگ و متعهد ساخته است. هنرمندی که همه ی تابلوهای عاشورایی اش آینه ای روح عاشق اوست، تصویرهایی که در قاب چشم او مدت ها در پرده ی اشک نقش بسته و سپس بر روی بوم و پارچه کشیده شده است... عشق است که از او نقاشی فرهیخته، ورزشکاری ارزشمند و در یک کلام، شخصیتی با فضیلت و اسوه ای ماندگار ساخته.

امروز از استاد سید مهدی چیتی به عنوان الگویی تمام عیار برای جوانان پرسش گر و نامی ماندگار در تاریخ ایران و جهان یاد می شود.

استاد سید مهدی چیتی، حرف و سخن ماندگار خود را که همان عاشقی و دلباختگی در محضر خلاصه همه فضایل، یعنی حضرت مولی الکونین ابی عبدالله الحسین است به زبان تصویر بیان کرده است؛ اینکه چرا در سن ۱۰۴ سالگی هنوز حرفهایی برای گفتن دارد حرفهایی نامکرر و تازه آیا چیزی جز عشق است؟

راز جاودانگی او را نیز باید در همین عشق بی مثال او جست و جو کرد.



استاد سید مهدی چیتی،
نقش پرداز جلوه های عاشورایی



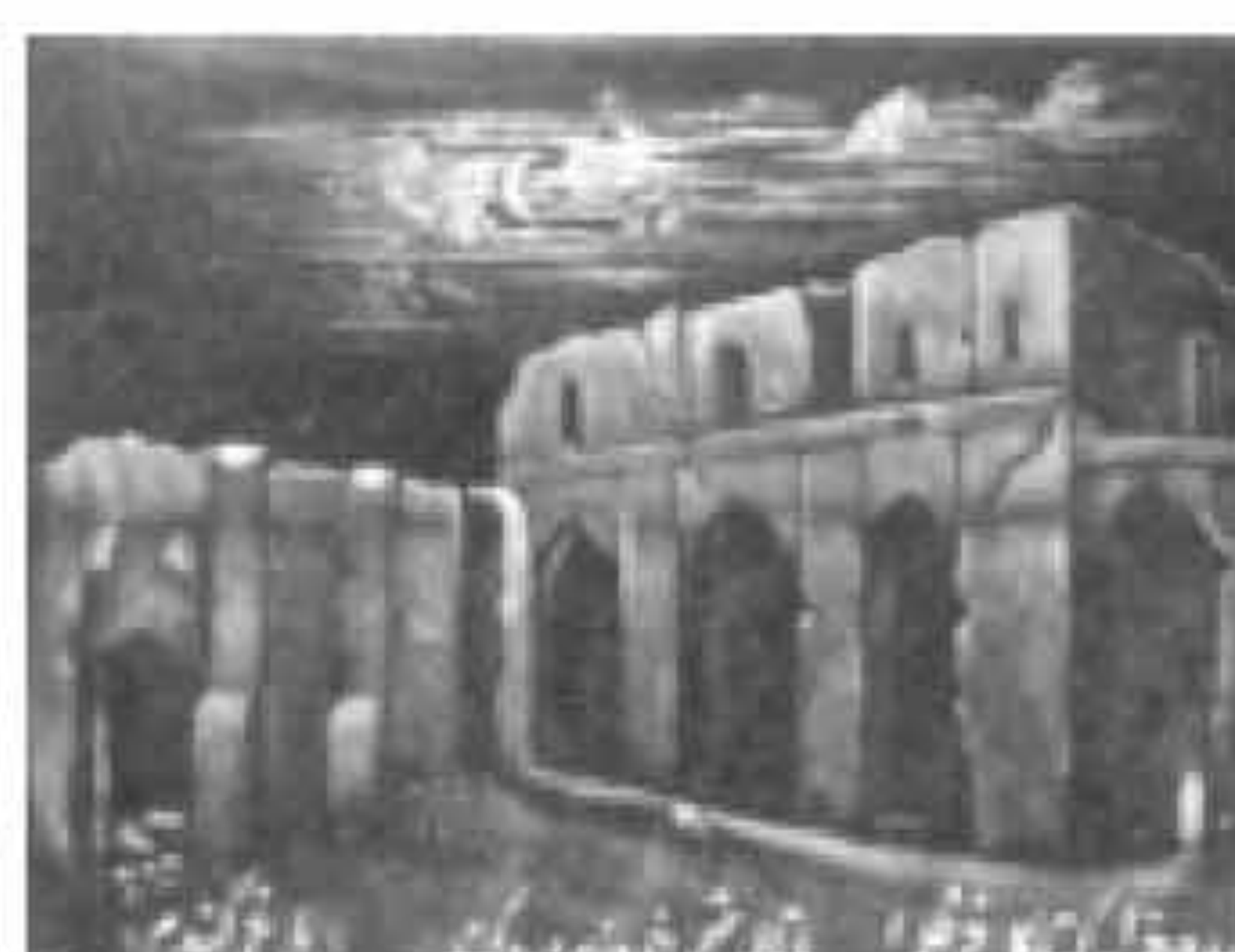
استاد سید مهدی چیتی، فرزند اصغر، در سال ۱۲۷۸ ش در خانه ای قدیمی در محله میرقطب یزد چشم به جهان گشود. طبق رسم آن زمان در مکتب خانه محله به آموختن قرآن پرداخت و در این حین از هر فرصتی برای نقاشی کردن بهره می برد. وی عاشق نقاشی بود و به سبب این عشق بارها مورد تنبیه قرار گرفت.

استاد چیتی در دوران نوجوانی اش پر انرژی و بی پروا بود، ورزش را از زورخانه خواجه خضر آغاز نمود. در آن زمان جایی جز زورخانه برای ورزش نبود. و ورزش باستانی و اشعار حماسی حکیم ابوالقاسم فردوسی با صدای گرم و دلنشین مرشد، مایه ی نشاط و گرمی جوانان بود. استاد، حرفه ی مسگری را انتخاب نمود و چندین سال به این حرفه مشغول بود، اما عاقبت به خاطر عشق به نقاشی از آن حرفه دست کشید و تمام وقت خود را صرف نقاشی نمود.

آن زمان در یزد، جایی برای آموختن نقاشی نبود؛ به همین دلیل وی در سال ۱۳۱۸ ش به تهران مسافرت کرد و ابتدا در یک مغازه ی تابلوسازی چند ماه شاگردی نمود؛ سپس به وسیله ی مرحوم محمد حسین نواب به مدرسه کمال الملک که در خیابان صفی علیشاه واقع بود، معرفی شد؛ ولی به علت زیادتی سن، موفق به راه یافتن در آن مدرسه نشد پس نزد استاد حسین بهزاد رفت و به شاگردی ایشان پرداخت. استاد بهزاد بزودی دریافت که طبع او به طبیعت و مناظر واقعی گرایش بیشتری دارد، لذا توصیه کرد که نزد استاد صنعتی زاده ی کرمانی برود.

استاد صنعتی زاده وقتی استعداد و علاقه وافر وی را دریافت، به گرمی او را پذیرفت. استاد چیتی چند سال در خدمت این استاد شاگردی کرد و نقاشی و اصول اولیه مجسمه سازی با سنگ را فرا گرفت و در سال ۱۳۲۹ ش به یزد بازگشت.

پس از بازگشت، به یزد وارد آموزش و پرورش شد و در دبیرستان ها به عنوان دبیر نقاشی به تعلیم پرداخت. وی در آن سالها با هنرمندی به نام استاد میرعمادی آشنا شد و مدت هفت سال نزد او تعلیم دید. وی ارادت و علاقه ی خاصی به استاد خود یافت که اکنون



خیالما

خوجوان

مستجاب نکن!

- فدایا! دعای پیرمردها و پیرزنهایی را که کمکشان می‌کنیم و آنها را از فیابان رد می‌کنیم یا زنبیل و سبد فریدشان را به جلوی در خانه‌شان می‌رسانیم، مستجاب نکن و ما را پیر نکن. چون آنها همه‌اش می‌گویند: «پیر شوی الهی!».
- فدایا! دعای ما را در زنگی که معلم می‌فواهد بپرسد و ما دعا می‌کنیم: «بایش بشکند» مستجاب نکن، چون نمره‌ی صفر و افراج از کلاس زودگذر است و ما در حال ترس این دعاها را می‌کنیم.
- فدایا! دعای بابا را که می‌گوید: «فدا کند تجدید بیاوری آن وقت من می‌دانم و تو» را مستجاب نکن!
- فدایا! دعای مامان را وقتی که اذیتش می‌کنم و می‌گویم: «الهی درد بگیری، بچه» را مستجاب نکن. اما به جایش دعای او را، وقتی که درد می‌گیرم و مریض می‌شوم و او می‌گوید: «فدایا به مق‌باب‌الموائج بچه‌ام را شفا بده» مستجاب نکن.
- فدایا! دعای آبی کویک که وقتی فوراً کیش را قاب می‌زنم و او می‌گوید: «کوفتت بشود» را مستجاب نکن.

آمین یا رب العالمین





یک کار کوچک، اما اثری عظیم

چون نور، چون رنگین کمان
• تقی متقی

دیروز من بیمار بودم
می سوختم از شدت تب
هر کس مرا می دید، می گفت:
«شاید نماند زنده تا شب»

- مادر کنار بستر من مانند مرغی در قفس بود گاهی چنان از حال می رفت گویی که خالی از نفس بود
- درد و تب پیچیده در تن وقتی مرا بی تاب می کرد شمع وجود مادرم را انگار در خود آب می کرد
- با هر دعای خویش، می ریخت آرامشی را در وجودم پیوسته ذکری بر لبش بود هر وقت پلکی می گشودم
- یکباره حس کردم که روحم در آسمانها پر گشوده احساس کردم زندگانی بر من دری دیگر گشوده
- آنگاه دیدم یک فرشته آمد که روحم را بگیرد ناگاه «بانو» بی به او گفت: «زود است خاموشی پذیرد»
- رفت آن فرشته، ماند بانو آهسته با من گفت: «دختر مادر شفایت را گرفته از من و از آل پیمبر»
- بانو تبسم کرد و شد محو چون نور، چون رنگین کمانی یکباره حس کردم نمانده از درد و تب در من نشانی
- آهسته پلکم را گشودم قلبم تپید از جیغ مادر با اشک و با لبخند می گفت: «ای دختر موسی بن جعفر»

از جمله عالمان و اندیشمندان چون آیت الله محمدی اشتهاردی، آیت اله علی دوانی، آیت الله حسین نوری و...

شهید مطهری بدرستی کمبود کتابهای ساده‌ی مذهبی را در جامعه تشخیص داده و متوجه تأثیر قصه بر روی مردم شده بود؛ خود شهید مطهری در مقدمه‌ی جلد دوم «داستان راستان» به این نکته اشاره می‌کند:

«چیزی که قابل توجه و موجب خوشوقتی است، این است که مردم ما به کتب دینی خود علاقه نشان می‌دهند؛ کتاب دینی اگر خوب و مفید نگارش یافته باشد، بیش از هر نوع کتاب دیگر، خریدار دارد و این خود وظیفه‌ی رهبران و نویسندگان دینی را مشکل‌تر می‌کند. معلوم می‌شود مردم آماده‌ی شنیدن و خواندن مطلب خوب دینی هستند؛ پس بر فضلا و نویسندگان دینی است که به خود زحمت‌دهند و آثاری سودمند به جامعه عرضه بدارند».

بی‌نوشت:

۱. سیر: جمع سیره به معنی شیوه و روش است. در اینجا مقصود، کتاب‌های «سیره» است که به بررسی و تحلیل روش زندگانی افراد می‌پردازد.

۲. استاد شهید مطهری در اوایل انقلاب و سالهای پیش از آن، هر جا که کمبودی احساس می‌کرد کمر همت می‌بست و با زبان و قلم خویش به روشنگری و گره‌گشایی از مشکلات نسل جوان می‌پرداخت، تنوع موضوعی آثار ایشان گواهی بر این مطلب است. از جمله آثار ایشان: اصول فلسفه و روش رئالیسم، داستان راستان، حماسه‌ی حسینی، پیرامون انقلاب اسلامی، اسلام و مقتضیات زمان و... این اندیشمند بزرگ و عالم وارسته در سال ۱۳۵۹ توسط منافقین کوردل به شهادت رسید.

۳. مقصود، کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم است که یکی از کتاب‌های معروف استاد مطهری می‌باشد.

معلوم شد مقیاس بزرگی و کوچکی کار در نظر این آقایان، مشکلی و سادگی آن است و کاری به اهمیت، بزرگی و کوچکی نتیجه‌ی کار ندارند».

جلد اول «داستان راستان» اولین بار در مرداد سال ۱۳۳۹ منتشر شد و جلد دوم آن در سال ۱۳۴۳. در حال حاضر چاپ سی و دوم این مجموعه‌ی ارزشمند در شمارگان هشت هزار جلد، پشت وینترین کتابفروشی‌هاست.

شهید مطهری خود می‌گوید: «نویسنده، تا کنون به کتابی برنخورده است که مؤلف به منظور هدایت و ارشاد و تهذیب اخلاق عمومی، داستان‌هایی سودمند از کتب تاریخ و حدیث استخراج کرده و در دسترس عموم قرار داده باشد. اگر هم این کار شده است، نسبت به داستانهای اخبار و احادیث صورت گرفته است».

اما بعد از چاپ «داستان راستان» کتابهای بسیاری، بویژه برای کودکان با اقتباس از این مجموعه‌ی سودمند به چاپ رسید. کتابهایی چون «رسول اکرم و دو حلقه جمعیت» یا «وضوی کدام یک درست است؟» و...

این کار به عقیده‌ی بعضی‌ها کوچک، تأثیر بسیار بزرگی از خود به جای گذاشت. بسیاری از بزرگان بعد از «داستان راستان» به نوشتن با این سبک همت گماشتند و قلم، ذهن، انرژی و وقت خود را صرف این کار کوچک اما لازم و ضروری نمودند.

«داستان راستان»؛ شاید کمتر کسی باشد که این کتاب را یا داستانی از آن را نخوانده باشد، یا حداقل اسم این کتاب را نشنیده باشد. کتابی دو جلدی که به قول مؤلف آن، استاد مطهری، شامل «یک عده داستان‌های سودمند واقعی که، از کتب احادیث یا کتب تواریخ و سیر^(۱) استخراج شده، با زبانی ساده نگارش یافته» می‌باشد. حکایتها و داستان‌هایی اغلب کوتاه، شیرین، پر نکته و آموزنده که خود استاد آنها را «راهنمای اخلاقی و اجتماعی سودمند» و الگو و مقیاسی مناسب برای جامعه و فرد می‌داند.

در جایی دیگر از مقدمه‌ی جلد اول کتاب، استاد به این نکته اشاره می‌کنند که «بعضی از دوستان... از این که من، کارهای به عقیده‌ی آنها مهم‌تر و لازم‌تر خود را موقتاً کنار گذاشته و به این کار پرداخته‌ام، اظهار تأسف می‌کردند و ملامت می‌نمودند که چرا چندین تألیف علمی مهم را در رشته‌های مختلف به یک سو گذاشته‌ام و به چنین کار ساده‌ای پرداخته‌ام»^(۲). حتی بعضی پیشنهاد کردند حالا که زحمت این کار را کشیده‌ای پس لاف‌ها به نام خودت منتشر نکن!

من گفتم: «مگر چه عیبی دارد؟» گفتند: «اثری که به نام تو منتشر می‌شود، لاف‌ها باید در ردیف همان «اصول فلسفه»^(۳) باشد، این کار برای تو کوچک است!»
گفتم: «مقیاس کوچکی و بزرگی چیست؟»

□ سربازان و غلامان، لرزش دست‌های معتمد را می‌دیدند. کسی توان نگرستن در چشمان به خون نشسته‌ی او را نداشت. معتمد با عجله و محکم قدم برمی‌داشت، تا روبروی در می‌رفت. می‌ایستاد. دوباره برمی‌گشت. جلوی تخت می‌آمد. به اطرافیان خیره می‌شد و دوباره... گاه چیزی می‌گفت. فریاد می‌زد: «آخر... چگونه ممکن است؟... آن راهب... چه دعایی کرد؟» دست‌های لرزانش را به هم می‌کوفت: «جاثلیق... جاثلیق لعنتی... اگر تدبیری نیندیشیم همه‌ی مسلمانان از دین بیرون می‌شوند، مرتد می‌شوند... لب می‌گزید: «خلافت‌مان بر باد می‌رود. کفر چیره می‌شود.» ناگهان سوی در برگشت و رو به نگهبانان فریاد زد: «پس کجاست ابو محمد؟ چرا نیاوردنش؟» در همین حال، در باز شد. دو سرباز، در دو سوی امام عسگری علیه‌السلام، معتمد شتابان به سوی امام آمد. دست‌هایش را در هوا تکان داد و گفت: «به فریاد امت جدت برس که گمراه شدند!» پاسخ امام علیه‌السلام انگار آبی بود بر آتش وجود خلیفه‌ی عباسی. کلام امام حسن عسگری (ع) آرامش را به وجود معتمد ریخت: «فردا خودم به صحرا رفته و شک و تردید را به یاری خداوند، از میان برمی‌دارم.»

زمین سامرا، با وجود باران چند روز پیش، هنوز خشک و ترک خورده بود. درختان بیابان، رنگ خاک گرفته بودند. یک برگ، بر درختان نبود. مردم در بیابان جمع شده بودند. یک نگاه به آسمان داشتند و یک نگاه سوی سامره، بالاخره آمدند. جاثلیق، اسقف بزرگ مسیحیان همراه با راهبان. همان راهبانی که چند روز پیش هم همراه جاثلیق آمده بودند. مردم با دست، یکی از راهبان را به هم نشان می‌دادند؛ همان راهبی که تا دست بر دعا

برداشته بود، باران درشت بشدت باریده بود. همه‌ی بین مسلمانان افتاد. خودش است، باز هم آمده. حتماً دوباره باران می‌بارد. سه روز، همه‌ی مسلمانان نماز طلب باران خواندند فایده نداشت، اما همین که این راهب دعا کرد... اگر دین ما بر حق است، پس چرا...

عسگری علیه‌السلام کرد، رو برگرداند و به جاثلیق گفت: «شما». جاثلیق سر به آسمان گرفت. لب‌هایش شروع به جنبیدن کرد. آرام دست‌هایش را بالا آورد. راهبان پشت سر او هم، همین کار را کردند. راهب مستجاب الدعوه هم دست به دعا بلند کرد. امام حسن عسگری علیه‌السلام رو به

فرمود: «حالا طلب باران کن!» چهره‌ی راهب برافروخته بود. نگاهی به امام کرد و نگاهی به زمین. چند لحظه تأمل کرد و دوباره دست به دعا بلند کرد. لب‌های راهب تکان خورد. چند تکه ابری هم که در آسمان بود کنار رفت و آفتاب درخشید. همه‌ی شادی بالا گرفت. معتمد دست به هم کوفت و خنده سر داد.

استخوان بارانی

• حسن فقیه



آمدند. کی؟ ابا محمد. عسگری. حسن ابن علی. یعنی او می‌تواند...؟ پسر رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم. با آمدن امام، علیه‌السلام، سکوت بر صحرا حاکم شد. جاثلیق نگاهی به معتمد کرد؛ لبخندی زد و گفت: «ما شروع کنیم یا شما؟!». معتمد، نگاهی به امام حسن

یکی از غلامان خود فرمود: «دست راست او را بگیر و آنچه را در میان‌انگشتان او هست، بیرون آور.» غلام به طرف راهب رفت. راهب بی‌توجه به او مشغول دعا بود. غلام دست راهب را گرفت و نگاه کرد. راهب خواست دستش را بکشد، غلام از میان انگشت‌های او تکه استخوان کوچکی را بیرون کشید. برگشت و نزد امام آمد. امام حسن عسگری علیه‌السلام استخوان را گرفت و رو به راهب

جاثلیق و راهب سر به زیر انداخته بودند. «این استخوان چیست یا ابامحمد؟» معتمد گفت. امام علیه‌السلام فرمود: «این استخوان پیامبری از پیامبران الهی است که این مرد، از قبر او برداشته است. هر گاه استخوان پیامبر ظاهر گردد آسمان به شدت می‌بارد.» معتمد نفس عمیقی کشید و گفت: «راحت شدم.»

تکلیف ده ماه دیگر!

می‌گوییم: «حاج آقا کاری ندارید؟ ما برویم؟»
 می‌گوید: «کجا؟!»
 می‌گوییم: «خب دیگر...»
 می‌پرسد: «مطلب این شماره‌ات را تحویل داده‌ای؟»
 تعجب می‌کنم: «این شماره؟ این شماره که دیگر محرم و صفر نیست. تازه ما یک ماه بعد از «صفر» هم مطلب داشتیم. حلال کنید.»
 می‌خندد و می‌گوید: «دست شما درد نکند.»
 می‌پرسم: «حرف بدی زدم؟»
 می‌گوید: «یعنی محرم و صفر تمام شود، همه چی تعطیل می‌شود؟!»
 می‌گوییم: «همه کارها که نه، ولی بچه هیأتی، کارش توی هیأت است. هیأت هم، خوب، کارش توی محرم و صفر است.»
 دست می‌گذارد روی شانه‌ام و دوباره لبخند می‌زند: «پس بقیه‌ی سال چی؟»
 می‌خواهم بگویم: «خب، بقیه‌ی

سال هم بچه هیأتی سعی می‌کند بچه‌ی خوبی باشد. شماره‌ی قبل توضیح داده بودم. اما نمی‌گوییم. می‌ترسم اشتباه باشد آبرویم برود.»
 کاغذی می‌گذارد جلویم و می‌گوید: «درباره‌ی این حدیث فکر کن و بنویس.»
 می‌خوانم.
 امام صادق (ع) می‌فرمایند: «شیعیان ما از زیادی گل ما آفریده شده‌اند. در شادی ما شادند و در غم و غصه ما شریک.»
 بهش نگاه می‌کنم و می‌گوییم: «حاج آقا، ما که تفسیر بلد نیستیم.»
 لبخند می‌زند و می‌گوید: «تفسیر نمی‌خواهد. بنویس، به جز محرم و صفر، ده ماه هم دیگر داریم. بنویس بچه هیأتی همان طور که در غم‌های اهل بیت، غمگین بوده باید در شادی‌های اهل بیت هم شاد باشد. بنویس نباید کاری کند که موجب غمگین شدن اهل بیت شود.»

می‌گوییم: «... و سال دیگر، محرم و صفر رویش نشود دوباره به هیأت بیاید.»
 می‌گوید: «بارک‌الله، بنویس؛ باید با کارهایش موجب شادی اهل بیت شود. کارهایش را باید با این معیار بسنجد که آیا کار من موجب شادی اهل بیت می‌شود یا شادی دشمنان اهل بیت. بنویس؛ فرقی نمی‌کند هر کاری از درس خواندن تا بازی و تفریح تا دوست پیدا کردن و کتاب خواندن فرقی نمی‌کند چه ماهی باشد؛ چه محرم چه صفر، چه شعبان چه رمضان. بچه هیأتی باید همانطور که سر سفره‌انداختن و علم دست گرفتن رقابت می‌کند باید در بیرون از هیأت هم بر سر انجام کارهای خوب دیگر رقابت کند...»
 می‌پرسد: «باز هم بگوییم؟»
 می‌گوییم: «نه، بقیه‌اش را خودم می‌نویسم.»



فرهنگ منبر

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد ناصر رفیعی

تأثیرش بر شنونده بیشتر است؛ با آن که گاه موعظه‌پذیری چون «همام بن شریح» در برابر موعظه‌ی امام علی (ع)، آنجا که به توصیف اوصاف پارسایان می‌پردازد، قالب تهی می‌کند. (۴)

قرآن کریم، کتاب موعظه و اندرز است. آنجا که می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَحْدَةِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ شَتَّىٰ وَفِرَادَىٰ؛ بگو تنها شما را به یک چیز اندرز می‌دهم و آن اینکه، دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید» (۵). موعظه، عامل صیقل نفس، زدودن غفلت و کدورت، شوینده‌ی رذایل و عامل رشد انسان است. چنانکه امام علی (ع) می‌فرماید: «بالمواعظ تجلی الغفلة؛ موعظه، غفلت را از بین می‌برد» (۶). آن حضرت در نامه‌ای که به فرزندشان امام حسن (ع) در اواخر عمر شریفشان مرقوم فرموده‌اند، در آغاز چنین می‌نویسد: «أحی قلبک بالمواعظتی؛ قلبت را با نصیحت بیدار کن» (۷) شیوه‌ی موعظه منحصر به خطابه و منبر نیست. پندنامه‌های فراوانی در قالب شعر، نثر، داستان و... به رشته‌ی تحریر درآمده اما منبر یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین روش‌های پند و موعظه است.

ان‌شاءالله در سلسله نوشتارهای بعدی موضوع فرهنگ منبر را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار خواهیم داد.

از شیوه‌های کهن در تربیت دینی، شیوه‌ی منبر و خطابه است. «خطابه» و «سخنرانی دینی» پیوند عمیقی با مبانی و معارف اسلامی و دینی دارد. خطابه اولاً فن و هنر است که می‌تواند به کمک عقیده، جنگ، صلح، اندیشه، انقلاب و... بیاید؛ ثانیاً در تعدیل غرایض، تسکین آلام، کنترل هوای نفس و هدایت و ارشاد مردم، نقش بسزایی دارد. «خطابه» در مواردی جزو یا مکمل فرایض شمرده شده است، تا آنجا که در نماز جمعه، دو خطبه جایگزین دو رکعت نماز است. آنچه تذکرش ضروری می‌نماید آن است که، «خطابه» گر چه جنبه‌ی حماسی، تاریخی، سیاسی، تحلیلی، پردازشی و... دارد اما جنبه‌ی پند و موعظه در آن غالب است؛ از این رو سزاوار است در نخستین نوشتار از این مجموعه، اشاره‌ای گذرا به تأثیر و جایگاه موعظه داشته باشیم.

معانی متعددی از «وعظ» ارایه شده است. «راغب اصفهانی» آن را بازداشتن و منهی می‌داند که همراه با ترساندن است. (۱) مرحوم علامه‌ی طباطبایی (ره) موعظه را بیانی می‌داند که قلب شنونده را نرم نموده و او را به رقت می‌آورد. (۲) مرحوم شهید مطهری در تفاوت بین حکمت و موعظه، که هر دو از طرق دعوت به سبیل الهی می‌باشد، می‌نویسد: «حکمت، تعلیم و تربیت و موعظه، تذکار است؛ و حکمت برای آگاهی است و موعظه برای بیداری؛ حکمت، مبارزه با جهل است و موعظه، مبارزه با غفلت؛ سر و کار حکمت با عقل و فکر است و سر و کار موعظه با دل و عاطفه؛ حکمت یاد می‌دهد، موعظه یادآوری می‌کند» (۳) مطلب قابل توجه در موعظه، رابطه‌ی معنوی بین واعظ و متعص است. هر قدر شخصیت معنوی گوینده فراتر و میدان موعظه‌اش پرجاذبه‌تر باشد،

پی نوشت:

۱. مفردات راغب، ماده‌ی وعظ.
۲. میزان، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۱۲۳.
۳. سیری در نهج البلاغه، صفحه‌ی ۱۹۳.
۴. خطبه‌ی ۱۸۸ نهج البلاغه (شرح عبده).
۵. سوره‌ی صبا، آیه‌ی ۴۶.
۶. غرر الحکم، ش ۴۱۹۱.
۷. نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه.



مقدمه

در این مختصر، ابتدا، توضیحی در باب عزاداری از دیدگاه متون دینی خواهیم داد. سپس «عزاداری و سوگ» (۱) واقعی و «مراسم عزاداری» (۲) را از دیدگاه روان‌شناسی معرفی می‌کنیم؛ بعد از آن از منظر یک روان‌شناس اجتماعی (۳)، آن مراسم را یک گروه اجتماعی (۴) تلقی کرده و به آثار و پیامدهای آن می‌نگریم و در انتها به هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری، مثل غم و اندوه (۵)، افسردگی (۶)، شادی (۷)، عزت نفس (۸) و... پرداخته از این رهگذر به بعضی اشکالات علمی مطرح شده، در این موضع خواهیم پرداخت. در نهایت به آسیب‌شناسی مراسم عزاداری نیز اشاره‌ای مختصر خواهیم کرد.

مراسم عزاداری از دیدگاه متون دینی

در قرآن، آیاتی که به طور صریح و مستقیم، بیان‌کننده‌ی حکم عزاداری باشد، وجود ندارد؛ اما آنچه اکنون تحت عنوان مراسم عزاداری انجام می‌شود، دست‌تأیید چند گروه از آیات را بالای سر خود دارد: الف) آیاتی که به فریاد کردن علیه ظلم، امر می‌کند یا مجوز می‌دهد (۹)؛ ب) آیاتی که تحکیم ولایت را هدف خود قرار داده‌اند (۱۰)؛ ج) آیاتی که مودت اهل بیت را تأیید کرده‌اند (۱۱)؛ د) آیاتی که دلالت بر سوگواری بعضی از انبیا یا دیگر اولیای الهی داشته‌اند، مثل سوگواری حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف (۱۲)؛ ه) آیاتی که بزرگداشت شعائر الهی را تأکید می‌کنند (۱۳)؛ آیات بسیار زیادی از قرآن نیز هست که از طریق روایات معصومان، به گونه‌ای درباره‌ی امام حسین

است؛ اما از آن جا که در باب نیست، به آن نمی‌پردازیم؛ مثل آیه‌ی مباحله، که آن حضرت (ع) یکی از مصادیق آن هستند، یا آیه‌ی نفس مطمئنه (۱۴) که به امام حسین (ع) تفسیر می‌شود؛ یا آیه‌ای که خداوند از بندگانش، درباره‌ی خون‌ریزی و... پیمان می‌گیرد (۱۵)، در تفسیر برهان در ذیل این آیه آمده است که: وقتی این آیه نازل شد، پیامبر فرمود: «یهود، عهد خدا رانقض و رسولان او را تکذیب کردند و اولیای الهی را کشتند؛ آیا به شما خبر بدهم به مشابیه آنان از یهود این امت؟» گفتند: «بله یا رسول الله» حضرت رسول (ع) فرمود: «قومی از امت من که خود را از اهل ملت من می‌دانند، افاضل ذریه‌ی مرا می‌کشند، شریعت و سنت مرا عوض می‌کنند، فرزندانم حسن و حسین را می‌کشند، همان طور که یهود، زکریا و یحیی را کشتند. (۱۶)» روایات زیادی نیز داریم که دلالت بر جواز گریه و عزاداری می‌کنند؛ امام صادق (ع) می‌فرماید: «بانوان در مصیبت‌ها، نیاز به نوحه‌سرایی و شیون و زاری دارند و باید اشک‌هایشان جاری شود، اما نباید سخنان باطل و بیهوده بگویند... (۱۷)» آن حضرت در جای دیگر می‌فرماید: «گریه کنندگان پنج نفر بودند: آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد و علی بن الحسین. گریه‌ی آدم به جهت خطا و اخراج از بهشت، یعقوب در فراق یوسف و یوسف در دوری از پدر و حضرت زهرا برای پدرش و امام سجاد (ع) نیز بری شهادت پدرش گریه می‌کردند (۱۸)» امام صادق (ع) به فرزندش سفارش می‌کند که برایش مجالس عزاداری برگزار نماید (۱۹). روایاتی از این نوع، بسیار فراوان است و مهم‌ترین اهدافش، مبارزه با ظلم و ستم بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است (۲۰). البته بعضی از روایات اهل سنت با عزاداری مخالفت

کرده‌اند، اما از خود روایات اهل سنت، پاسخ آن‌ها نیز داده شده است. پاسخ این است که این روایات جمع‌شدنی هستند، و وجه جمع آن‌ها این است که روایات مختلف، برای نفی بعضی از کارهای ناصحیح که در عزاداری انجام می‌شود، آمده است؛ مثل داد و فریاد کردن، گریبان دریدن، سخن باطل گفتن و...؛ اما آن‌ها که موافق هستند، نظر به اصل عزاداری دارند (۲۱).

در سیره‌ی معصومان (ع) و سیره‌ی مسلمانان نیز عزاداری دارای سابقه بوده است. مسلمانان در جنگ احد ۷۰ شهید دادند؛ در مدینه هر کسی برای بستگان شهید خود گریه می‌کرد. چشمان پیامبر (ص) با دیدن این صحنه، پر از اشک شد و فرمودند: «اما عمومیم، حمزه، گریه‌کننده ندارد (۲۲)». ابن مسعود می‌گوید: «پیامبر در سوگ حمزه بسیار گریه کرد، جنازه‌ی حمزه را رو به قبله نهاد و ایستاد و با صدای بلند گریه کرد و صفات خوب حمزه را برشمرد (۲۳)». اسما همسر جعفر بن ابی‌طالب، که از زن‌های باایمان و وفادار صدر اسلام بوده است، می‌گوید: «جعفر در جنگ مویه به شهادت رسید؛ بر رسول خدا (ص) وارد شدم؛ ایشان فرمودند: ای اسما، فرزندان جعفر کجا هستند؟ آنان را پیش آن حضرت آوردم، آنان را در آغوش کشید و گریه کرد و گفت: جعفر امروز به شهادت رسید (۲۴)».

پیامبر به دفعات فراوانی در سوگ یارانش گریه کرده‌اند. از جمله: در عیادت آخر و بیماری احتضار سعد ابن عباد، رئیس قبیله خزرج، در کنار مزار دختر خود در مدینه، در سوگ فرزندش ابراهیم، (با بیان این سخن که، قلب از شدت اندوه می‌سوزد، اما سخنی بر خلاف رضای حق نمی‌گویم)، در سوگ عثمان بن مظعون در مدینه، در کنار مزار مادرشان در ابوا،

روان‌شناسی عزاداری

محمد کاویانی

(پس از گذشت سالیان دراز و معبوث شدن آن حضرت به نبوت)، به هنگام یادآوری شهادت امام علی (ع) و امام حسین (ع) حتی در هنگام ولادت امام حسین (ع) و در مکان‌های مختلف؛ مثل منزل‌های ام سلمه، ام‌المؤمنین زینب، عایشه، و در خانه‌ی امام علی (ع) و....

پس از پیامبر نیز، صحابه عزاداری می‌کردند، علاوه بر گریه‌ی مستمر حضرت زهرا (س) کسان دیگری مثل بلال، قیس، ام‌ایمن، خلیفه‌ی اول و دوم نیز در سوگ پیامبر گریه کردند. (۲۵)

زنان بنی‌هاشم در شهادت امام حسن و امام حسین، عزاداری و گریه کردند؛ ام سلمه، ام‌المؤمنین، در رؤیا از شهادت امام حسین با خبر می‌شود و پس از بیداری به عزاداری می‌پردازد و زنان هاشمی را نیز به عزاداری بر حسین دعوت می‌کند؛ جابر بن عبدالله انصاری، پس از غسل در فرات و پوشیدن لباس تمیز، به صورت پابره‌نه و اندوهگین به سوی مزار امام حسین می‌رود و گریه‌ی فراوان می‌کند؛ انس ابن مالک و زید ابن ارقم، از یاران پیامبر، در سوگ امام حسین گریه کردند؛ مختار ثقفی در عزای امام حسین گریه کرد و قسم خورد که انتقام بگیرد؛ توأین با شعار «یا لثارات الحسین» به رهبری سلیمان ابن سرد خزاعی، برای انتقام جمع شده، بر مزار امام حسین رفته، گریه و ناله می‌کنند؛ مردم کوفه و شام و مدینه، پس از شهادت امام حسین عزاداری می‌کنند؛ شعرا و سرایندگان عرب، اشعار فراوانی در سوگواری سروده‌اند.

یادآوری می‌شود که بعضی از موارد ذکر شده از سیره‌ی معصومان و مسلمانان، ناظر به مراسم عزاداری نبوده است بلکه سوگ و داغ دیدگی واقعی بوده است؛ اما موارد متعددی هم بوده است که سوگ واقعی نبوده است، بلکه مراسم عزاداری بوده و با هدف تبلیغی و سیاسی انجام می‌شده است. ائمه‌ی پس از امام حسین (ع)، همه‌ی آنان، برای آن حضرت عزاداری کرده‌اند و مصیبت آن حضرت را تازه نگه داشته‌اند؛ بویژه امام صادق مجلس می‌گرفت و افراد جمع می‌شدند و ذکر مصیبت می‌شد و گریه می‌کردند. (۲۶)

پس از زمان ائمه (ع) نیز توسط شیعیان عزاداری امام حسین انجام می‌شد، اما تا پیش از قرن چهارم به صورت پنهان بود، همان‌طور که جشن و سرور در روز عید غدیر (۱۸ ذیحجه) نیز پنهان بود و از آن پس آشکار شد.

معز الدوله‌ی دیلمی، از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه بود که در آشکار ساختن شعائر شیعه، نقش اساسی داشت و مردم بغداد را به عزاداری حسین تشویق می‌کرد. در سال‌های بین ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم مراسم عاشورا، مهم تلقی می‌شد و اجرا می‌شد. در همین سال‌ها فاطمیه و اسماعیلیه، مصر را به تصرف درآوردند و شهر قاهره را بنا نهادند و مراسم عاشورا در مصر نیز برگزار می‌شد. مراسم عزاداری، به سایر کشورهای اسلامی، شمال آفریقا، ایران و برخی کشورهای عربی رسوخ کرد. در ایران از قرن اول و دوم، تعزیه رایج بود، ولی گسترش بیشتری یافت.

اکنون نیز نه تنها شیعیان، بلکه حتی بسیاری از غیر شیعیان و غیر مسلمانان نیز، امام حسین و مراسم عزاداری حسینی را به خوبی می‌شناسند و برای آن احترام قائلند. امروزه به برکت جمهوری اسلامی ایران، مراسم عزاداری، به همان شیوه‌های مرسوم در ایران (سخنرانی، روضه‌خوانی، مداحی و سینه‌زنی تشکیل دادن دسته‌های عزاداری و...) به زبان‌های مختلف دیگری مثل انگلیسی، آلمانی، چینی، ژاپنی و... نیز رواج یافته است.

ملت‌های دیگر، حضور و اثرگذاری این مراسم را، در پدیده‌های اجتماعی و سیاسی شیعیان مشاهده کرده‌اند. هر کس اندک تأملی کرده باشد، نقش حسین و عزاداری حسینی را در دفاع مقدس، بخوبی می‌شناسد. حسین در انحصار شیعیان نیست؛ رهبر فقید هند، گاندی، از حسین بهره گرفته؛ نهضت‌های بوسنی و هرزگوین، لبنان، فلسطین و... از حسین بهره گرفته‌اند.

کسانی می‌توانند بخوبی، مراسم عزاداری را درک کنند که اولاً شناخت‌های لازم درباره‌ی آن را داشته باشند و ثانیاً در آن شرکت کرده و آثار عاطفی آن را تجربه‌ی درونی کرده باشند. برای شناخت این پدیده، علم حصولی و تحلیل عقلی لازم است، اما بسنده نیست.

چیستی عزاداری

عزاداری در عرف عام به دو معنا اطلاق می‌شود: الف) داغ دیدگی و عزاداری شخصی و بالفعل؛ ب) مراسم عزاداری که به صورت سنتی برای بزرگان دینی و دیگران برگزار می‌شود. این دو، از دیدگاه روان‌شناسی کاملاً متفاوت هستند. داغ دیدگی واقعی، امری است غیر اختیاری و افراد داغ‌دار، از مدار زندگی عادی خارج می‌شوند و باید به تدریج به زندگی عادی برگردند؛ اما مراسم عزاداری، کاملاً اختیاری و برنامه‌ریزی شده است و

بخشی از برنامه‌های زندگی عادی افراد محسوب می‌شود. داغ‌دارای، حالتی روانی و درونی است؛ ولی مراسم عزاداری معمولاً به صورت اجتماعی صورت می‌گیرد. برای عادی شدن زندگی فرد داغ‌دار، عواملی به کمک می‌آیند که از جمله‌ی آن‌ها مراسم عزاداری است.

داغ دیدگی ممکن است به صورت ناگهانی و بدون آمادگی باشد؛ مثل این که عزیزی را در تصادف اتومبیل از دست بدهند و ممکن است با پیش‌بینی و آمادگی قبلی باشد؛ مثل این که عزیزی پس از یک دوره‌ی سخت بیماری لاعلاج، از دنیا برود. در هر دو صورت، داغ دیدگی صدق می‌کند، اما ناگهانی بودن سخت‌تر است.

داغ دیدگی (۲۷)

فقدان‌های مختلف، بار داغ دیدگی‌های متفاوت دارند. مرگ همسر، یکی از پرفشارترین وقایع زندگی است؛ هم برای زنان و هم برای مردان. «بونل» و «برنل» (۱۹۸۹)، بر اساس مصاحبه‌هایشان با بیش از ۱۰۰ خانواده‌ی داغ دیده، راهنمایی‌های زیر را با فرد داغ دیده کردند:

- ۱) حداقل تا شش ماه از تصمیمات ناگهانی پس از فقدان، خودداری کنند (مانند خرید و فروش خانه و وسایل آن، تغییر شغل، ازدواج مجدد و...).
- ۲) فرد داغ دیده، باید اطمینان داشته باشد که تجربه‌ی فقدان، مراحلی دارد و طی خواهد شد.
- ۳) در حالت‌های خیلی شدید روحی در روزهای اولیه، استفاده از آرام‌بخش‌های ضعیف در هنگام خواب، اشکال ندارد.
- ۴) توسط یک مشاور، در یک فضای همدلانه، فرایند مرگ برای داغ دیده بیان شود.
- ۵) در مواردی که لازم است، از مددکار اجتماعی استفاده شود؛ مانند مردی که همسر خود را از دست داده و فرزند خردسال دارد.

پی‌نوشت‌ها:

1. Mourning.
2. Mourning ceremonies.
3. Social Psychologist.
4. Social Group.
5. Grief.
6. Depression.
7. Happiness.
8. Self_esteem.

۹. مثل سوره‌ی نسا، آیه‌ی ۱۲۸ و آیات دیگر.
۱۰. مثل سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵ و آیات دیگر.
۱۱. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳ و آیات دیگر.
۱۲. مثل سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۴ و ۸۵ و آیات دیگر.
۱۳. مثل سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۲ و آیات دیگر.
۱۴. سوره‌ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.
۱۵. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۴.
۱۶. برای مطالعه‌ی بیشتر در باب این گونه آیات، که بسیار زیاد هستند، مراجعه شود به کتاب «الحسین (ع) من خلال القرآن الکریم» تألیف «دکتر عبدالرسول الغفار».
۱۷. وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۹۰، باب جواز الکسب النائم الحق بالباطل.
۱۸. وسایل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۲.
۱۹. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹، باب ثواب البکاء علی مصیبة الحسین (ع).
۲۰. حسین رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۸۷.
۲۱. همان، ص ۹۰-۹۱.
۲۲. سیرة الحلبیه، ج ۲، ص ۲۰۶.
۲۳. همان، ص ۶۰.
۲۴. ابن سعده، طبقات، ج ۸، ص ۲۸۲.
۲۵. حسین رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۵۰-۶۱.
۲۶. همان، ص ۱۱۱-۱۲۰.
27. Beavement.
۲۸. زهره خسروی، روان‌درمانی داغ دیدگی.





اجرای نخستین سمفونی عاشورایی

سمفونی «خسوف» که با موضوع عاشورا توسط محمد سعید شریفیان ساخته شده است، به رهبری لوریس چنکاوریان در تالار وحدت اجرا می‌شود. محمد سعید شریفیان با اعلام این خبر این سمفونی را شامل هشت بخش مقدمه، حرکت کاروان به سمت مکه، طواف امام حسین (ع)، و مناجات در کعبه، حرکت کاروان به سوی کربلا، روز تاسوعا، شب عاشورا و شام غریبان دانست و افزود: بخش آخر این اثر نیز بازگشتی به بخش نخست است. به گفته‌ی وی، بیش از ۷۰ درصد اشعار این سمفونی، توسط بیژن ترقی سروده شده و مابقی اشعار، سروده‌ی خواجه عبدالله انصاری و جامی است.

شریفیان اظهار کرد: تکخوان این اثر، علیرضا قربانی است. او در ادامه با افزودن این مطلب که ساخت این سمفونی بیش از دو سال به طول انجامیده و در این مدت، سعی کرده این اثر تبلوری عینی واقعه عاشورا باشد، تصریح کرد: بسیاری از گنجینه‌های موسیقی در سراسر جهان با الهام از مذهب خلق شده است. شریفیان ابراز امیدواری کرد خلق این اثر، مقدمه‌ای برای پرداختن به ساخت موسیقی‌های جدید با موضوع‌های دینی باشد. بر اساس این گزارش، لوریس چنکاوریان، رهبر ارکستر اجرا کننده‌ی این اثر نیز در ادامه‌ی جلسه‌ی یاد شده افزود: این اثر با شیوه‌ای استادانه به زبان بین‌المللی موسیقی نوشته شده، قابلیت ارائه در سطح جهان را دارد. او با اشاره به این که در سراسر دنیا قطعات موسیقی مختلفی درباره حضرت مسیح (ع) ساخته شده است، افزود: این نخستین بار است که یک اثر موسیقی با موضوع دین اسلام توسط یک ایرانی خلق می‌شود.

چنکاوریان، که تاکنون به دلیل سه اجرای بزرگ مذهبی نشان ویژه از سه اسقف اعظم اروپایی را دریافت کرده است، خاطر نشان کرد: من در سراسر اجرای این اثر، غم و اندوه واقعه‌ی عاشورا را کاملاً احساس می‌کنم. چنکاوریان افزود: برای من افتخار بزرگی است که به عنوان رهبر این گروه انتخاب شده‌ام.

به‌ارایه‌ی مضامین مذهبی و سرودن اشعار آیینی پرداخته‌اند و در این راه، آثار بیادماندنی و تأثیرگذاری هم از آنها به جای مانده است. کتاب «آسمانی غریب» در حقیقت آینه‌ای است که جلوه‌هایی از تلاش شاعران فرهیخته و آیینی استان یزد را نشان می‌دهد. این کتاب در صد صفحه و در شمارگان محدود (۱۲۰۰ نسخه) چاپ شده است.



نام کتاب: ولایت سرخ

تألیف: علی محمد بشارتی

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی

نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸۱

کتاب «ولایت سرخ» تلاش تازه‌ای در جهت تبیین و تحلیل انقلاب آسمانی امام حسین (ع) است. اگر چه تمامی مطالب کتاب مستند و مطابق روایات صحیح و متون معتبر تاریخی است اما به منظور اجتناب از یکنواختی و پرهیز از ملال آور شدن کتاب، تلاش شده است که بررسی

تاریخ عاشورا با تجزیه و تحلیل همراه باشد بگونه‌ای که با حال و هوای امروز انقلاب خودمان مقایسه شود تا درس‌های بایسته از مطالعه علمی تر تاریخ خونبار عاشورا بگیریم چرا که تاریخ وقایع نگاری نیست بلکه، کشف قانونمندی حاکم بر تمام رخدادها در مقاطع مختلف تاریخ است.

کتاب ولایت سرخ، تألیف علی محمد بشارتی در ده فصل و در ۲۲۸ صفحه توسط پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است.

نام کتاب: آسمانی غریب

به کوشش: حسن احرامیان

نوبت و تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۷۹ غدیر ۱۴۲۱

چاپ مجموعه‌های شعری و

جنگ‌های ادبی مذهبی، امروزه رواج

بسیاری دارد اما آنچه این گونه

کتاب‌ها را از هم متمایز می‌کند، هدف

خاص مؤلف در جمع آوری آثار

است. مجموعه‌ی شعر علوی «آسمانی

غریب» کتابی است که در حقیقت

باهدف شناسایی و ارایه‌ی اندیشه‌ی

شاعران استان یزد، نسبت به شخصیت

والای علی (ع) به کوشش آقای

علیرضا احرامیان پور، جمع آوری و



چاپ شده است.

اگر چه وصف عظمت و بزرگی امام علی (ع)، فراتر از آن است که آدمی هر چند توانا و هنرمند او را به وصف بنشیند و از عهده‌اش برآید، اما می‌توان در میان اشعار شاعران، نقش‌هایی از حیرت شاعران شیفته‌ی جمال و کمال امام علی (ع)، این شخصیت عظیم انسانی الهی، را مشاهده کرد و به شیفتگی و حیرت ایشان آفرین گفت.

همانگونه که مؤلف در مقدمه‌ی کتاب نیز آورده است، خطه‌ی هنرپرور و ادب خیز یزد، شاعران و سخن‌سرایان بسیاری پرورده، هر کدام از ایشان در وادی وصف جمال و کمال علما (ع) تلاش‌ها داشته‌اند. پرداختن به شعر مذهبی، توجه به سوژه‌های عمیق و ماندگار اسلامی همواره در صدر ادبیات این خطه قرار داشته است و شاعران یزدی با عرق خاصی که نسبت به مسائل مذهبی داشته‌اند همواره

اشاره:

خیمه هیچ گاه معتقد به ترویج یک دیدگاه بسته و محدود در نشریه نیست و می‌کوشد تا مجالی برای ابراز عقیده و بحث و گفتگو فراهم نماید. «خیمه» همچون تمام هیأت‌ها و مجالس حسینی دری گشوده داشته و پذیرای همه عاشقان سیدالشهدا و اهل بیت علیهم‌السلام است. شیوه‌ی گفت و گو و بحث، روش ثابت و عقیده‌ی اساسی نشریه است و بر همین اساس «خیمه» از مقالات، نامه‌ها و یادداشت‌های نویسندگان و تمام هیأتی‌های دردمند و متعهد استقبال می‌کند و در همین پافشاری بر موضع و باور خود نظرها و دیدگاههای گوناگون را به امید ایجاد فضای زنده و فعال بحث و جدل علمی و نقادانه با عنوان «پنجره نگاه» درج می‌نماید.

مداح‌های موسمی

• سید حسین مدنی

جریان نقد، یکی از بهترین، شیواترین و محرک‌ترین جریاناتی است که هر فرد و مجموعه‌ای را به بازنگری و تجدید نظر در عملکرد خویش دعوت می‌کند. (البته پرواضح است که منظور از نقد در اینجا فریاد آرام، دلسوزانه و منصفانه است نه تسویه حساب و بهانه جویی) هر عملکرد و حرکتی نیازمند موشکافی و اظهار نظر اهل فن و به نقد کشیده شدن است. تجربه نشان داده است هر جریان، تشکل و حتی فردی که تن خود را به تیغ نقد نسپرده است دچار ایستایی و جمود شده است که در بسیاری از موارد به از هم پاشیدگی و انزوای آن منجر شده است.

متأسفانه در مورد بعضی از مجموعه‌ها و افراد (مث روحانیت، مادحین اهل بیت (ع) و...) به دلیل تقدس و به اصطلاح خط قرمزها، آنطور که باید و شاید نقد منصفانه و عالمانه صورت نگرفته است که البته این بی‌نصیب ماندن از نقد شدن، بسیاری از فرصت‌های پیشرفت و رونق را از این مجموعه‌ها و افراد سلب کرده است.

روی سخن در این نوشته‌ی نقادانه، با برخی از مداح‌های غالباً جوان است که دفعتاً و بطور ناگهانی با سبک‌های کذابی و پخش عکس‌هایشان در برخی موارد باحرکات و اعمال خارج از عرف اجتماعی، با کمک بعضی از غالباً کم سن و سال‌های اهل جو (!!) شهرت پیدا می‌کنند و متأسفانه بعد از آن با تفرعن‌های سیاه، براریکه‌ی جریان موهوم ذهنی خود خدایی می‌کنند.

محکم‌ترین و بی‌خدشه‌ترین دلیلی که می‌توان برای باطل بودن روش این افراد اقامه کرد، «موسمی بودن» و یا به عبارت روشن «تاریخ مصرف دار» بودن آنهاست. واقعیت آن است که هر نوگرایی و تفکری که ماندگار نشده واقعاً از ابتدا در مسیر صواب قرار نداشته است و گرنه خیلی زود از دایره‌ی ذائقه حتی طرفدارانش خارج نمی‌شد. در دستگاه مطهر امام حسین (ع) به همه عنایت می‌شود. چرا که خورشید، به هنگام نورافشانی همه چیز و همه جا را با پرتو لطیف خود می‌نوازد، ولی آیا این عنایت می‌تواند دلیلی برای انجام کارهایی باشد که باعث خدشه‌دار شدن نام و راه وجود مقدس سالار شهیدان (ع) می‌شود؟ با این اوصاف، تعجبی ندارد وقتی که می‌بینیم پس از مدت کمی چراغ اینگونه مداحان کم سو می‌شود و با آمدن فرد جدید و البته سبک جدیدتر، سبک‌ها، تکیه‌کلام‌ها و عکس‌های آنان به بایگانی ذهنها و ذائقه‌ها منتقل می‌شود.

بی‌شک، آنهایی که در دلها و ذهنها ماندگار هستند، هیچگاه به دنبال اینگونه مسائل کاذب نبوده‌اند و تنها به رضایت ارباب بی‌کفن خود حسین بن علی (ع) دلخوش بوده‌اند و لا غیر. کسانی مثل نظام رشتی (ره)، حاج اکبر ناظم (ره)، حاج ملا حسین مولوی (ره) و حتی بسیاری از ذاکرینی که هنوز در بین ما به نورافشانی و فیض‌رسانی مشغول هستند هیچگاه اسیر تفرعن‌های پوشالی نشده‌اند و به همین خاطر همیشه باقی هستند. افلا یعتبرون...





۷۱۳/۸۳۴

● محمد رضا زائری

توی اتوبوس، میوه‌ها را که می‌خورند ظرفهای یکبار مصرف را جمع می‌کنند. حاج احمد آقا که سفر اولش نیست، توی فکر مستمندان و بچه‌های گرسنه عراقی است که می‌گویند در نجف و کربلا از سر و کول آدم بالا می‌روند. می‌گویند این ظرفها برای رساندن غذا به فقرا، لازم می‌شود.

حدود ساعت ۲ بعد از ظهر است که اتوبوس دم یک رستوران می‌ایستد و پیاده می‌شویم. به جبران فکر خطای قبل از ظهر، بلند می‌شوم به کار کردن به نیت نوکری و خدمتگزاری زوار سیدالشهدا و کمک به آقای رنگی و دوست دیگری، که اسمش را هنوز نمی‌دانم. و حاج احمد آقا که راه افتاده قاشق و چنگال تقسیم می‌کند. با خودم فکر می‌کنم آیا نباید خاک کف پای این جماعت را به چشم کشید که در چنین جاده‌ای گذاشته‌اند و دست چشم هایشان را نباید بوسید که تماشاگر راه منزل محبوب کرده‌اند...

وقتی دوباره توی اتوبوس نشستیم و راه افتادیم، داشتیم شغل‌هایمان را از روی لیست آقای رنگی می‌پرسیدیم که یکوقت اشتباه نکنیم و بدانیم چه کاره هستیم! آخر تعداد زیادی از همراهان، بر بچه‌های سپاه و رزمنده و جانبازند و ناچار بوده‌اند که شغل‌های عادی مثل مغازه‌دار و معلم برایشان بنویسند. در

همین حال چشمم به برف سر و روی بیابان و تپه‌های دو طرف جاده افتاد و الان هم تک و توکی ساختمان‌های نیمه‌ساخته یا مخروبه و دورتر آبادی مانندی و مسجدی با فاصله‌ای کوتاه، و دارم پرس و جو می‌کنم. اینجا کجاست که رنگی درمی‌آید: غرقاباد، نزدیک محل شهید چمران، روستایی به نام «چمرون» و از تابستانش می‌گوید که خیلی باصفاست و گفتم می‌زند به دعوت که یک تابستان باهم بیاییم.

توی لیست رنگی، عکس یکی از همراهان است که جلوی من نشسته دکمه سر شانه‌اش شکل نشان و علامت نظامی است و توی فکرند که در دسر درست نکنند. و شروع کرده بودیم به تخمه خوردن که یادمان افتاد شب شهادت است و آقای رنگی پیله کرد که بیا شب شهادتی زیارت عاشورا بخوان و گمانم حاج احمد آقا خط داده بود. دست دست کردم و دو دل بودم، چون کاروان ما مداح و روحانی رسمی، گویاندارد و من مانده بودم که اگر شروع کنم و الف را بگویم تا آخرش باید بروم و شعر و نوحه‌ای هم همراه بر نداشته‌ام که دیدم نمی‌شود و دیگر از آن اداهاست که در سفر کربلا حاضر باشند صدای نکره‌ی تو یکی را تحمل کنند و توناز کنی که چه بشود؟ مثلاً کنار نشستن و ناشناس ماندن

و خلوت معنوی لابد و ناراحت بودم که وضو ندارم و پاک نیستم که انگار کسی گفت به قاعده و تناسب آلودگی جانت در برابر طهارت الهی آقا سیدالشهدا، حالا هم بی‌وضو زیارت عاشورا خواندنت بی‌ربط نیست و بعد انگار نهیبی دیگر بود که: بدبخت! سالها با صدای نخرانده هر جایی دو کلمه خوانده‌ای بلکه شب اول قبرت تو را به عنوان ذاکر و نوحه‌خوان آقا ببرند، حالا که وقت وقت است ادای فرهیختگی یعنی چه؟ اشک مفت جماعت را دیر بجنبی یکی دیگر می‌برد... و بلند شدم و رفتم جلو و میکروفن اتوبوس را راننده داد...

«ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم»...

و: «بی‌قیمتم و جز تو خریدار ندارم»... و قصه‌ی زوار سیدالشهدا و طلبه‌ی نجفی و کرم امیرالمؤمنین نسبت به آنکه یکبار از دور سلام داده بود و حالی شد به لطف خدا و کرم آقا و صفایی بود. بعد هم سلام دادیم به آقا امام هشتم و آدمم عقب که رنگی با یک لیوان چای، گویا به اشاره‌ی راننده، آمد عقب ماشین و پیرمردی بلند شد به سر و صورت بوسیدن و التماس دعا و چشم‌های همه هنوز اشک آلود بود و من به یاد استاد نازنین و آسمانی، حضرت آقای امجد، که در خلوت حضورش و در

کیلومتر مربع زندان!

سفرنامه‌ی
زیارتگاههای کشور عراق

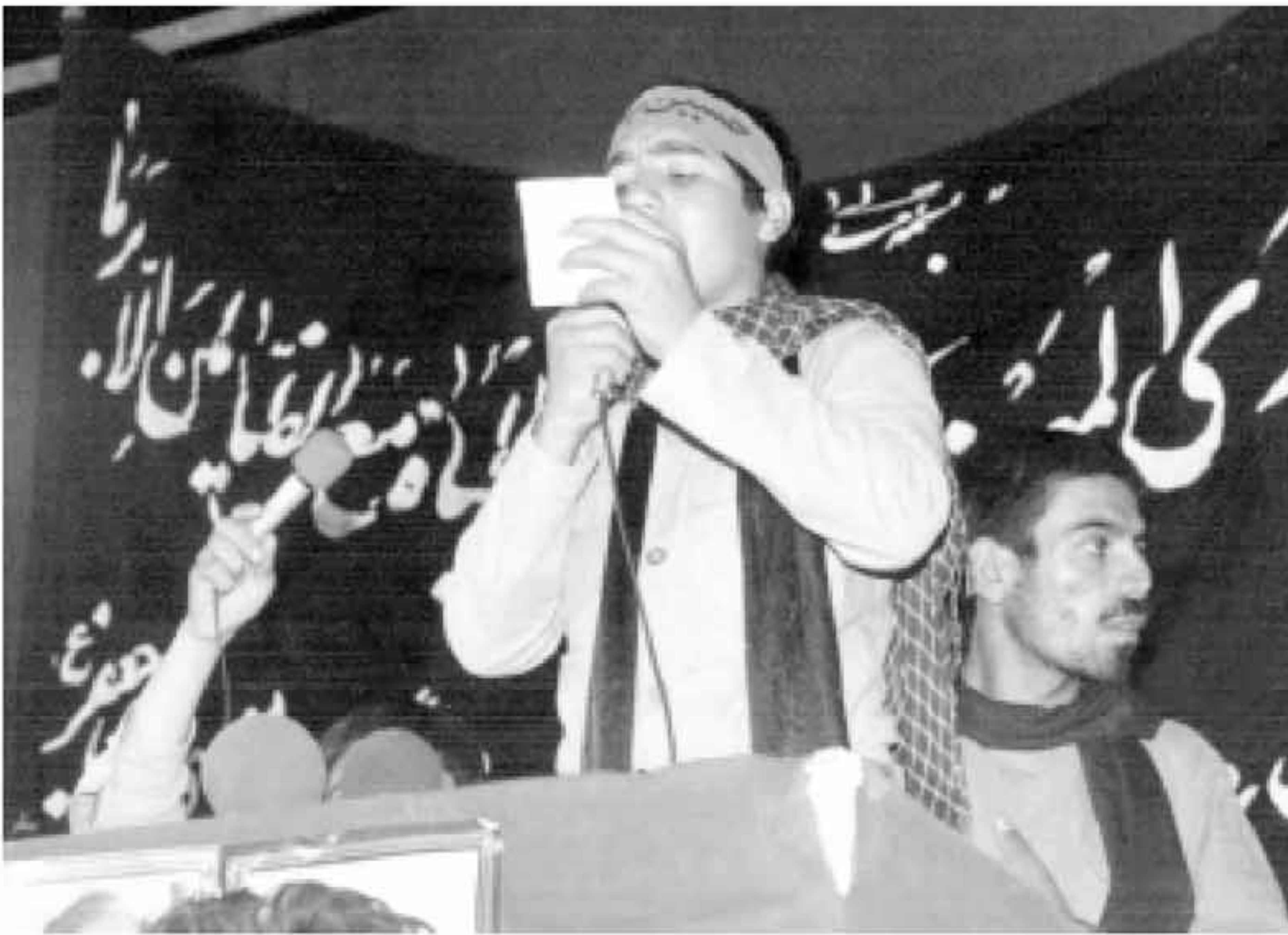
• بخش سوم

خوشا جانی که جانانش حسین است
خوشا دردی که درمانش حسین است
حسین جانم، حسین جانم
و چه حکایتی است مرز... خطی
جغرافیایی برای جدا کردن قطعه‌های
خاک بر اساس کدام قاعده و ضابطه؟ تیر
آرش کمانگیر یا حمله‌ی نیروهای نازی یا
مذاکرات پشت پرده‌ی صهیونیست‌ها و
فراماسونرها و مگر می‌شود کاری کرد
وقتی در طول تاریخ، عوامل محیطی
و تغذیه‌ای و وراثتی، قد و قواره‌ها و قیافه‌ها
و رنگ پوست و زبان و ذائقه و لباس و
فرهنگ‌ها را عوض کرده است. حالا این
خط جغرافیایی، که اصلش را مراکز اسناد
و کامپیوترها و پروتکل‌های دیپلماتیک
حفظ می‌کنند و اعتبار ظاهری‌اش را
سرباز بیچاره‌ای باتفنگ و نیزه نگه
می‌دارد، قوی‌تر است یا آن مرز حقیقی
میان عقیده و فکر و مقصد و مطلوب؟!
و این خط‌های جغرافیایی تا کی قرار
است پایدار بمانند و مگر چقدر اصالت
دارند و چه قدر حتی اعتبار. و خطی که ما
فرض کرده‌ایم روی رودخانه‌ی میان دو
خاک، چگونه قرار است قطره‌های آب
اینطرف و آن طرف خودش را از هم
متمایز کند؟

کردن برای آب کشیدن و طهارت و
نجاست، یک ذره هم حساسمان می‌کرد
روی غیبت و حرف زیادی زدن و...
هتل خوبی است و روبراه کارت هتل را
می‌گیرم به نیت آنکه، اگر روزی قسمت
شد با سمیه سادات و بچه‌ها بیایم همدان.
اینجا را نشان کرده باشیم. شام که خوردیم
و توی ماشین آمدیم، شروع می‌کنم به دعا
کردن برای همه و استغفار و گذشت
کردن که خدایا من از هر کس که بر
گردن او حقی دارم و یا به من بد کرده
گذشتم و یکی یکی اسم می‌برم و شروع
می‌کنم برای کسانی که دلم نسبت به
آنها صاف نیست دعا کردن، بلکه دلم
صاف شود. از آن بنده خدایی که جلوی
در خانه روزنامه‌نگاران ایستاد و هر چه
فحش بلند بود جلوی جمعیت داد، تا آن
کسی که قربة الی الله جلوی جمع اهانت
اخلاقی کرد و... و گویی در همین حال
خوابم می‌برد و باز شیرینی و خماری
چرت که در فاصله‌ی نیمه شب و چند بار
بیداری، قصر شیرین را دیدم به هیأت
روستایی مرده و بعد در تاریکی نیمه شب
تک نورهایی به چشم خورد و سربازی و
انگار که یعنی لب مرز. بیابان و تاریکی
مطلق و گاهی فقط کورسوی چراغی که
لامپ‌های اتوبوس را روشن کردند
و یکی، از جلوی اتوبوس، شروع کرد به
خواندن:

مصاحبت شیرینش، برکت‌ها یافته‌ام و به
یاد یکی یکی اساتید بزرگوار و
بزرگ‌ترهای صاحب حق، از حضرت
آیت‌الله حاج شیخ مجتبی تهرانی و
آیت‌الله میرزا عبدالکریم حق‌شناس و
آقای امامی کاشانی و آقای ضیاآبادی تا
آقای اشعری و آقای شجاعی و آقای
ناسخیان و دکتر سجادی، و همین طور
دلم در هوای روحانی تک تک آنها سیر
می‌کند.

شب، ساعت هشت برای نماز و شام در
همدان توقف می‌کنیم و به هتل بابا طاهر
می‌رویم و پیاده می‌شویم و من خدا خدا
می‌کنم که بتوانم یک جایی خودم را آب
بکشم برای نماز و گویا قرار است شب
توی راه باشیم یعنی ناچار نماز همین
جاییم و چند دقیقه فرصت و دستشویی
الته ترو تمیز و آب گرم و گرفتار شدم
برای حکایت، و دوباره تشر زدم به خودم
که مرده شور ترکیبت را ببرد که که
هنوز گرفتار خودتی بعد از پانزده بیست
سال و هنوز داری به خودت ور می‌روی و
این جور گرفتار خود بودن چه فرقی دارد
با آنکه جلوی آینه‌با ژلاتین به موی
سرش ور می‌رود و البته آن سراسر است و
اشرف اعضا و تو گرفتار اسافل اعضایی و
بعد حسرت اینکه، کاش یکی بود
روزاول، یک رساله‌ی توضیح المسائلی به
دستمان می‌داد که کنار وسواس درست



یادی از مداح اهل بیت، شهید حسین مالکی نژاد

وقتی حسین، اذان می گفت خیلی از بچه های رزمنده، تحت تأثیر حزن صدای او قرار می گرفتند و گاه در گوشه ای کز کرده و از عمق جان می گریستند. حسین، قبل از این که مداح جبهه ها باشد، به عنوان رزمنده در گردان های رزمی به انجام وظیفه مشغول بود و در کنار آن به مداحی نیز می پرداخت.

حاج علی، با شور خاصی سخن می گفت، انگار که می خواست در این زمان محدود، بیشترین حرفها را درباره ی برادرش - که برادر و انیس همه ی رزمنده ها بود- با ما در میان بگذارد، اما در لابه لای آن همه وجد و شور، ناگهان مکثی کرد، انگار نکته ی خاصی به یادش آمده بود:

او خدای ادب بود، اصلاً اتفاق نمی افتاد که از من - که برادر بزرگش بودم - یک قدم جلوتر راه برود. با آن که تفاوت سنی ما چند سال بیشتر نبود... در گردان که بود، هیچ کس ندید او از فرمانده اش یک قدم جلوتر راه رود. تنها در یک مورد دیدم از فرمانده گروهان، پیشتر قدم برمی دارد، بعدها فهمیدم گفته: دیدم خاک ریز، کوتاه است خواستم خود را در مقابل او به عنوان سپری قرار دهم تا او بماند و بیشتر خدمت کند!

حسین - برادرم - همیشه به انجام وظیفه می اندیشید و حساسیت فوق العاده ای نسبت به آن داشت. من مطمئنم اگر امروز می بود و مداحی می کرد، قطعاً در برابر انحرافات به وجود آمده در مداحی می ایستاد و سعی در خطه ی صحیح داشت، این لیاقت و شایستگی را قبلاً ثابت کرده بود. حسین در دورانی که در جبهه، اذان می گفت و مداحی می کرد، بسیاری از جوانان علاقه مند، به شیوه ی او مداحی می کردند. به

در سخت ترین لحظه های مبارزه در برابر دشمن، در سنگرها می چرخید و به تبسمی، به نگاهی حتی به ذکر نکته ای و لطیفه ای، خستگی از تن و غبار رنج از آینه ی دل بچه ها می زدود.

وقتی درباره ی حسین با برادرش مداح اهل بیت حاج علی مالکی نژاد صحبت می کردیم، احساس کردیم دنیایی از حرف برای گفتن دارد، با وجد و شور خاصی درباره ی او سخن می گفت:



هنوز ابتدایی را تمام نکرده بود که خیلی هوایی شده بود؛ دلش می خواست هر طور شده به جبهه برود. خودش را به آب و آتش می زد تا به هر نحوی شده خود را به کاروان عاشقان برساند. وقتی برادرش از جبهه برایش نامه ای می فرستاد، آن را با اشتیاق می خواند؛ سطر به سطر، واژه به واژه ی آن را بارها مرور می کرد تا حال و هوای آن دیار را از میان نامه ی برادر جست و جو کند؛ نامه را می بویید تا بلکه شمیمی از عطر و بوی آن سرزمین مقدس و الهی را استشمام کند...

قد و قواره ی حسین اصلاً با تفکراتش سازگاری نداشت! هشت، نه ساله بود که همه ی آرزوهایش خلاصه شده بود در پیدا کردن یک لباس خاکی، تا به تن کند و در میان گروه سرودشان با لباس بسیجی ظاهر شود. بعدها همین گروه سرود، پای او را به جبهه ها باز کرد. وقتی که قرار شد گروه سرود به عنوان تشویق به سفر زیارتی مشهد اعزام شود، با صفا و صداقت کودکانه اش از مسؤولان خواست که او را بجای زیارت مرقد امام به دیدار خود امام برسانند! و این کنایه ی ظریف از یک دانش آموز نه ساله - که سر تا پا شوق دیدار بود - واقعاً شنیدنی است.

حسین، دوازده سال نداشت که احساس کرد جبهه خانه ی اوست؛ بنابراین در همان جا ماندنی شد. جسم و روح او با خاک و فضای آسمانی آن دیار، یکی شده بود؛ همه کاری در آنجا می کرد؛ اذان می گفت، مکبر نماز جماعت بود، مداحی می کرد؛ اسلحه بدست می گرفت و می جنگید. شده بود یک نیروی تمام عیار، که نه فقط به خود، که به دیگران نیز می پرداخت و در سفر آسمانی خویش - در مداحی ها و زمزمه هایش - دیگران را نیز هم بال و همسفر افلاکی خویش می نمود...



همین دلیل مطمئنم اگر حسین، امروز می بود، باز هم می توانست تأثیر گذار باشد...

حاج علی، اخلاص را مهم ترین سرمایه ی برادرش حسین می داند. او بر این باور است که حتی دلیل شاخص شدن او نیز بسته به همان اخلاص و سوز درونی او بوده است.

ماجرای آخرین سفر حسین مالکی نژاد که مقصد آن جاودانگی بود، شنیدنی است:

آخرین بار که می خواست اعزام شود با همه، برخوردهایی متفاوت داشت. به هر جا که می رفت می گفت که این آخرین مرخصی ام است، خلاصه به هر ترتیب خداحافظی می کرد. به گونه ای برخورد کرده بود که دوستانش از این نحوه برخورد او شاکی شده بودند، شکایت می کردند و می گفتند حسین چرا اینطور برخورد می کند؟ به مادرش نیز بارها این مطلب را گفته بود، مادر هر چه سعی می کرد او را از این حرف برگرداند و به قول امروزی ها حرف تو حرف بیندازد، موفق نمی شد؛ تا بالاخره مادر تسلیم شد و گفت: من واهمه ای از شهادت شماها ندارم! مگر در عملیات والفجر هشت که گفتند دو برادر با هم شهید شده اند، نگفتم که: آنها را به آتش انداخته ام و منتظر خاکسترشان هم نیستم! اما نمی خواهم از زبان خودت بشنوم که این حرفها را بزنی. اما حسین در جواب مادر می گفت: می خواهم آماده ات کنم. و خود به قدری آماده بود که حتی عکس حجله اش را نیز خودش آماده کرده بود...



حاج علی برادرش در این باره می گوید: برای خداحافظی که رفتیم، حسین گفت: دوازده روز دیگر، ان شاءالله تشییع جنازه ام خواهد بود و در حرم مطهر، آقای عاصی هم مداحی خواهد کرد. به هر صورتی بود، راهی منطقه شد. و من هنوز مات حرفهای او بودم که نکند... چند روز گذشت و همان شد که منتظر بودم. خبر شهادتش رسید، قرار شد جنازه اش با قطار بیاید تا آن روز، ده روز از اعزامش می گذشت و قرار بود جنازه ی حسین و یک شهید عزیز دیگر، با تعدادی از حجاج جمعه خونین - سال ۶۶ با هم تشییع شود. ناگهان خبر رسید که برای اولین بار جنازه ی شهدا اشتباهاً به تهران برده شده و تا باز گردانده شود دو روز طول می کشد! بنابراین تشییع شهدای حج را هم عقب انداختند، تا با هم تشییع شوند و همین باعث شد آن دوازده روزی که حسین وعده داده بود، تحقق یابد. تشییع جنازه برپا شد، حرم حضرت معصومه (س) مملو از جمعیت بود. مداحان دیگری قرار بود مداحی کنند، اما هر کدام به دلیلی موفق به حضور نشدند؛ بطور اتفاقی آقای عاصی را در خیابان دیدیم و قرار شد در برنامه ی مراسم، مداحی داشته باشند و این شد که، آنچه حسین با چشم دل، مدت ها قبل دیده بود، ما با چشم سر، شاهد شدیم و دیدیم.

و نکته ی آخر اینکه: حسین که می خواست اعزام شود، ایام حج بود؛ حسین گفت حاجی ها لباس احرام می پوشند و ما این لباس را - اشاره به لباس بسیجی - و چه تقارن جالبی، که حسین در ایام برگزاری حج، هم احرام بست و هم در منای دوست قربانی شد و به زیارت خود خداوند رفت.





و من مُردم؛ پس دیدم ایستاده‌ام و بیماری بدنی که داشتم ندارم و تندرستم. خویشان من در اطراف جنازه، برای من گریه می‌کنند و من از گریه‌ی آنها اندوهگینم؛ به آنها می‌گویم: «من نمردم، بلکه بیماری‌ام رفع شده است.» کسی گوش به حرف من نمی‌کند. گویا مرا نمی‌بینند و صدای مرا نمی‌شنوند. دانستم که آنها از من دورند و من نظر به آشنایی و دوستی به آن جنازه دارم؛ خصوص بشره‌ی پهلوی چپ او را که برهنه بود؛ چشمهای خود را به آنجا دوخته بودم.

جنازه را بعد از غسل و دیگر کارها، به طرف قبرستان بردند؛ من هم جزو مشیعین رفتم، در میان آنها بعضی از جانورهای وحشی و درندگان، از هر قبیل، می‌دیدم که از آنها وحشت داشتم ولی دیگران وحشت و آنها نیز اذیتی نداشتند؛ گویا اهلی و به آنها مأنوس بودند.

و جنازه را سرازیر گور نمودند و من در گور ایستاده، تماشا می‌کردم و در آن حال، مرا ترس و وحشت گرفته بود؛ بویژه هنگامی که دیدم در گور، جانورهایی پیدا شدند و به جنازه حمله‌ور گردیدند؛ آن مردی که در گور، جنازه را خوابانید متعرض آن جانورها نشد؛ گویا آنها را نمی‌دید.

و از گور بیرون شد؛ من از جهت علاقه‌مندی به آن

می‌لرزید و دیوارها و سقف لحد، خاک می‌ریزد و خصوص از پایین پای قبر که بسیار تلاطم دارد، کانه جانوری آنجا را می‌خواهد بشکافد و داخل قبر شود؛ بالاخره آنجا شکافته شد، دیدم دو نفر با رویهای موحش و هیكل مهيب، داخل قبر شدند مثل دیوهای قوی هیكل و از دهان و دو سوراخ بینی‌هایشان دود و شعله‌ی آتش، بیرون می‌رود و گرزهای آهنین که با آتش سرخ شده بود و برقه‌های آتش از آنها جستن می‌کرد، در دست داشتند و به صدای رعد آسا که گویا زمین و آسمان را به لرزه آورده، از جنازه پرسش نمودند که: «خدای تو کیست؟» (۱)

و من از ترس و وحشت، نه دل داشتم و نه زبان؛ فکر کردم که جنازه‌ی بی‌روح، جواب اینها را نخواهد داد و یقین است که با این گرزها خواهند زد که قبر پر از آتش شود و با آن وحشت «مالا کلام» (۲) این آتش سوزان هم سربار خواهد شد؛ پس بهتر این است که من جواب گویم.

توجه نمودم به سوی حق، چاره‌ساز بیچارگان، کارساز در ماندگان و در دل متوسل شدم به علی بن ابی طالب (ع)، چون او را بخوبی می‌شناسم؛ دادرسی در ماندگان فهمیده بودم و دوست داشتم او را و قدرت و توانایی او را در همه‌ی عوالم و منازل، نافذ

سیر در ساحت ملک و ملکوت

می‌دانستم. و این یکی از نعمتها و چاره‌سازی‌های خداوند بود که در همچو موقع وحشت و خطرناکی، که آدمی از هوش بیگانه می‌شود. «مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند...» (۱) آن وسیله‌ی بزرگ را به یاد آدمی می‌آورد.

و به مجرد این خطور و الهام، قلبم قوت گرفت و زبانم باز شد. و چون سکوت و لاجوابی من به طول انجامیده بود، آن دو سائل به غیظ و شدت مالا کلام، دوباره سؤال نمودند که: «خدا و معبود تو کیست؟» (۲) به صورت و هیبتی که صد درجه از اوکی سخت‌تر و شدیدتر بود؛ از شدت غیظ، صورتشان سیاه شده، از چشمانشان برق آتش شعله می‌زند. گرزها بالا رفت و مهیای زدن شدند. مثل اول نترسیدم و به صدای ضعیف گفتم که:

«معبود من خدای یگانه بی‌همتاست.»
«هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون.»

این آیه‌ی شریفه را، که در دنیا در تعقیب نماز صبح مداومت داشتم، محض اظهار فضل، برای آنها خواندم که خیال نکنند بنی آدم، فضلی و کمالی

جنازه، داخل گور شدم برای بیرون نمودن آن جانوران؛ ولی آنها زیاد بودند و بر من غلبه داشتند و دیگر آنکه مرا چنان ترس گرفته بود که تمام اعضای بدن می‌لرزید؛ از مردم دادرسی خواستم، کسی به دادم نرسید و مشغول کار خود بودند، گویا هنگامه‌ی میان گور را نمی‌دیدند.

ناگهان اشخاص دیگری در گور پیدا شدند که آنها کمک نموده، آن جانوران فرار نمودند، خواستم از آنها پرسم که: «آنها کیانند؟» گفتند:

«بدرستی که خوبی‌ها، زشتی‌ها را از بین می‌برد» (۱) و ناپدید شدند. (۲)

پس از فراغت از این هنگامه، ملتفت شدم که مردم، سر گور را پوشانیده‌اند و من را در میان گور تنگ و تاریک، ترک کرده‌اند و می‌بینم آنها را که رو به خانه‌هایشان می‌روند، حتی خویشان و دوستان و زن و بچه‌ی خودم، که شب و روز در صد آسایش آنها بودم؛ از بی‌وفایی آنان بسی اندوهناک شدم (۳) از خوف و وحشت گور و تنهایی نزدیک بود دلم بترکد.

نکیر و منکر و سؤال قبر
با حال غربت و وحشت فوق‌العاده و یأس از غیر خدا، در بالا سر جنازه نشستیم. کم‌کم دیدم قبر

آیت‌الله سید محمد حسن قوچانی نجفی، یکی از بزرگ‌ترین علمای وارسته و زاهد عهد خود بود. او در سال ۱۲۹۵ هجری قمری، برابر با سال ۱۲۵۷ هجری شمسی، در یکی از روستاهای قوچان در خانواده‌ای مذهبی، دیده به جهان گشود. از سن هفت سالگی شروع به تحصیل نمود و در سن سیزده سالگی، به ارشاد و اصرار پدرش، وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قوچان شد و سپس برای تکمیل علوم دینی، راهی حوزه‌های علمیه‌ی سبزوار، مشهد، اصفهان و سرانجام، حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف شد و ده سال با صبر و پشتکار، مدارج کمال را طی نمود و خود را به فضایل اخلاقی آراست. سپس به وطن مراجعت کرده، تا سن شصت و هشت سالگی به تدریس و تألیف پرداخت. از میان تألیفات او کتاب «سیاحت غرب» به سبکی نوین و طرزی بدیع نوشته شده. مؤلف با استفاده از مفاد برخی از آیات قرآنی و بعضی از اخبار و احادیث معصومین با نثری روان و ساده، داستانی جالب و آموزنده را از عالم پس از مرگ پی‌ریزی کرده. درباره‌ی ویژگیها، شگردها و بدایع این داستان، گفتنی بسیار است که مجال دیگر را می‌طلبد؛ اما بجا دیدیم که به مناسبت سالگرد وفات این عالم جلیل‌القدر قسمتی از این اثر معروف را تقدیم شما نمایم.

در بیان لحظات پس از مرگ

ندارند، چنانکه روز اول بر خلقت بنی آدم اعتراض نمودند که: «غیر از فساد و خونریزی چیزی در آنها نیست».

بالجمله، پس از تلاوت آیه‌ی شریفه در جواب آنها، دیدم غضب آنها شکست و گرفتگی صورتشان فرو نشست. حتی یکی به دیگری گفت:

«معلوم می‌شود که این از علمای اسلام است؛ سزاوار است که بعد از این به طور نزاکت از او سؤال شود».

ولی آن دیگری گفت:

«چون مناط رفتار ما با این شخص، جواب سؤال آخری است و آن هنوز معلوم نیست، ماباید به مأموریت خود عمل نموده، وظایف خود را انجام دهیم و این هر که باشد، عناوین و اعتبارات در نظر ما اعتباری ندارد».

پس سؤال نمودند: «پیغمبر تو کیست؟»

و در این هنگام تپش قلب من کمتر و زبانم بازتر و صدایم کلفت‌تر گردیده بود. جواب دادم:

«نبی و رسول الله الی الناس كافة، محمد بن عبدالله خاتم النبیین و سید المرسلین (ص)».

در این هنگام، غیظ و غضبشان بالکلیه رفت و صورتشان روشن گردید و از من هم، آن ترس و وحشت نیز رفت. پس سؤال نمودند از کتاب و قبله و امام و خلیفه‌ی رسول الله.

جواب دادم:

«... و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره...»

«المسجد الحرام ظاهراً و باطناً الحق المتعال».

«و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین».

«کتاب من قرآن کریم است که از سوی پروردگار مهربان بر پیامبر حکیم نازل شده».

قبله‌ی ظاهری من، همان کعبه و مسجد الحرام است که خداوند فرموده: هر کجا بودید (هنگام نماز) روی خود را به سوی آن کنید. و قبله‌ی باطنی، همان حق متعال است که حضرت ابراهیم پس از آنکه از خدایان باطل و دروغین روی گرداند، گفت:

من روی خود را به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفرید و در این عقیده، کوچکترین شرک را راه نمی‌دهم.

امامان من همانا جانشینان دوازده گانه‌ی رسول اکرم (ص) می‌باشند، که اولین آنان علی بن ابی طالب (ع) و آخرین آنان حضرت حجت،

صاحب العصر (ع) است و آنان پیشوایانی هستند که پیروی از آنان واجب است و اینان از هر گناه و لغزش معصوم‌اند و در دنیا گواه بر اعمال ما بوده،

در آخرت شفاعت کنندگان ما هستند».

و یک یک اسامی و نسب و حسب آن بزرگواران را برای آنها شرح دادم.

گفتند: «این همه طول و تفصیل لازم نبود. جواب هر کلمه، یک کلمه است».

گفتم: «برای شما از این مفصل‌تر لازم است. زیرا که درباره‌ی ما از اول بدگمان بودید و بر خلقت ما اعتراض نمودید، با اینکه بر فعل حکیم نمی‌بایست اعتراض نمود و از آن روزی که اعتراض شما را فهمیدم، از شما دق دلی پیدا کردم؛ حتی آنکه متعهد

شدم که اگر مجالی بیابم از شما سؤالاتی بنمایم و چون و چرایی در اندازم، ولی حیف که با این گرفتاری و مضیقه، مجالی برایم نمانده».

بالب دمساز خود گر جفتمی

همچو نی، من گفتنی‌ها گفتمی

و سکوت نمودم و منتظر بودم که چه سؤالی بعد از این می‌کنند. دیدم سؤالی نکردند، فقط پرسیدند:

«این جوابها را از کجا می‌گویی؟ از که آموختی؟»

من از این سؤال به فکر فرو رفتم که ادله و براهینی که در دار غفلت و جهالت و خطا و سهو (دنیا)

مرتب نموده بودیم، از کجا سهو و خطایی در ماده و یا در صورت و یا در شرایط انتاج آن روی نداده

باشد؟

از کجا که عقیم را منتج خیال نکرده باشیم؟

و از کجا که آنها به موازین منطقیه درست دریابید؟ و از کجا که آن موازین، موازین واقعیه باشد؟ و خود ارسطو که مقتن آن موازین است، به خطا نرفته باشد».

و چه بسا که در همان عالم ملتفت به بعضی لغزشها نشویم. علاوه بر این، بر فرض صحت و درستی آن براهین، فقط و فقط آنها در آن عالم که خانه‌ی کوری و نادانی است، محل حاجت هستند؛ چون آنها حکم عصا را دارند و شخص کور در مواضع تاریک و ظلمتکده‌ها محتاج به عصا باشد و در این عالم، که واقعیات به درجه‌ای روشن و چشمها تیزتر، جای عصا نخواهد بود. پس اینها از من چه می‌خواهند؟

خدایا! من تازه مولود این جهانم! و اصطلاح اهل آن را نیاموخته‌ام؛ به حق علی بن ابی طالب (ع) مددی کن!

من در این فکر و مناجات بودم که ناگهان نعره‌ی آنها، همچون صاعقه‌ای آسمانی، بلند شد که: «بگو آنچه گفتی، از کجا گفتی؟»

نظر کردم؛ چشمی نبیند چنان صورت خشمگین را! چشمهای برگشته و سرخ شده، همچون شعله‌ی آتش و صورت سیاه شده و دهان باز، همچون دهان شتر و دندانه‌ها زرد، گرزها را بلند نموده، مهبای زدن هستند.

و من از شدت وحشت و اضطراب از هوش بیگانه شدم و در آن حال، کأنه ملهم شدم و به صورت ضعیفی جواب دادم، در حالی که از ترس، چشمم را خوابانده بودم:

«این مسائل اعتقادی را، به عنایت الهی و هدایت فطری او دانستم».

و از آنها شنیدم که گفتند:

«بخواب! همانند خواب خوش نوعر و سان».

بی‌نوشت‌ها:

سوره‌ی هود، آیه ۱۱۴.

در احادیث متعدد از ائمه (ع) آمده که: «عمل صالح انسان به صورت موجود نورانی در عالم برزخ و قیامت، همراه او بوده، در گرفتاری و مشکلات، او را یاری می‌کند. مراجعه شود به: بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۵ و ۲۲۵ و ج ۸، ص ۲۰۹ و کافی، ج ۳، ص ۲۳۲ و ۲۴۲».

امیر مؤمنان (ع) می‌فرماید: در آخرین لحظات زندگی انسان، اموال، فرزندان و اعمال او در جلوی چشمش مجسم می‌شوند و او به مال خود، رو کرده و می‌گوید: «من نسبت به تو خیلی علاقه مند بودم و در به دست آوردن تو از هیچ کوششی دریغ نکردم؛ اینک زمان جدایی است، چه کمکی به من می‌کنی؟» مال او به زبان آمده و می‌گوید: «از من فقط به مقدار کنف، می‌توانی استفاده کنی». آنگاه به طرف فرزندان رو کرده و می‌گوید: «من دوستدار شما بودم و از هیچگونه حمایت شما کوتاهی نکردم؛ شما اکنون چه خدمتی به من می‌کنید؟» پاسخ می‌دهند: «ما تا دم قبر، تو را همراهی می‌کنیم و تو را در زیر خاک دفن می‌کنیم و پس».

سپس به سوی اعمال خود توجه کرده و می‌گوید: «من نسبت به تو خیلی بی‌علاقه بودم و بر من دشوار بودی؛ اکنون از تو چه ساخته است؟» او جواب می‌دهد: «من در تمام مراحل قبر و برزخ و قیامت همراه تو هستم، تا در پیشگاه خدا حضور یابیم...» بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۴، ج ۲۶.

در احادیث زیادی از ائمه (ع) آمده که: «پس از دفن میت در قبر، دو ملک به نامهای «نکیر» و «منکر» با قیافه‌های وحشتناک می‌آیند و از مسائل اعتقادی او پرسش می‌کنند». امام صادق (ع) از حضرت رسول اکرم (ع) نقل می‌کند: «... ثم یدخل علیه منکر و نکیر و هما ملکان اسودان یحثن القبر بانباہیما و یطنان فی شعورهما حدقتاهما مثل قدر النحاس و اصواتهما کالرعد المعاصف و ابصارهما مثل البرق اللامع فیبتهرانه و یصبحان به و یقولان: من ربک؟ و من نبیک؟ و ما دینک؟ و من امامک؟ و...» بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۶۱ و ج ۸، ص ۲۰۹ و کافی، ج ۳، ص ۲۳۶.

حرف ندارد، قطعی است.

سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲.

در احادیث فراوان آمده که: «پس از وارد شدن انسان به قبر، دو ملک از طرف خداوند متعال می‌آیند و از مسائل اعتقادی مانند: توحید، نبوت، امامت و... از وی می‌پرسند و مؤمن به عنایت خدا و توجه اهل بیت عصمت و طهارت (ع) پاسخ می‌دهد و پس از آن، قبر او به یک باغ با صفا مبدل شده، از نعمت‌های بهشتی بهره‌مند می‌شود».

بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۱۸.





به مناسبت ماه محرم و ایام سوگواری سید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و در آخرین روزهای سال عزت و افتخار حسینی به همت حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی استان یزد نمایش «غریبه شام» از اول تا پانزدهم محرم در محل مرکز تربیت معلم شهید پاک نژاد اجرا شد. این نمایش که روایت غربت دردانه سه ساله حضرت سیدالشهدا (ع) است با استقبال مردم استان یزد روبرو بود.

اضافه می شود به همین مناسبت (نمایشگاه عکس عاشوراییان) نیز همزمان با تهران، اهواز، شیراز و کاشان از تاریخ ۱۲ لغایت ۲۷ اسفندماه در محل نگارخانه حوزه هنری استان یزد برپا گردید.



اجرای نمایش غریبه شام در یزد



این مراسم در اکثر شهرها و روستاهای استان با شکوه خاصی برگزار می شود و به دنبال آن از عزاداران پذیرایی به عمل می آید. آیین نخل برداری و شبیه خوانی سنتی معمولاً در شهرها و روستاهای «مهریز» «اردکان» «هید» «تفت» «بافق» «صدوق» «برکوه» «خاتم» و «زارج» با شکوه بیشتری برگزار می شود.

ذکر این نکته ضروری است که عزاداری مردم یزد و عشق و علاقه ی مردم این دیار به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) از قدیم الایام زبانزد خاص و عام بوده است، شاهد این مدعا وقایع بی شمار این خطه است، بد نیست یادآور شویم استان یزد، هنرمندانی متعهد را در دامان خویش پرورانده که در زنده نگه داشتن واقعه ی عظیم کربلا به نوبه ی خویش سهم بسزایی را داشته و دارند، شاعرانی از جمله «ریاضی یزدی» «جیحون یزدی» «واصل یزدی» «هرندی» «افضلی» «نادم»، «بهجتی» (شفق) و... که اشعارشان مورد استفاده ی عموم، خاصه هیأت های عزادار است. هم چنین هنرمند گرمی استاد سید مهدی چیتی، که با وجود کهولت سن (بیش از صد سال) آثاری جالب از واقعه ی عاشورا و بارگاه ائمه اطهار (ع) را بر روی پارچه ی مخمل می آفریند که بسیار با شکوه و دیدنی است. از این هنرمند فرهیخته به پاس تلاشهای فرهنگی بی شمارش در فروردین ماه امسال، طی مراسمی تجلیل به عمل آمد.

اسماعیل» که محل برگزاری نماز شکوهمند جمعه نیز هست برگزار می شود و هیأت های عزادار از صبح تا عصر روز سیزده محرم در این مکان با شکوه و مقدس عزاداری می نمایند. نکته ی جالب توجه این که پذیرایی کنندگان این مجالس با شکوه، روحانیون محترم می باشند. نظیر این مراسم نیز در عصر همان روز در تکیه ی «بعثت» یزد برگزار می شود.

در ضمن، همزمان با هفتمین روز شهادت امام حسین (ع)، و یاران باوفای آن حضرت، مراسمی در سطح استان از جمله حسینیه ی بزرگ «فهادان» یزد برپا می شود و عزاداران به یاد شهادت حضرت ابی عبدالله به سوگ می نشینند و مراسم شام غریبان را برگزار می کنند.

«نخل برداری» در استان یزد از دیگر مراسم هاست که در نوع خود کم نظیر است و سوگواران را بسیار تحت تأثیر قرار می دهد، مراسم به این شیوه است که نخلی چوبی را، که توسط هنرمندان چیره دست یزدی ساخته شده است و نشانگر تشییع پیکر مطهر حضرت اباعبدالله الحسین (ع) می باشد، عزاداران پس از اقامه ی نماز ظهر عاشورا از زمین برداشته و همراه با سینه زنی به حرکت در می آورند.

عزاداران با یاد تشییع پیکر فرزند زهرا، بر سر و سینه زنان و حسین حسین گویان، چند مرتبه «نخل» را از زمین برمی دارند. این برنامه بااذان، چاووشی خوانی و مرثیه سرایی همراه است.

محرم در یزد

این گردنم اسیر کمند تو یا حسین
جانم فدای سم سمنند تو یا حسین

همگام با شیعیان سوگوار، مردم مسلمان و مؤمن دارالعباده ی، یزد در سوگ سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین (ع) به عزاداری می پردازند و در دهه ی اول ماه محرم، شاهد شور و حال مردم مؤمن و عاشق و سوگوار حسینی در مجالس عزاداری هستیم که همراه با زیارت عاشورا و اقامه ی نماز در مساجد قدیمی، محافل، تکایا و امامزاده ها برگزار می شود.

از روز پنجم محرم، دسته های عزاداری شامل سینه زن، زنجیر زن و شبیه خوان به حرکت درآمده، به دنبال دعوت مسؤلان حسینیه ها و مجالس عزاداری، در مراسم آنها شرکت نموده و به عزاداری می پردازند، از جمله مکان هایی که در دهه ی اول ماه محرم، برنامه ی عزاداری در آن ها برپا می شود می توان به حسینیه های «شاهزاده فاضل» «وقت الساعت» «مسجد روضه ی محمدیه» «امامزاده جعفر (ع)» «خانه معروف امام حسینی» و... اشاره کرد.

از دیگر برنامه هایی که در استان یزد برگزار می شود، مراسم سوم شهادت حضرت سیدالشهدا (ع) در روز سیزده محرم است، مراسم مذکور، قریب شصت سال پیش، ابتدا به ابتکار یکی از واعظ معروف یزد، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علی محمدوزیری برگزار گردید و از آن سال تا کنون، در مسجد «ملا

در بحث‌های پیشین گفتیم که انسان برای انجام دعا، شایسته است که به آداب آن توجه داشته باشد. از جمله آداب همراه با دعا به مواردی چون «شروع دعا با نام و یاد خدا» «مدح و ثنای خداوند و درود بر پیامبر و آل او» «اعتراف به لغزش‌ها و گناهان» «پراز تواضع و فروتنی» و نیز «اصرار بر دعا و بلند همتی در این امر» اشاره کردیم. اینک به ادامه‌ی بحث می‌پردازیم:

۶- پنهان داشتن دعا

در دعاهای پنهانی، خودنمایی کمتر راه پیدا کرده، به اجابت پروردگار نزدیک‌تر است. خداوند در این باره می‌فرماید: «أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً (۱۵) پروردگار خود را با زاری و در پنهانی بخوانید».

در روایتی از امام رضا علیه‌السلام است که فرمود: «دعوه العبد سرّ ادعوه واحده تعدل سبعین دعوه عقلانیه (۱۶) یک نیایش پنهان، به پنهانی و آهستگی، با هفتاد دعای ظاهر و آشکار برابر می‌کند».

مخفی بودن نیایش - آن هم در سکوت و آرامش - تأثیر شگرفی در روح انسان دارد که غیر قابل انکار است.

شایان ذکر است که، این روایات با احادیثی که برخی از ادعیه را در گروهی بودن آنها توصیه نموده‌اند، به راحتی قابل جمع است، به نحو اینکه گاهی خلوت کردن با محبوب، مناسب است و گاهی در دعاهای گروهی و جمعی.

۷- دعا برای دیگران

پیامبر اکرم رسول خاتم (ص) فرمودند: «إذا دعا احدكم فليعمم فانه اوجد للدعا (۱۷) هر گاه یکی از شما دعا می‌کند، باید به طور عمومی دعا کند، به درستی که آن، برای دعا واجب‌تر است».

چه، دعا برای دیگران در هنگام دعا برای خود، دارای ارزش فراوانی است. ولی از آن بالاتر و ارزشمندتر اینکه، انسان دیگران را بر خود مقدم داشته، ابتدا برای آنها دعا کند.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌فرماید: در شب جمعه، مادرم را دیدم که تا صبح در حال رکوع و سجده بود، به او گفتم: ای مادر! چرا همانطوری که برای دیگران دعا کردی، برای خود دعا نکردی؟ فرمود: «الجار ثم الدار، اول همسایه، سپس خانه‌ی خود» (۱۸).

راز اجابت دعا



در هنگام دعا از جمله آدابی است که به آن سفارش شده است، که در ایجاد حالت معنوی و روحی بسیار مؤثر است، همانگونه که برخی حرکات، مانند گردش دور کعبه، رکوع و سجود، در آن عبادات، موضعیت دارد، اگر چه در اینجا تنها مستحب است.

امام حسین علیه‌السلام در این باره فرمودند: «وقتی پیامبر اکرم (ص) دعا می‌کردند، دست‌هایشان را بلند می‌کردند، همانند مسکینی که چیزی طلب می‌کند» (۲۹).

۱۰- گفتن «ماشاءالله» در پایان دعا

از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود: «هر گاه فردی دعا کند و پس از دعا بگوید ماشاءالله لا حول ولا قوه الا بالله خداوند فرماید: بنده‌ی مؤمن، دل به من نهاد و تسلیم امر من گردید، حاجت‌ش را بر آورید» (۳۰).

۱۱- کشیدن دست‌ها به صورت

آخرین ادب نیایش را می‌توان از روایتی از امام صادق علیه‌السلام اینگونه بیان نمود که آن حضرت فرمود: «هیچ بنده‌ی دست‌ش را به سوی خدا نگشاید، مگر اینکه خدا را شرم آید که آن را تهی بر گرداند، پس هنگامی که یکی از شما دعای کند، دست‌خود را برنگرداند، مگر اینکه بر سر و روی خود بکشد» (۳۱).

پی‌نوشت‌ها:

۱. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه‌ی حمید رضا شیخی، دارالحدیث، اول، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۱۶۶۴.
۲. پیشین.
۳. حکیم ثنایی غزنوی.
۴. اصول کافی، ج ۴، ص ۲۱۷، ح ۳۱۵۰.
۵. همان، ص ۲۵۲.
۶. مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۹۹.
۷. اعراف، ۵۳.
۸. مولانا جلال‌الدین بلخی.
۹. اصول کافی، ج ۴، ص ۱۳۶، ح ۱۱.
۱۰. مولوی.
۱۱. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۹، حدیث ۵۶۴۴.
۱۲. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۳۷۴.
۱۳. پیشین، ص ۳۷۵.
۱۴. حافظ.
۱۵. اعراف، ۵۳.
۱۶. حل، احمد بن محمد بن فهد، عده الداعی، ص ۱۱۷.
۱۷. همان، ص ۱۱۸.
۱۸. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۸۱، روایت ۳.
۱۹. همان، ج ۸۳، ص ۳۸۲، روایت ۲.
۲۰. بلخی، جلال‌الدین محمد، منتهی معنوی.
۲۱. در دعای نهمه می‌خوانیم: «این السبب المتصل بین الارض والسما».
۲۲. در روایات فراوانی ذکر شده است که: اگر زمین بدون حجت بماند، از هم فرو می‌باشد.
۲۳. ابراهیم، ۴۱.
۲۴. حشر، ۱۰.
۲۵. آل عمران، ۳۸.
۲۶. ابراهیم، ۴۰.
۲۷. رک، صحیفه‌ی سجاده‌ی.
۲۸. صدوق، ثواب الاعمال، ص ۳۵۷.
۲۹. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۱۲۴، ح ۳۳.
۳۰. اصول کافی، ج ۴، ص ۲۸۱، حدیث ۱.
۳۱. عده الداعی، ص ۱۵۹.

پدر و مادرم را مؤمنان را، در روزی که حساب برپا می‌گردد، پیامرز (۲۳) دعا برای برادران دینی زبنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان، ای پروردگار ما! ما را پیامرز و برادران ما را، که در ایمان بر ما پیش گرفتند، پیامرز (۲۴).

دعا برای فرزندان و نسل‌های آینده زب هب لی من لدنک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء، (۲۵) پروردگار! از رحمت و د بر من نسلی پاکیزده ببخش، همانا که تو شنوای دعایی. زب اجعلنی مقیم الصلاه و من ذریتی و تقبل دعای (۲۶) پروردگار! مرا و فرزندانم را برپای دارنده‌ی نماز قرار ده و دعایم را بپذیر.

دعا برای مرزادان

بآراها! درود تو بر محمد و خاندان او باد و سوگند بر عزتت که مرزهای مسلمانان را از بد نگهدار و به نیروی خود، پاسداران آن مرزها را تأیید فرمای و عطاهای آنان را از عطیه‌ی خود کامل و سرشار ساز... (۲۷)

۸- دعای جمعی

دعا نیز همانند بسیاری از کارهای عبادی، علاوه بر فردی بودن، به نوعی گروهی است. به این معنا که دین اسلام علاوه بر اینکه اخلاص را شرط اساسی قبولی اعمال ذکر کرده، توجه به این نکته را نیز مورد غفلت قرار نداده که، در جوامع بشری برخی از اعمال لازم است نمود خارجی داشته باشد. مناسک عظیم حج، نماز پرشکوه جمعه و نمازهای جماعت، از جمله توصیه‌هایی است که بر کارهای عبادی شده است.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هیچ گاه، چهار نفر با هم دست به دعا برنمی‌دارند، جز آنکه وقتی پراکنده شوند، دعای آنان به اجابت رسیده باشد. (۲۸)

۹- بالا بردن دست‌ها

بلند کردن دست‌ها به طرف آسمان،

از امام صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است: «مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنْ اخوانه فدعا لهم ثم دعا لنفسه استجیب بهم و فی نفسه کسی که پیش از دعای برای خود، چهل نفر از برادران مؤمن خود را دعا کند، دعایش هم در حق آنها و هم در حق خودش، مستجاب خواهد شد» (۱۹).

بهر این فرمود با موسی خدا وقت حاجت خواستن اندر دعا کای کلیم‌الله زمن می‌جو پناه با دهانی که نکردی تو گناه گفت موسی: من ندارم آن دهان گفت: ما را از دهان غیر مخوان از دهان غیر، کی کردی گناه؟

از دهان غیر، برخوان کای اله (۲۰) در دعاهایی که به دست ما رسیده، دعا برای دیگران به صورت‌های زیر است: دعا برای اولیا، نیکان و بزرگان دین یکی از برتری دعاهای ممکن، دعا در حق قطب دایره‌ی امکان، حجت‌ابن الحسن العسکری علیه‌السلام است، چه از جهت سلامتی آن وجود شریف و چه از جهت تعجیل در فرج ایشان، که او را حق بسیار بزرگی بر گردن ماست، از حق وجود وهستی گرفته که او سبب متصل بین زمین و آسمان است (۲۱) تاحق بقادر دنیا (۲۲)

علاوه بر این دو، حق قربت و خویشاوندی با پیامبر خاتم (ص) لازم می‌شود که در حق او دعا کنیم، چون دعا کردن نیز، نشانه‌ای از مودت و دوستی است و بالاخره امام، واسطه‌ی نعمت و فیوضات الهی است. در بخش از زیارت شریف جماعه می‌خوانیم: «به برکت ما، درخت‌ها بارور گردیده و میوه‌ها و نهرها جاری شده و باران از آسمان باریده و گیاه از زمین رویده است».

دعا برای پدر و مادر و کسانی که بر گردن انسان حق دارند زبنا اغفرلی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب، ای پروردگار ما! مرا و

دهمین جشنواره مطبوعات محل دائمی

● سقاخانه نشانه‌ای شده بود برای غرفه‌ی خیمه

سالن ۲ و در کنار دو هفته‌نامه فرهنگی اجتماعی دیدار آشنا و چلچراغ شمع‌های روشن و کتیبه‌های چاپ شده رنگی خیمه و عتاین صفحات نشریه نظر بسیاری از افراد را جلب می‌کرد و خیلی‌ها با متصدیان غرفه خیمه به گفت و گویی پرداختند و حضور خیمه را به جمع نشریات و مطبوعات تبریک می‌گفتند و بقیه ماجرا...
امسال هم مانند «یک سنت حسنه‌ی همه‌ساله» شخصیت‌های بسیاری از جشنواره مطبوعات دیدار کردند. عده‌ای از بازدیدکنندگان در مقابل سقاخانه می‌ایستادند و به داخل غرفه می‌آمدند و در دفتر یادبود خیمه حرف دلشان را می‌نوشتند که برخی از آن دل‌نوشته‌ها مایه دلگرمی مان شد.

● در سومین شماره از نشریه‌ی روزانه‌ی دهمین جشنواره مطبوعات، یعنی نشریه «آردیبهشت» مطلبی با عنوان ضرورت توجه

بیشتر به مخاطبان درج شده بود که قسمتی از آن مربوط به «خیمه» بود که هم اکنون فرا روی شماست؛
گاهی به نشریات دینی حاضر در نمایشگاه ضرورت توجه بیشتر به مخاطبان از خیمه شروع می‌کنیم که از دیگر نشریات دینی جدا افتاده است و در سالنی، غیر از سالن نشریات دینی غرفه دارد سمت چپ خیمه، غرفه نشریه چلچراغ و سمت راست غرفه دیدار است. از بیرون که نگاه می‌کنی درست نمی‌توانی داخل غرفه را ببینی. درون خیمه چه می‌گذرد؟

سردبیر نشریه خیمه، مهدی توکلیان در خیمه کوچک نشریه روی یک صندلی پایه بلند سیاه نشسته و می‌گوید: اگر می‌بینید نشریات دینی یا مردم فاصله دارند به این خاطر است که به نیازهای مردم توجه نمی‌کنند یعنی اگر شما یک نشریه دینی را برمی دارید باید بتوانید مطلب مورد علاقه خود را در آن پیدا کنید، مثلاً یک نسل سومی به عنوان مخاطب می‌خواهد بداند نظر اسلام درباره موسیقی چیست؟ یا بسیاری موارد دیگر.

و شما به عنوان خبرنگار یک نشریه دینی باید «به روز» مطلب تهیه کنید. و دوم این که نشریات دینی کمتر حرفه‌ای بوده‌اند و از لوگو تا صفحه‌آرایی و نوع چاپ و صحافی گرفته تا مخاطب‌شناسی! و اگر هم مخاطب‌شناسی می‌کنند در این حوزه سیاستگذاری صحیح ندارند.

اما ما برای نشریه مان کار دیگری کرده‌ایم. مثل یک هیأت مذهبی مکتوب کار می‌کنیم. هیأتی که دوازده ماه سال است و ما حوزه مخاطب گسترده داریم. در تمام سال مناسبت‌هایی داریم که با اعتقادات مردم رو به رو است مثلاً نشریه ما در روزهای محرم و صفر به هر حال مطالب خاصی دارد و بعد برای ماه‌ربیع‌الاول قضای شادی را داریم.

تیراژی داریم که فکر می‌کنیم برای یک مملکت شیعہ ۶۰ میلیون نفری تیراژ کمی است. چون تمام مردم ایران مخاطب ما هستند. نشریه نباید فقط یادداشت و مصاحبه با شخصیت‌های مذهبی باشد.

از خیمه که بیرون می‌آیم به سالن نشریات دینی می‌رویم که بعضی از غرفه‌های آن خالی است و قط نمونه نشریات و پوستر چسبانده‌اند. اما در تعدادی از آن‌ها که مؤولان نشریه در آن حضور دارند، فضای گرمتری احساس می‌شود...

بنام خدا
مجله خیمه مرا به یاد شهدا می‌اندازد مرا به یاد سالار شهیدان می‌اندازد خواهشمندم به این کار زیبا ادامه دهید از مسائل سیاسی دور شوم و از مسائل اجتماعی کوتاهی نکنید. مردم را با ائمه اطهار بیشتر آشنا کنید و نوحه‌هایی زیبایی محرم را در خیمه چاپ کنید و مراسم‌های مختلف عزاداری را نیز از نظر زمان و مکان اعلام کنید.
آرزوی سلامتی و توفیق روزافزون تمامی شما عزیزان را از ایزد منان خواستارم.
خادم الحسین
ذوالقدر

فریدون عموزاده خلیلی / صاحب امتیاز و مدیر
مسئول هفته نامه فرهنگی هنری، اجتماعی
چلچراغ
● به نام خدا

روزی که دیروزش بارانی بود زیر خیمه‌ای از صمیمیت آمدن و نشستن و شکوفه را نفس کشیدن، دیرگه‌ایست که از یاد حج رفته. امید این خیمه همیشه استوار و پربار بماند.

با احترام و دعا
عموزاده پنج‌شنبه آردیبهشت جشنواره مطبوعات
● بسمه تعالی

ورود ماهنامه‌ی مقدس خیمه را به جمع مطبوعات کشور تبریک می‌گویم. نشریه



مایشگاه بین المللی سالن ۲ غرفه خیمه

فکر نمی‌کردم برای هیات‌های مذهبی هم بشود نشریه تخصصی درآورد. چه تیز ذهن بوده‌اید که به این فکر رسیده‌اید و ژورنالیسم مدرن را به سنت مداحی و هیات پیوند زده‌اید.

هنوز نشریه شما را نخوانده‌ام، اما هر چه باشد حکایتی است از یک قدم به جلو، کامروا باشید.

رحماندوست

● عطریانقر / سردبیر روزنامه همشهری

بنام خداوند مهربان

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین

بازدید از غرفه خیمه برای کسی چون من که در عشق خاندان امامت و ولایت، زبان به سخن گشوده است،

با سیدالشهدا

عبدالله موسوی

دبیر سرویس سینما و موسیقی ایسنا

● خدا

بهاری‌ترین بهار، صبحی است که مشرق کوه سرازیر شود و نرگس پیدا کند. بهاری‌ترین بهار، عید ظهور قیام‌کننده‌ی موعود است.

روز و روزگارتان بهاری باد

ارادتمند: علیرضا بهرامی سردبیر هنری ایسنا

● حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید مهدی خاموشی /

ریاست سازمان تبلیغات اسلامی

بسمه تعالی

تشکر وافر دارم از زحماتشان نشریه خیمه (زمزم)



خیمه مسؤلیت مهمی را بر عهده گرفته است. مبارزه با تحریف‌های عاشوراویژه قمه زنی، مداح سالاری، اشعار سخیف مداح‌ها و روضه‌خوان‌های کم سواد و مبارزه با کسانی که از خون امام حسین (ع) و نهضت عاشورا کاسی می‌کنند از جمله انتظارات امثال حقیر از نشریه خیمه است. انشاءالله در هدف مقدس‌تان موفق باشید.

کرمی

مشاور سیاسی نهاد ریاست جمهوری

صاحب امتیاز و مدیرمسئول هفته‌نامه‌ی ورامین و توسعه

● پرویز کرمی / مدیرمسئول و سردبیر روزنامه جوان

بسمه تعالی

دیروز دکور غرفه‌ای که در میان سایر دکورهای کلیشه‌ای روزنامه‌ها جلوه‌گری می‌کرد نظرم را جلب کرد. یک روحانیت عجیبی داشت. نمی‌دانم شاید آن سقاخانه یا پنجره در این راهرو تنگ و شلوغ دوباره مرا به خاطرات شیرین کودکی ام متصل کرد.

و یاد آور ایام حرمت و عزاداری سید و سالار شهیدان شد. نام او نیز پر معنا و جذاب بود.

«خیمه» پر جذبه و امروزی. امید که این خیمه همیشه پایرجا باشد.

یا علی

پرویز کرمی ۸۲/۲/۱۹

● به نام خدا

از بذل عنایت شما به اخبار ایسنا سپاسگزاریم. اجر تان

مایه افتخار و مباهات است. اقدام ارزشمند دوستان ارجمند، خصوصاً برادر عزیز جناب حجت الاسلام آقای زائری که چهره محترم و ممتاز و آزاده فرهنگی است، موجب تقدیر و تکریم است. امید که در این اقدام ارزشمند و شایسته موفق باشید.

۸۲/۲/۲۱

● پورزند / مسؤول ویژه‌نامه‌های اعتماد

خیمه‌ای که برافراشته‌اید، چونان کوه سبتر و پر هیبت و ماندنی

اگر خدایش عنایت فرماید.

مؤید باشید

پورزند

ورود در این عرصه که نگاهی خاص به شاخه‌ای فعال در عرصه توسعه فرهنگ دینی است هم علم و هم شجاعت را طلب می‌کند. شکر خدای را که چنین همی‌دارد و نسبت به رشد چنین فعالیتی صبر پیشه ساخته‌اید.

بر مسؤولین فرهنگی است که از چنین فعالیتی حمایت نمایند. ان‌شاءالله چنین باشد.

خاموشی

● مصطفی رحماندوست / شاعر و نویسنده‌ی کودک و

نوجوان

به خداوند هر دو جهان

خداوند بخشنده مهربان



عبدالرضا محی الدینی، رفسنجان

خاطره‌ی زیبای شما - درباره‌ی راه‌اندازی هیأت - را خواندیم. ان‌شاءالله در فرصت مقتضی آن را چاپ خواهیم نمود.

آقای امیر نجفی، قم

توصیفات زیبای شما در «اشک و خون و آب» نشان‌گر آمادگی و استعداد شما در نوشتن - زیبا نوشتن - است. بخشی از متن شما را مرور می‌کنیم:

عقل می‌گفت: بمان

عشق می‌فرمود: برو

و در این کشمکش عقل و عشق، ماندم گوشه‌ای ماندم تا بنگرم و بگریم

نگریستم و گریستم

اشک و خون و آب!

ای آب! تو در حسرت لب‌های او تشنه ماندی

و او آن سوتر

لب بر لبان پیمبر نهاده بود

از چشمه‌ای جاودان می‌نوشید...

آقای داود قاضی زاده، قم

متن شما را مطالعه کردیم. نگاه عمیق و در عین حال محتوایی شما به هیأت، مداح و سخنران از آگاهی شما نسبت به جایگاه هیئات دارد. بخشی از متن شما را مرور می‌کنیم:

هیأت کجاست؟

محبت، حرکت دل است و مقدمه‌ی حرکت دل، حرکت عقل.

حرکت عقل یعنی علم و حرکت دل یعنی باور، ایمان، عقیده، یعنی عشق و هیأت ترکیبست از علم و ایمان، که علم طفیلی بودن در برابر ایمان است. البته ایمان نیز نخواهد بود مگر با علم و فکر، یعنی هیأت باید مجموعه‌ای باشد از وعظ و مدح و هیچ یک به تنهایی کامل نیست.

آقای هدایت کارگر شورکی

پیشنهادهای شما درباره‌ی نشریه، از جمله «طراحی سایت اینترنتی مستقل» «پاسخگویی به شبهات جوانان» «طرح آسیب‌ها و کاستی‌های هیئات» و «ارتباط با هیئات کشور» از جمله اهداف نشریه است که با گذشت زمان ان‌شاءالله تحقق خواهد یافت. باز هم ما را از نظرات خویش بهره‌مند فرمایید.

خواهر رقیه اکبری (روستای شهید آباد شهرستان خرم‌بید)

برادر هادی شکری (نورآباد ممسنی)

آثار خوب شما به دستمان رسید، آن‌ها را سطر به سطر مطالعه کردیم و از آن بهره‌مند شدیم. منتظر آثار بهتر شما هستیم.

آقای علی محمد روانستان



نامه‌های رسیده

استغاثه‌های نیمه شب علی اصغر تفحص کرد.

باید از خون‌های شتک زده و تصاعد باروت‌های متراکم شده در جای جای بلاد اسلامی مان پرسید. لاقلاً باید از قامت‌های رعنا و سرافراز کسانی پرس و جوشد که با آرامش خاطر و آسوده از انجام تکلیف در گلزارهای سبز و مقدس آرمیده‌اند...

معنای عشق را باید از شکوفه‌ای که تازه از دهان تنگ شاخساری سرزده و حریصانه جلوه‌ی سبز بهار را نظاره و گونه‌هایش از ناباوری مرطوب به شبنم عشق است پرسید. باید از بحر خروشان و متلاطمی پرسید که شرمنده‌ی رؤیت منورها و سفر رسام گلوله‌هاست.

خواهر سیده منیره موسوی

بخشی از متن ادبی ارسالی تان را با هم می‌خوانیم:

دیروز در ایران جوانانمان عازم شلمچه و فکه بودند و محل گردهمایی‌شان شلمچه بود.

مهدی نیز با آنان عازم بود و بسیار مشتاق، همچون هم‌زمان و مریبان و سربازانش و چغیه بر گردن داشت و دلاوران را از زیر قرآن عبور می‌داد، پلاکی از عشق بر گردنشان می‌انداخت که در ورودی بهشت و سه راه شهادت شناخته شوند.

آری، دیشب، شب عملیات بود و رزمندگان پوزه‌ی شیطان را به خاک مالانندند، دیشب شیطان به زانو درآمد و دیشب بسیاری از سروهای بلند قامت به سالار و ارباب خویش اقتدا کرده و به سجده افتادند.

دیشب، شیطان کشته شد اما دریغ که از قطعه قطعه‌ی آن جسم پلید، شیاطین کوچکی سر بر آوردند و متولد شدند.

و امروز ما در قرارگاه قلم، قدم در قدمگاه شهیدان گذاشته‌ایم.

امروز، قرارگاه، دیگر شلمچه نیست که بخواهیم اسلحه و چغیه و لباس تحویل بگیریم.

قرارگاه امروز ما قرارگاه قلم است که باید گرد هم جمع شویم و شیاطین را در نطفه خاموش کنیم. و رهبر فرزانه‌ی خود را که بازمانده‌ای است از عملیات دیشب و خسته از رزم دیروز، تنها نگذاریم و با قلم زدن راه سبز خود را به راه سرخ شهیدان پیوند دهیم.

از مولایمان بخواهیم اخلاصمان را با اخلاص خود تنظیم نماید و دوره‌های شیطانی را از وجودمان به در برد که شیطان فانی است و حق باقی ان‌شاءالله.

را مرور می‌کنیم:

مفهوم راستین ایثار را بایستی از نخلستان‌های سترگ خوزستان و برف و بورانهای یخین و سوزانی پرسید که در سنوات ماضی آفریننده‌ی حماسه‌هایند. باید در تالو محاسن سفید و بشاش حبیب بن مظاهرها و اشک و

شعر، متن ادبی و سفرنامه‌ی زیارتی آزادگان عزیز را که به قلم شیوای شما تحریر شده بود، به دقت خواندیم. ان‌شاءالله بخش‌هایی از این سفرنامه را در شماره‌های بعد چاپ خواهیم کرد.

برادر مختار کلانتری - شیراز

بخشی از مقدمه‌ی خاطره‌ی ارسالی تان



گیرنده: مداح اهل بیت...

جناب آقای... م

مداح اهل بیت

من یکی از دوستان شمایم توی مجلس سوگواری باشما آشنا شدم جوان بودید و خوش برخورد، زودی شیفته رفتار شما شدم. هم خوب می خواندید هم جاذبه های رفتاری داشتید کم کم از مستمعان پرو پا قرص شما شدم تا جایی که همیشه سراغ مجلس دهه گمی شما را از خودتان یا دیگران می گرفتم و به مجلس تان می آمدم بعد از مدتی مثل هیاتی های دیگر همه ی فکر و ذکر من شده بود این که به مجلس مداحی بیایم و رویه روی شما بنشینم و شما هم لطف می کردید و امثال مرا تحویل می گرفتید. تماس های تلفنی و سلام و احوال پرسی های گرم شما به من این احساس را داد که می توانم دوست شما باشم و این که از سر دوستی هم به شما از ته دل طیب الله بگویم و هم گاهی از روی رفاقت بعضی نکته های مجلس شمارا بگویم به هر حال خودم را هیاتی می دانستم و دوست شما. حفظ اعتبار شما برایم خیلی مهم بود. کم کم احساس کردم بین رفتار و گفتار شما فاصله افتاده اونجوری که ابراز می کنید عمل نمی کنید مثل گذشته نمی خواندید اگر قبلا شعرها را از حفظ می خواندید حالا دیگر از رو می خواندید بی تأمل و غلط و غلو ط همراه با روضه های تکراری. دیدم وقتی می خواهم در این باره با شما صحبت کنم دیگر انگیزه های هم نشان نمی دهید احساس کردم نوعی فرار از واقعیت در شما پیدا شده... کم کم پای من از جلسه های شما بریده شد.

نمی خواهم شما را محاکمه کنم شاید که این حرفها را برای شما می نویسم از نظر شما نوعی خودبینی و پر توقعی باشد اما من در رفتار بزرگان دیده ام که اگر مستمع شان یک روز پای مجلس شان نبود سراغش را می گرفتند حتی در زندگانی پیامبر (ص) خوانده ام اگر یکی از یاران ایشان سر نماز جماعت غائب بود تعجب می کرد و حال او را پرس و جو می کرد. نمی خواهم مقایسه کنم اما احساس می کنم توقع من بیجا نیست از خودم می پرسم آقای..... که هر وقت تو رامی دید و می گفت امشب فلان جا هستم فردا فلان جا... آیا تا به حال از خود نپرسیده که آن مستمع پرو پا قرص کجاست و چرا دیگر در جلسات من شرکت نمی کند؟! شاید کار شما آنقدر بالا گرفته که خود را دیگر متعلق به شخص خاصی نمی دانید (شاید حق باشما باشد) اما این حرف که ته دلم مانده بگذارید بگویم آیا همه افرادی که مشهور می شوند فراموش کار هم می شوند؟! آیا شهرت همه ی آنچه را که مداح می خواهد تأمین می کند و باید مستمع قدیمی خودش غافل باشد؟! آیا مستمع هیچ نقشی در رشد مداح ندارد؟

فرض من این است که شما با هیچیک از حرف های من موافق نیستید به همین خاطر تصمیم به نوشتن نامه گرفتم تا اعتراض خود را نسبت به شما این گونه اعلام کنم ترس آن دارم که شهرت خدای نکرده غرور کاذبی در شما ایجاد کرده باشد و نگذارد که حتی به سوالات من فکر کنید و بی خیالی طی کنید اما انتظار دارم این نامه را بخوانید و ببینید مستمع در مجلس شما جایگاه خاصی دارد و نباید نسبت به نیامدن او در مجلس بی تفاوت باشید. امید وارم چاره های ببینید. بعید می دانم شماره تلفنم را فراموش کرده باشید اما مطمئن می توانید شماره من را بدست آورید دوستانی هستند که شما را کمک می کنند. منتظر تماس شما هستم. یک هیئتی متوقع

نیش دارو

- بعضی ها که در هنگام مداحی شان برای اهل بیت نمی گریند باید به حال خودشان بگریند.
- بعضی ها را می شناسیم که اکوی مجلس را برای خودشان سفارشی تنظیم می کنند شاید برای آن که صدایشان جذاب تر شود و احتمالاً برای این که بعضی ضعف های شان را بپوشانند... پیشنهاد می کنیم برای گریه کردن خود هم تدبیری ببینید.
- بعضی ها را می شناسیم که در هنگام مداحی یک عده را از حال می برند و از خیلی ها حال می گیرند.
- بعضی ها را می شناسیم که آنقدر دست و دل بازند که به دلایلی (!) ابراحتی از خیر مجلس مداحی که دعوت می شوند، می گذرند.
- بعضی ها را می شناسیم که در مداحی، تلاش شان باد هواست. اگر گفتید شبیه چی هستند؟! بعضی ها را می شناسیم که در مداحی، اهل بیت را با بچه محل های قدیم شان یا احتمالاً با باجناب و عمه و پسر خاله شان اشتباهی گیرند، به این تعبیرات دقت کنید تا حرف ما را باور کنید:

😊 امام زمان چه بخوای چه نخوای می آرت تو مجلس!

😊 آی قریون اسم خوشگلت برم!

😊 نگار من ابرو کمون دل می بره از همه مون

😊 دل او مد، دلبر او مد...

و این نمونه که در نوع خودش بیش از حد بی نظیر است:

😊 دلاویزی دل انگیزی قیامت قامتی داری

بدین نازک تنی (!) باید ز گل ها هم ببرهیزی!





تا شدم صید تو آسوده زهر صیادم وای بر من گر از این قید کنی آزادم

تنها نخها نباید به هم گره بخورند؛ گاهی دل‌ها هم به بهانه‌ای به هم گره می‌خورند، آنهم گره‌ی کور که دیگر براحتی باز نمی‌شود. و اما حکایت دل‌های ما و شما هم شاید این چنین باشد...

تا قبل از ایام جشنواره‌ی مطبوعات فکر نمی‌کردم که تنها یک نقطه‌ی مشترک بتواند حتی بعضی از دل‌ها و ظاهرهای موازی را به هم برساند. خدا را شکر که سقاخانه، یعنی همان دکور غرفه‌ی «خیمه» نشانی شد از گره دل‌ها، تا سالهای دیگر هم سراغ خیمه را بگیرد.

جالب است شما هم بدانید که بسیاری از بازدیدکنندگان از غرفه‌ی «خیمه» انتشار نشریه‌ای با چنین مباحثی را از دغدغه‌های خود دانستند و با لفظ و عبارت، که گاهی برخی از آن‌ها از دل بود، مراتب تقدیر و تشکر خود را اعلام نمودند؛ از رؤسای محترم قوای مجریه و قضائیه، تا وزیر کشور، مشاوران و مدیران مسؤول و سردبیران و خانواده‌ی مطبوعات تا عموم بازدیدکنندگان از جشنواره.

از همه مهم‌تر آن که لحظه به لحظه‌ی حضورمان در جشنواره‌ی مطبوعات، مورد عنایت و محبت یاران «خیمه» بودیم، یارانی که تنها با شنیدن صدای «حسین من محبتت توی دلم خیمه زده» با «خیمه» آشنا شده بودند.

گروهی هم یاران صمیمی «خیمه» بودند که نشریه را از خودشان می‌دانستند و براحتی حرف‌ها، پیشنهادها و انتقادهایشان را چراغ روشنی جلوی راهمان می‌گذاشتند.

به هر حال بدانید که تمام سعی و تلاشمان این است «خیمه» مرتب و منظم چاپ شود و این نوید را به شما داده باشیم که در شماره‌های بعدی «خیمه» ناشنیده‌ها و نکات جالبی از زندگانی مرحوم حاج شیخ احمد کافی را خواهید خواند که مطمئنیم تاکنون نشنیده‌اید و نخوانده‌اید.

و بدانید «خیمه» مصاحبه‌ای اختصاصی با آیت‌الله سید محمد باقر حکیم انجام داده، که حاوی نکات ارزنده و قابل توجهی است و برای نخستین بار چاپ می‌شود.

قبل از حرف پایانی، از معاونت محترم مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، که با همراهی مسئولین و گاه به تنهایی، «خیمه» را، شایسته و بایسته‌ی جایگاهش، معرفی نمودند و مورد لطف قرار دادند، قدردانی می‌کنیم.

و خلاصه و آخرین کلام، بدانید که نشریه‌ی «خیمه»، نشریه‌ی خود شماست و ادامه‌ی انتشار آن به همراهی و همدلی شما وابسته است؛ حرف‌هایتان را برای هیأت مکتوب، بنویسید. عکس‌های قدیمی هیأت محله و کوچه‌ی خود را به همراه تصویر پیرغلامان و زندگی‌نامه ایشان، برایمان ارسال کنید تا شما را در «خیمه» معرفی شما در خیمه، شما هم خیمه را به تمام بچه‌های اهل دل و اشک و روضه، و یا بهتر، به تمام دوستان و آشنایان خود معرفی کنید.

سردبیر

خیرتان قبول

فرهنگ اصطلاحات مداحی (۴)

• سید مهدی حسینی

شاه بیت: زیباترین و برجسته‌ترین بیت در یک قالب شعری، شاه بیت نامیده می‌شود. شعر: یکی از ابزارهای فن مداحی است. البته این اصطلاح، توسط برخی مداحان، به صورت کلی به جای نام هر قالب شعری به کار می‌رود. مثلاً به غلط گفته می‌شود: «چند تا شعر خواندم».

شور زدن: حالت عزاداری با زمزمه و بر سر و سینه زدن، به صورت ممتد و بی فاصله است. معمولاً این شیوه، در اواخر برنامه مداحی و با هدایت مداح، صورت می‌گیرد. **عاشقان:** اصطلاحی است که معمولاً از طرف مداح و منبری به عزاداران و اهل مجلس اطلاق می‌شود. این اصطلاح معمولاً زینت بخش نام هیئات عزاداری یا جلسات آموزشی مداحی نیز می‌باشد. واژه‌هایی دیگر مثل «محبان» «عشاق» و... نیز به همین منظور به کار می‌رود.

عبای مداحی: رسم است که مداحان در جلسات آموزشی، هنگام اجرای برنامه، عبايي بردوش می‌افکنند و مداحی می‌کنند، هم چنین مداحان، هنگام اجرا در هیئات و مجالس مذهبی آن را بر دوش می‌اندازند تا متانت و وزانت ایشان دو چندان شود. **عزاخانه:** کنایه از مجلس و محفل عزاداری است.

عزادار: به افرادی که به مجلس عزاداری

آمده و سوگواری، اطلاق می‌شود.

عشق: اظهار محبت و علاقه به اهل بیت علیهم السلام است. این واژه در برنامه‌های مداحی، پر کاربرد است.

فرد: تک بیت از یک قالب شعری، که انتخاب و خوانده می‌شود، «فرد» نام دارد.

قصیده: یکی از قالب‌های شعری که مهم‌ترین ویژگی آن طولانی بودن آیات است. معمولاً برخی مداحان، به غلط، هر شعری را که ابیاتی طولانی داشته باشد، قصیده می‌نامند!

قفل زدن: کنایه از بی شور و حال بودن مجلس است. آن گاه که مجلس، برنامه‌ی مداحی را تحویل نگیرد و - به اصطلاح - گریه یا شوری نداشته باشد، مداح می‌گوید: «انگار به مجلس، قفل زده‌اند!».

کسوت مداحی: مقصود، لباس مداحی است و کنایه از افتخار نوکری اهل بیت علیهم السلام است.

کمکی گرفتن: آن گاه که گروهی از یک هیأت عزاداری به هیأت دیگری برای عزاداری - به صورت گروهی - می‌روند، اصطلاحاً گفته می‌شود «کمکی برفته‌اند».

کوچه وا کردن: هنگامی که برنامه‌ی سینه‌زنی آغاز می‌شود، توسط میاندار مجلس و با اشاره‌ی مداح، عزاداران، صف‌هایی روبه روی هم تشکیل می‌دهند، که اصطلاحاً «کوچه وا کردن» گفته می‌شود.



بزرگترین تولید کننده سیدی‌های تصویری و MP3 به صورت پلد رسانه‌ای در کشور تولید و توزیع بیش از ۳۰۰ عنوان CD مذهبی

شامل انواع سیدی‌های تصویری و MP3 از:

مناکن اهل بیت

ارضی، طاهری، کریمی، خلج، واعظی، حدادیان، پناهی، سلحشور، میرداماد، میرزایی، سیدداکر، هلالی، بنی فاطمی، اکبری، فیضی و ...

مهرآنان

کافی، فاطمی‌نیا، انصاریان، دانشمند، هاشمی‌نژاد، توکل، پناهیان و ...

تراک و ترنم‌خوان

عبدالباسط، منشاوی، شحات‌انور، شاطری، سعدالقامدی، پرهیزکار و ...



جهت دریافت لیست محصولات و استفاده از ۱۰٪ تخفیف ویژه مشترکین با ما تماس بگیرید

تلفن: ۷۷۶۶۷۴۰ - ۰۲۸۱

همراه: ۰۹۱۳۲۵۱۳۳۷

قیمت در سراسر کشور: ۱۰۰۰ تومان - VCD ۱۰۰۰ تومان - MP3 & MULTIMEDIA

طوبی

کتابخانه صوتی و تصویری

فایل اجرا در تمامی کامپیوترها به صورت چند رسانه‌ای، و تمام دستگاه‌های پخش MP3

زبورات: قصیده زبورات قصیده زبورات قصیده زبورات	قصیده: قصیده زبورات قصیده زبورات قصیده زبورات
مناجات: مناجات زبورات مناجات زبورات مناجات زبورات	شعرالله: شعرالله زبورات شعرالله زبورات شعرالله زبورات
قرآن: قرآن زبورات قرآن زبورات قرآن زبورات	

حجت الاسلام علی رضا پناهیان

حجت الاسلام احمد پناهیان

درگذشت ابوی گرامی تان، عالم فرزانه حجت الاسلام حاج شیخ غضنفر پناهیان را تسلیت عرض نموده، توفیق خدمتگزاری در آستان اهل بیت و ادامه‌ی راه آن بزرگوار را برای شما اخوان محترم مسألت داریم.

هیئات فاطمیون و ثارالله

حضرت آیت الله شاهرودی ریاست محترم قوهی قضائیه

شهادت مظلومانه‌ی جمعی از علمای مظلوم عراق، بویژه سه برادر بزرگوار جنابعالی را، که در سیاه‌چال‌های ظلم و شقاوت حکومت بعثی عراق به شهادت رسیدند، به حضرت تعالی و بیت محترم تسلیت عرض نموده، از خداوند متعال علو درجات رحمت را برای ایشان خواستاریم.

نشریه‌ی «خیمه»

فراخوان نمایندگی نشریه‌ی بین‌المللی «خیمه»

نشریه‌ی خیمه از فروشگاه‌های محصولات فرهنگی کشور، نماینده‌ی فعال می‌پذیرد. جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۰۲۵۱-۷۷۴۴۳۶۶ از ساعت ۱۲ تا ۱۴ (امور مشترکین) تماس حاصل فرمایید.

- نمایندگی‌های بخش نشریه‌ی خیمه
- اراک: شهرک ولی‌عصر (عج)، محصولات فرهنگی علمدار. تلفن: ۰۸۶۱۲۲۳۴۴۷۷
- کرمان: چهار راه کاظمی، سرپرستی قرض‌الحسنه بسیجیان. مسؤول: آقای معماری ۰۹۱۱۳۴۱۴۸۲۶
- میبد: سه راه یخدان، صوت‌الشهدا. مسؤول: آقای ابوالفضل علمچی ۰۳۵۲۷۷۳۳۶۴۱
- همدان: میدان امام، پاساژ قائم، صوت‌الذاکرین.
- بم: خیابان یکطرفه، پاساژ گیلی، محصولات فرهنگی نینوا. مسؤول: آقای عباس صدفی.
- بابل: خیابان امام‌زاده عبدالله، چهارشنبه پیش، هیأت یا فاطمه‌الزهررا (س). مسؤول: آقای قلبی آهنگری تلفن: ۰۱۱۱۳۲۶۳۸۵۲ ۲۲۹۵۶۵۰
- تهران: میدان انقلاب، پاساژ مهستان، انتشارات ساجدین. مسؤول: آقای رحیمی تلفن: ۰۲۱ ۶۹۴۶۷۰۳
- گرگان: خیابان امام (ره)، فروشگاه جبهه. تلفن: ۰۱۷۱ ۲۲۲۶۷۷۹
- سبزوار: خیابان بیهق، مسجد شهید توسلی، نوارخانه هیأت محبین اهل بیت (ع)
- اصفهان: حوزه‌ی علمیه نجف آباد اصفهان. مسؤول: آقای محمود شکری تلفن: ۰۳۳۱۲۲۷۲۷
- زنجان: چهار راه پایین، فروشگاه فرهنگی سحر. مسؤول: آقای فاضل محمدی ۰۲۴۱ ۳۸۵۱۲
- آران و بیدگل کاشان: خیابان امام خمینی، کانون تبلیغاتی مهر آذین، نمایندگی روزنامه کیهان. تلفن: ۰۳۶۲ ۲۷۲۰۶۰۰
- اهواز: انتهای خیابان نادری، مرکز فرهنگی فاطمیون. مسؤول: سید علی جزایری ۰۶۱۱ ۵۵۱۷۴۷۸
- مشهد: چهار راه شهدا، پاساژ فیروزه، موسسه افق. مسؤول: عارفی ۲۲۱۰۱۵۳
- بوئین‌زهرا: خ ولی عصر غربی، موسسه کامپیوتری جبهه. روح‌الله ملائی تلفن ۰۲۸۲۴۲۲۵۰۴۰
- ارومیه: خیابان حافظ ۲، محصولات فرهنگی گنجینه‌ی حکمت. مسؤول آقای خیبر شریفی تلفن: ۲۲۲۸۵۰۶
- اردبیل: خلخال، میدان آزادی، جنب شورای اسلامی شهر. مسؤول: آقای اسماعیل ولی‌زاده تلفن: ۰۴۵۲۴۲۲۲۰۴۲
- اصفهان: خمینی شهر، محصولات غذایی ۲۲ بهمن. مسؤول: اکبر برهانی تلفن: ۰۳۱۲۳۲۳۲۳۰۵
- قم: پاساژ قدس، محصولات فرهنگی شهدای گمنام. مسؤول: هادی اسکندری تلفن: ۷۷۴۳۷۰۴
- قم: فلکه الهادی، مدرسه‌ی علمیه‌ی الهادی (ع)، فروشگاه مدسه. تلفن: ۶۶۱۲۹۳۶
- تهران: بهشت زهرا، قسمت شهدا، قطعه ۲۹. کانتینر شهید آوینی، تقی احمدی.
- قزوین: چهار راه شهربانی، خیابان شهید انصاری، پاساژ امام خمینی (ره)، دفتر فرهنگی روایت تلفن: ۲۲۳۹۴۴۳
- بوشهر: میدان امام، جنب سازمان تبلیغات اسلامی، محصولات فرهنگی جماران. مسؤول: آقای طوافی آزاد تلفن: ۵۵۲۴۰۶
- ساری: خیابان انقلاب، کتابفروشی رسالت. مسؤول: آقای قربانی تلفن: ۲۲۲۳۷۴۳
- اسلام آباد غرب: میدان شهید هدایت مرادی، خیابان شهید منتظری، نبش کوچه‌ی شهید شهبازی. مسؤول: آقای مسلم بساطی تلفن: ۰۸۳۲۵۲۳۵۴۵۱